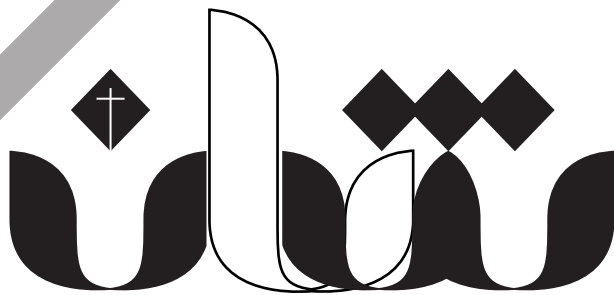


شماره ۸۲ ، بهار ۲۰۱۹  
مجله خدمتگزاران انجیل

شبان

Shaban Magazine

آموزه دعا از نیما علیزاده  
پرونده ۸۲: موعظه کتاب مقدسی  
کشیش طناز و فرهنگ روده‌درازی



Shaban  Magazine



انتشارات جسم  
جهان ادبیات مسیحی

شماره ۸۲ - بهار ۲۰۱۹  
مجله خدمتگزاران انجیل

شبان  
مجله خدمتگزاران انجیل  
شماره ۸۲ - بهار ۲۰۱۹

### باور ما

هدف مجله شبان این است که با فراهم آوردن منابع لازم الهیاتی و کاربردی، کلیساها، مبشرین و شبانان کوشا در امر گسترش انجیل در میان فارسی‌زبانان سراسر دنیا را تجهیز کند.

### روای ما

روای مجله شبان این است که راهبران قوم خدا، مردانی مجهز به کلام خدا و اصول شبانی باشند و در این راه، می‌کوشد تا با تغذیه نیازهای روحانی خدمتگزاران انجیل، به آنان کمک کند تا به راهبرانی بالغ برای ملکوت خدا و گسترش انجیل تبدیل شوند.

### تقدیم

این شماره از شبان را به کشیش الله‌یار میرزایی تقدیم می‌کنیم.

### دست اندرکاران

بنیانگذار: کشیش تت استیوارت

طراحی و صفحه‌آرایی: نینت شاهوردیان

نویسندگان این شماره: نیما علیزاده، جان مک‌آرتور، ای. دبلیو. توزر، ریچارد پرت، رامک لاکلین، تت استیوارت، پال تریپ، جان فریم، تیم کلر، فرهاد آزاد، کشیش طنناز.

راه‌های تماس با شبان:

[www.JudeProject.org](http://www.JudeProject.org)

[www.TalimMinistries.org](http://www.TalimMinistries.org)

[order@judeproject.org](mailto:order@judeproject.org)

Instagram & Twitter: [jampublishers](#)

لطفا هدایای مالی خود را در وجه جود پراجکت به آدرس زیر ارسال کنید:

The Jude Project

P O Box 532

Ashburn, VA 20146

۱	حرف اول
۳	دعا / نیما علیزاده
۱۳	نجات: راه ورود به بدن / جان مک آرتور
۳۰	ضرورت تنویر الاهی / ای. دبلیو. توزر
۳۳	بررسی اجمالی کتاب پیدایش
۴۵	مبانی الاهیات مسیحی: تعریف / ریچارد پرت
۵۹	تفاوت موعظه و تعلیم / رامک لاکلین
۶۵	در باب موعظه / تت استیوارت
۷۹	هنر موعظه‌ای که زندگی را تغییر می‌دهد / پال تریپ
۸۵	موعظه مسیح از ده فرمان / جان فریم
۸۹	موعظه جهنم در عصر مسامحه / تیم کلر
۹۹	از گرفتاری‌های ما؛ موعظات غیر کتاب مقدسی / فرهاد آزاد
۱۰۳	فرهنگ روده درازی در کلیسای فارسی‌زبان / کشیش طنّاز



# حرف اول

این شماره از شبان به موضوع موعظه می پردازد. موعظه، ابزار انتقال پیام کار نجات بخش خداست. شبانان در دنیای امروز به پیروی از انبیا، رسولان، و خودِ عیسیای مسیح از زبان وعظ برای تشریح برنامه خدا برای بشر استفاده می کنند. در اصل، کار شبانی به نوعی بشارت و موعظه کلام خداست. وعظ در معنای عام هر تعریفی که به خود بگیرد و هر سبک و سیاقی که داشته باشد، در چارچوب کار و خدمت شبانی باید بر اصول کتاب مقدس و سنت کلیسا استوار شود. این مهم در امر تربیت شبانی بسیار حائز اهمیت است. هدف این شماره بر این است

تا با توجه به جوانب مختلف این مبحث مهم شبانی، اصول کتاب مقدسی را در اختیار شما خوانندگان قرار دهد. از این رو، مبحث موعظه کتاب مقدسی نوشته‌ت استیوارت به صورت مبسوط این موضوع را به بحث می‌گذارد. در مقالات بعدی موضوعات متفاوتی مثل تفاوت میان وعظ و تعلیم، چگونگی موعظه جهنم در دنیای اهل مسامحه امروز از تیم کلر، مقاله پال تریپ در باب هنر موعظه، و فهرست دکتر جان فریم از وعظ ده فرمان که می‌تواند الگویی برای موعظه از این قسمت مهم از کلام خدا به دست دهد، در اختیار شما قرار گرفته است. مطالعه و به کارگیری این مقالات شاید گره‌گشای مشکل یا پاسخ سوالی از سوالات شما یا جماعت کلیسایی‌تان باشد.

به هر روی، امیدواریم محتوای این شماره برای بنا و تجهیز خوانندگان و خدمتگزاران انجیل موثر واقع شود. از شما دعوت می‌کنیم که مقاله کشیش نیما علیزاده در باب دعا را که با دید الاهیات ریفورمد به این موضوع پرداخته است مطالعه کنید و از قلم شیوای کشیش طناز که از شماره هشتاد شبان به جمع همکاران ما پیوسته‌اند لذت ببرید.





دعا

نیما علیزاده

دعا

خیلی از انسان‌ها به دعا معتقد هستند و بعضی هم باوری به دعا ندارند. اما این دعا چیست که امروزه حتی خیلی از انسان‌هایی که مذهبی نیستند و اعتقادی به خدایی هم ندارند نیز در تنگناها و سختی با کسی خارج از این جهان صحبت می‌کنند و از او درخواست کمک می‌کنند؟

حقیقت اینجاست که در سرشت انسان حس خداجویی وجود دارد و رابطه انسان و خدا در دل، امری است بسیار طبیعی که هر انسانی با خالق خود به راحتی

می‌تواند داشته باشد. جاناتان ادواردز، فیلسوف، الاهدان و واعظ قرن هجدهم، دعا را خیلی زیبا تعریف می‌کند. او می‌گوید: «دعا بیان ایمان است که مثل نفس کشیدن بسیار طبیعی می‌تواند شکل بگیرد.»

اما این دعا چیست؟ چرا ما دعا می‌کنیم؟ آیا دعا واقعا موثر است؟ اگر چنین است باید چگونه دعا کنیم؟ آیا راه و روش خاصی برای دعای موثر وجود دارد؟ این مقاله به اختصار سعی در این خواهد داشت تا به این سوالات بپردازد.

## دعا چیست؟

اعتقادنامهٔ وست‌مینستر دعا را اینچنین تعریف می‌کند: «دعا سپردن خواسته‌های مان به خدا در نام مسیح برای چیزهای موافق ارادهٔ او، اعتراف به گناهان مان، و تصدیق رحمت‌های او با شکرگزاری است.»

در دعا قبل از هر سخنی یا درخواستی، روی زانوهای خود می‌رویم تا صرفا در حضور این عظمت باشیم. دعا به نوعی اساسا بُهت ما در برابر اُبّهت بی‌انتهای ذات الهی آفریننده و خدا است. حیرت از هیبت جلال او که توأم با ترس و احترام می‌باشد.

دعا یک چالش و وظیفه است. ولی همزمان خوشایند و لذت‌بخش است. دعا مثل یک رابطهٔ صمیمانه با یک دوست است. دعا هم عقلانی است و هم درونی و قلبی، و بر اساس حقایق و واقعیت‌های الهی است که همزمان قلب ما را عمیقا درگیر می‌کند.

دعا را می‌توان همچنين مصاحبت و گفتگو با خدای هستی تعریف کرد. زمانی که ما خدا را مخاطب قرار می‌دهیم و در ذهن خود متمرکز بر او هستیم، دعا عامل برقراری ارادهٔ خدا در جهت جلال خداست و وقتی دعا این چنین درک شود که برای جلال خداست، آن موقع اهمیت آن در زندگی مسیحی بیشتر مشخص می‌شود. بسیاری از ما مسیحیان دعا را آنطور که هست جدی نمی‌گیریم و به راحتی، اینکه می‌توانیم با خدا صحبت کنیم را دست کم می‌گیریم.

شاید تعریف دعا برای خیلی از مسیحیان به دور از این تعاریف باشد و برای ایشان دعا صرفاً مطالبه و درخواست چیزی باشد و فقط هر زمانی که مطالبه‌ای بوده، دعایی هم بوده که در ادامه بیشتر در این باب صحبت خواهیم کرد که چرا و چطور باید دعا کنیم.

## چرا دعا می‌کنیم؟

قبل از اینکه ما دعایی بکنیم، خدا می‌داند ما به چه چیزی احتیاج داریم. در حقیقت خدایی که محدود به زمان نیست به نوعی تمام احتیاجات ما را از قبل دیده و طبق اراده‌اش تدارکات لازم را دیده است. ولی پس اگر خدا همه چیز را می‌داند، چرا ما دعا می‌کنیم؟ آیا دعا می‌کنیم تا اراده‌ی خدا را عوض کنیم؟ آیا دعا می‌کنیم چون فکر می‌کنیم اگر دعا نکنیم اتفاقاتی که باید رخ بدهند بدون دعای ما رخ نمی‌دهند؟ یا صرفاً برای دل خودمان دعا می‌کنیم؟

آگوستین می‌گوید که در جهان هستی هیچ چیز خارج از اراده‌ی خدا انجام نمی‌شود و خدا همه چیز را مقدر می‌کند. این حقیقت به این معنا نیست که انسان در برابر اعمالش مسئولیتی ندارد. ولی این سوال پیش می‌آید که اگر همه چیز دست خداست پس چرا دیگر باید دعا کرد؟ و اینکه آیا دعا چیزی را عوض می‌کند؟ دعا ریشه در ماهیت خدا و سرشت ما دارد، دلیلی که ما دعا می‌کنیم اول حکمی است که خدا به ما داده. خدا از ما خواسته تا دعا کنیم و این یک امر دستوری می‌باشد که لازم‌الاجرا است. در افسسیان فصل ۶:۱۸ پولس می‌گوید: «در همه وقت، با همه نوع دعا و تمنا، در روح دعا کنید و برای همین بیدار و هوشیار باشید و پیوسته با پایداری برای همهٔ مقدسین دعا کنید.» در کلام خدا همچنین می‌بینیم که دعا نه تنها لازم است بلکه موثر هم است. یعقوب ۲:۴ می‌گوید: «ندارید چون نمی‌طلبید» و در یعقوب ۵:۱۶ می‌گوید: «دعای مرد عادل قوت بسیار دارد.»

جان کلونین می گوید دعای ما خدا را از خواب بیدار نمی کند تا به صدای ما گوش کند و یا حواس خدا را به سمت ما جلب کند. دعا قبل از هر چیزی برای ما است و برای ما منفعت دارد. دعا خدا را عوض نمی کند بلکه شخص دعاکننده را عوض می کند. در وهله اول کلونین می گوید که دعا باعث می شود تا قلب ما از آتش اشتیاق برای خدا پُر شود تا او را محبت و خدمت کنیم. در وهله دوم او می گوید که دعا باعث می شود که هیچ وقت یادمان نرود که همه چیز را از دست خدا گرفته ایم و همیشه آماده شکرگزاری خواهیم بود.

به یاد داشته باشیم که دعا مثل بقیه چیزها در مسیحیت، قبل از اینکه صرفاً برای ما باشد، برای جلال خداست. ولی حقیقت این است که همزمان وقتی خدا جلال می یابد ما نیز به عنوان فرزندان او برکت می گیریم. بنابراین ما دعا می کنیم برای جلال خدا و همچنین دعا می کنیم تا از دست او برکت و منفعت دریافت کنیم. بنابراین دعا کردن یک موهبت است چون می توانیم در حضور خدا برویم و او را جلال دهیم و مبارک شویم.

اینکه ما فکر کنیم چون خدا همه چیز را می داند پس دیگر چرا دعا؟ بر می گردد به این طرز فکر که دعا را محدود به درخواست و تضرع کرده باشیم. در صورتی که در دعا ما همچنین خدا را پرستش می کنیم، اعتراف و شکرگزاری می کنیم و او را جلال می دهیم. دعا صرفاً یک بُعد ندارد. دعا یک رابطه بین دو شخصیت است، خدا و انسان. در این رابطه با وجود اینکه خدا می داند ما چه چیزی می خواهیم اما این مصاحبت را امری لازم برای عمق رابطه و مشارکت می داند. ما در دعا این امکان را داریم تا با خدای آسمان و زمین درد و دل کنیم. خیلی وقتها ما انسانها از درد و دل هم با خبر هستیم ولی هنوز دوست داریم با هم حرف بزنیم و آنچه در فکرمان است را در یک مصاحبت بیان کنیم. دعا نیز همینطور است. دعا همچنین برای تقویت ایمان ما و رشد در وابستگی ما به خدا نقش مهمی دارد. ما دعا نمی کنیم تا به خدا دانشی از احتیاجاتمان بدهیم و یا او را از آنها مطلع کنیم. دعاها ما اطلاع رسانی نیست بلکه اخباری هستند. یعنی به جای اینکه خدا

را از چیزی مطلع کنیم، در دعا همیشه خبررسانی می‌کنیم از چیزی که خدا از پیش مطلع بوده است. بنابراین دعا در وهلهٔ اول برای جلال خداست و بعد برای منفعت ما است.

ویلیام فیلیپ در کتاب خود «چرا دعا می‌کنیم» دلیل دعا کردن را به طور خلاصه در ذات خدا و سخنگو بودن خدا در ارتباط با ما به عنوان فرزندان او تعریف می‌کند تا بر اساس ذات خدا و حاکمیت مطلق او در روح با خدا در دعا مصاحبت داشته باشیم و نه صرفاً به عنوان امری اجباری. ویلیام فیلیپ ۴ دلیل برای دعا کردن در کتاب خود می‌آورد که نگاهی تیتروار به آن خالی از لطف نیست. فهرست ۴ دلیل او به شرح زیر است:

۱. دعا می‌کنیم چون خدا خدای سخنگویی است.

۲. دعا می‌کنیم چون پسران خدا هستیم.

۳. دعا می‌کنیم چون خدا، خدای حاکم مطلق است.

۴. دعا می‌کنیم چون روح خدا را داریم.

این کتاب به زبان فارسی ترجمه شده و به طور رایگان در دسترس عام می‌باشد. نکتهٔ مهم دیگر که چرا ما دعا می‌کنیم، این است که چون خدا خدایی است که می‌شنود (مزمور ۲:۶۵، یوحنا ۹:۳۱، اول پطرس ۳:۱۲، اول یوحنا ۵:۱۵، ارمیا ۲۹:۱۲-۱۳). این حقیقت برای انسان عاجز و در گناه، بسیار حائز اهمیت است که بداند که خداوند بلند مرتبه، خدایی است که می‌شنود. در ابتدا این امر فیض عظیم خدایی را نشان می‌دهد که بدون اینکه احتیاجی به رابطه با انسان خاکی داشته باشد، از سخاوتمندی خود به او متمایل شده تا او را بشنود. خداوند خود را موضوع اصلی در دعا به عنوان کسی که روی تخت رحمت برای شنیدن و اجابت انسان نشسته است، معرفی می‌کند. اینکه خداوند خدایی است که می‌شنود اساساً این امکان را برای انسان فراهم می‌کند تا برای مصاحبت در دعا به حضور او وارد شود. اگر خداوند نمی‌شنید و یا مایل به شنیدن صحبت‌های ما نبود، دعا و رابطه‌ای هم نبود.

در کل اینکه خدا می‌شنود دو مفهوم می‌تواند داشته باشد. اول اینکه این موضوع نشان می‌دهد که خدا پذیرای صحبت‌های ما است و از این مصاحبت خوشنود می‌شود. زیرا در این دعاها است که ما اعترافات، پرستش‌ها و تمناهای خود را به حضور او می‌بریم. در این دعاها است که ما نام او را بلند می‌کنیم و جلال می‌دهیم و در این دعاها است که ما او را احترام می‌کنیم. دوم اینکه خدا وقتی می‌شنود عمل می‌کند و نه فقط پذیرای صحبت‌های ما است و این مصاحبت را دوست دارد بلکه طبق آنچه می‌شنود عمل می‌کند و فیض و رحمت خود را از این طریق بر ما جاری می‌سازد. بنابراین اینکه خداوند می‌شنود امری است مهم و جای شکرگزاری دارد که چنین خدایی داریم که می‌شنود و عمل می‌کند.

## آیا دعا تاثیر دارد؟

دعا هیچ وقت فکر خدا را عوض نمی‌کند چون خداوند در کمال حکمت نقشه خود را ریخته و دلیلی برای تغییر نیست مگر اینکه ما فکر کنیم می‌توانیم راه بهتری به خدا پیشنهاد کنیم که خنده‌دار است. اما دعا در نقشه خدا نقش مهمی را ایفا می‌کند (یعقوب ۵ آیات ۱۶ تا ۱۸).

خداوند طبق اراده خود عمل می‌کند و دعاهایی که طبق اراده خدا هستند عملی می‌شوند. در اصل فکر خدا عوض نشده بلکه ما طبق اراده خدا دعا کردیم. خدا خیلی چیزها برای ما آماده کرده است که وقتی دعا کنیم دریافت خواهیم کرد ولی ما باید برای آنها دعا کنیم. در کلام خدا می‌بینیم که خدا به دعا واکنش نشان می‌دهد. موسی برای غذا و آب اسرائیل دعا کرد (خروج ۱۵ و اعداد ۱۱)، حنا برای یک بچه دعا کرد (اول سموئیل ۱)، ایلیا برای خشکسالی و بعد برای باران دعا کرد (اول پادشاهان فصل ۱۸ و ۱۹) و نمونه‌های دیگر. همه این اتفاقات را خدا از پیش در نظر داشت و اراده او بود تا انجام شوند. اما خدا از طریق دعا خواسته‌های آنها را عملی کرد. اگر آنها دعا نمی‌کردند جواب دعایی هم دریافت نمی‌کردند و این اتفاقات رخ نمی‌داد.

ما نباید فرض کنیم که خدا به هر حال آنچه باید به ما بدهد را می‌دهد و نیازی به دعا نیست. سهم ما دعا است و سهم خدا انجام اراده خود است. البته در زمانبندی خدا زیرا که برای هر چیز نزد خدا زمانی است (کتاب جامعه ۱:۳).

واقعیت این است که اگر ما جواب تمام دعا‌های مان را بگیریم برای ما خطرناک خواهد بود. من خواسته‌هایی دارم و دعا‌هایی می‌کنم که بعدا خودم پشیمان می‌شوم و از اینکه دعای من تحقق نیافته خوشحال می‌شوم. دعای من می‌تواند به ضرر من و یا دیگران باشد، بنابراین اینکه همه دعا‌های من جواب ندارد مطلب مثبتی است تا منفی.

خیلی مسائلی که من برای آنها دعا می‌کنم، هنوز آماده دریافت آنها نیستم مخصوصا در ارتباط با مسائل روحانی و خدمتی. برای مثال من دعا می‌کنم خداوند به من خدمتی بزرگ بدهد بدون اینکه بدانم هنوز آماده چنین خدمتی نیستم. دعای صحیح این است که همواره اراده خدا را بطلیبیم و بیشتر از خدا درخواست کنیم تا قبل از جواب دعا ما را آماده کند.

این مهم است که بدانیم دعای فرزندان خدا که در نام مسیح است شنیده می‌شود و موثر است. ولی این تفکر اشتباه است که خدا همه دعا‌های ما را باید جواب دهد. خیلی استناد می‌کنند به متی ۷:۷ که می‌گوید: «بخواید که به شما داده خواهد شد.» در این آیه منظور عیسی مستجاب شدن همه خواسته‌ها نیست و با خواندن کل قسمت پی می‌بریم که خدا هر دعایی را جواب نمی‌دهد. برای مثال در همان متی ۷ آیه ۱۱ عیسی می‌گوید: «چقدر بیشتر پدر شما که در آسمان است به آنان که از او بخواهند، هدایای نیکو خواهد بخشید.» یعنی خدا چیزهای نیکو را به ما می‌دهد نه بد، حتی اگر از روی عدم دانش برای آنها دعا کنیم.

پس شرایطی دارد و صرفا طلبیدن و دریافت در این آیات مد نظر نیست. برای مثال یحیای تعمیردهنده به زندان می‌افتد و علیرغم دعای دوستان و شاگردانش کشته می‌شود. ولی در مورد پطرس در اعمال رسولان فصل ۱۲ می‌بینیم که دعا جواب داده می‌شود و او معجزه آسا آزاد می‌شود. خداوند طبق

ارادهٔ خود بهترین را به ما می‌دهد و باید به او اعتماد کنیم.

## به چه شکلی باید دعا شود؟

دعای مسیحی شکل خاصی ندارد. در دعای مسیحی اجباری برای زانو زدن و یا بلند کردن دست نیست. در دعا نیاز به کلمات تاثیرگذار و انتخاب واژه‌های درست نیست. دعا رابطه‌ای است از درون انسان خاکی که او را به قلب خدا وصل می‌کند.

ولی باید در نظر داشت که دعا بدون نظم نمی‌شود و ما باید روزانه زمان مشخصی برای دعا بگذاریم. در عین سادگی، این موضوع برای اکثر مسیحیان سخت‌ترین کار است و اکثریت فراموش می‌کنند.

در دعا اولین نکته تکریم خداست و این زمانی است که ما با قلبی متواضع با احترامی بسیار زیاد در حضور خدا ادای ادب می‌کنیم و او را تکریم می‌کنیم و گرامی می‌داریم، چون ما در حضور خدا هستیم!

دومین نکته، داشتن قلبی معترف به گناه و حس احتیاج برای توبه است. چون ما در حضور خدای مقدس هستیم!

سومین نکته فروتنی و اعتماد به خداست. ما در دعا به خدا ایمان داریم و نه به خود بلکه به او وابسته هستیم. دعای شخص مغرور و متکبر ثمری ندارد.

و نکتهٔ آخر داشتن امید در خداست. ما در دعا به خدا امیدواریم که در ما از طریق روح القدس کار کند و طبق ارادهٔ خود در زندگی ما عمل کند.

دعای ربانی نمونه‌ای است که شخص مسیح به شاگردانش در اناجیل می‌دهد که الگویی است برای دعای مسیحی اما خدا ما را طبق کلام در دعا هدایت می‌کند. دعای ربانی جایی است که هر جا در مسیحیت صحبت از دعا می‌باشد به آن اشاره می‌شود و در این قسمت کوتاه به آن می‌پردازیم. به طور خلاصه دعای ربانی را می‌توان به چهار قسمت تقسیم کرد: ستایش، اعتراف، شکرگزاری و تمنا.

در قسمت اول به رسمیت شناختن قداست و عظمت خدای پدر است که همراه با



پرستش و ستایش اُبّهت و جلال اوست. چیزی شبیه مزمور ۸ که سراسر ستایش شکوه خداست.

در قسمت دوم انجام مشخصه مسیحی که همانا اعتراف گناه به خدا و یکدیگر است. دلیل این اعتراف دریافت بخشش بیشتر از آنچه روی صلیب دریافت کردیم نیست. اعتراف به گناه، مشخصه کسی است که در نور و راست راه می رود و نشانه فروتنی در برابر خداست. مزمور ۴۱ نمونه ای از این اعتراف است.

در قسمت سوم شکرگزاری به عنوان یک عمل طبیعی در برابر کارهایی که خدا برای ما انجام داده است. مزمور ۹ می گوید: «همه شگفتی های تو (خدا) را بیان می کنم.»

و در قسمت چهارم تمنا، تضرع و یا همان درخواست را در دعای ربانی می بینیم. این نوع تضرع در دعا قبل از اینکه خواهان جواب دعا باشد نشان دهنده توکل به وعده خدایی است که وعده داده تا نان روزانه ما را به ما می دهد و یا ما را از شریر می رهاند. این نوع تمنا و درخواست وابستگی ما را به خدا نشان می دهد چون حقیقتاً ما بدون خدا و برکت و فیض روزانه او هیچ نمی توانیم کرد. دعای ربانی الگویی است برای ما و نیاز به تکرار دقیق آن نیست. ما در دعا می توانیم فقط به یک قسمت یا بیشتر پردازیم. گاهی فقط اعتراف کنیم در دعا و یا شکرگزاری کنیم و یا همه این قسمت ها را در دعا بیان کنیم ولی هر طور که دعا کنیم مهم قلب ما است چون خدا در دعا دنبال قلب ما است.

## خاتمه

خیلی از مسیحیان امروز دعا نمی کنند. چه به دلیل کمی ایمان و یا به دلیل نداشتن درک صحیح از دعا و یا خدا، قلب این افراد نسبت به خدا در حال سکوت است و مصاحبتی که خدا امر کرده انجام نمی شود. آیا خجالت می کشیم دعا کنیم؟ آیا به اهمیت دعا شک داریم؟ آیا باور نداریم خدا می شنود؟ آیا فکر می کنیم خدا توجهی به دعاهای ما ندارد؟

به هر دلیلی که در زندگی مسیحی دعا نیست، آن نمایانگر باور درونی و مقدار ایمان آن شخص به خدا و کلام اوست.

دعا راهی برای جلای روح ماست. دعا راهی برای رابطه داشتن با خداست برای رشد در شناخت او. دعا راهی است برای شراکت با خدا. دعا راهی است برای خالی کردن قلبی که در دنیا پر از بطالت شده و راهی است برای پر شدن ذهن با آنچه در آسمان است. دعا راهی است برای مقابله با گناه و حرب‌های شیطان. دعا راهی است برای تقویت جان در حضور خدایی که منشا تمام نیکویی‌هاست. دعا عملی فروتنانه در حضور چنین خدایی است. دعا فریادی آرام در برابر خدایی است که عمق درون ما را از طریق روح می‌بیند. دعا راهی است که ما می‌فهمیم که خدا نیستیم و به عجز خود پی می‌بریم و در دعاست که به عظمت خدا بیش از پیش پی می‌بریم.

دعا واکنش ما به فیض خداست. ما دعا می‌کنیم چون خدا را می‌شناسیم. ما دعا می‌کنیم چون زیبایی خدا را می‌بینیم و خواهان ستایش او هستیم. پس در همه وقت، با همه نوع دعا و تمنا، در روح دعا کنید و برای همین بیدار و هوشیار باشید و پیوسته با پایداری برای همه مقدسین دعا کنید.

# نجات: راه ورود به بدن

افسیان ۱: ۲-۱۰

جان مک آرتور

بعد از صحبت من با عده‌ای از بازیگران هالیوود و دعوت آنها به پذیرش مسیح به عنوان نجات‌دهنده شخصی‌شان، جوان خوش قیافه هندویی منتظر ماند تا مرا ببیند و با من صحبت کند. وقتی به او گفتم که چگونه به عیسی به عنوان نجات‌دهنده ایمان بیاورد، دعا کرد و زندگی‌اش را به مسیح سپرد. بعد بلند شد، با من دست داد و گفت «عالیه مگه نه! حالا دو تا خدا دارم - عیسی و بودا».

او فکر می‌کرد می‌تواند چندین انتخاب داشته باشد. من او را متوجه اشتباهش کردم. اما سردرگمی او از شناختی که بسیاری از آمریکائیان از یک مسیحی

واقعی دارند بدتر نیست. بعضی‌ها خواهند گفت مسیحی واقعی کسی است که در آمریکا زندگی می‌کند، یا کسی که مادرش را دوست دارد، یا کسی که به کلیسا می‌رود، یا کسی که به خدا ایمان دارد و اساساً آدم خوبی است و صفات اخلاقی پسندیده‌ای دارد. به خاطر همین سردرگمی، باید بررسی کنیم که کتاب مقدس واژه مسیحی را چگونه معنا می‌کند. به صراحت دیگر قسمت‌های کتاب مقدس، تعریفی در افسسیان می‌یابیم. قبلاً دیدیم که این رساله می‌گوید چگونه همه مسیحیان کلیسا، بدن مسیح، را تشکیل می‌دهند. بررسی کردیم معنای در بدن بودن چیست و چه زمانی شکل پیدا کرده و منابع ما به عنوان اعضای آن بدن چه هستند. پولس رسول در این قسمت از رساله‌اش به افسسیان، مکثی می‌کند تا چگونگی ورود ما به این بدن را مرور کند. یک راه وجود دارد - عیسای مسیح. پولس شش واقعیت ضروری برای شناخت صحیح از نجات را نشان می‌دهد (افسسیان ۲: ۱-۱۰). در اینجا در می‌یابیم که (۱) از گناه (۲) به وسیله محبت (۳) به حیات (۴) با هدفمندی (۵) به وسیله ایمان (۶) برای کارهای نیکو نجات یافته‌ایم.

## نجات از گناه

روی صحبت من با کسانی است که می‌گویند به عیسی ایمان دارند، اما از گناه برنگشته‌اند. نجات یافته‌ای وجود ندارد که از گناه برنگشته باشد. این بدان معنا نیست که او بی‌گناه شده، اما روش زندگی او از پیروی گناه به پیروی خدا تغییر یافته است. شاید به همین خاطر است که کتاب مقدس می‌گوید: «پس اگر کسی در مسیح باشد خلقت تازه‌ایست. چیزهای کهنه در گذشت اینک همه چیز تازه شده است» (دوم قرنتیان ۵: ۱۷).

در ابتدا، وضعیت و اعمال گناه‌آلود انسان توضیح داده شده است: «و شما را که در خطایا و گناهان مرده بودید زنده گردانید. که در آنها قبل رفتار می‌کردید بر حسب دوره این جهان بر وفق رئیس قدرت هوا یعنی آن روحی که الحال در

فرزندان معصیت عمل می‌کند. که در میان ایشان همه ما نیز در شهوات جسمانی خود قبل از این زندگی می‌کردیم و هوس‌های جسمانی و افکار خود را به عمل می‌آوردیم» (افسیان ۲: ۱-۳).

انسان مادی، از لحاظ روحانی مرده به دنیا می‌آید. او از حیات الهی رانده شده است. مشکل اصلی انسان این نیست که با همتایان خود همخوانی ندارد، بلکه مشکل او رانده شدن از خداست.

برای ملاقات به خانه‌ای رفتم که نیم ساعت قبل نوزادی در آنجا مرده بود و بدنش هنوز گرم بود. هیچ محرکی در بشر قوی‌تر از رابطه مادر و فرزندی نیست. اما آن مادر هر چقدر هم تلاش می‌کرد نمی‌توانست فرزندش را زنده کند. مرگ یعنی ابراز ناتوانی مطلق در قبال یک محرک. تولد بشر در این جهان نیز چنین است. از لحاظ روحانی، او نمی‌تواند در مقابل محرک‌های راستین الهی عکس‌العمل نشان دهد، چون انسانیت باطنی مرده است. او نمی‌تواند محرک‌های دنیای روحانی را حس کند و قادر نیست ضربان قلب واقعیات روحانی را احساس کند.

یک انسان مادی ممکن است متعجب از اینکه دیگران از این موعظه‌ها چه می‌فهمند در کلیسا بنشینید. شاید او کتاب مقدس را بخواند و بگوید: «پسر، چه چیز عجیب و غریبی. من اصلاً هیچی از آن نمی‌فهمم.» مسیحی از زندگی برای جلال خدا به جای زندگی برای خود سخن می‌گوید و انسان مادی جواب می‌دهد: «تو از هر چیز لذت‌بخش زندگی دست کشیدی!»

یک روز وقتی چند مرد درباره پیروی از عیسی صحبت می‌کردند، یکی گفت: «خداوندا، اول مرا رخصت ده تا رفته پدر خود را دفن کنم؛ عیسی وی را گفت مرا متابعت کن و بگذار که مردگان، مردگان خود را دفن کنند» (متی ۸: ۲۱-۲۲). پاسخ عیسی معنای مرگ جسمانی و روحانی را روشن کرد. این فرد که مستعد شاگردی بود می‌خواست که پیروی از عیسی را تا به خاک سپردن پدرش به تعویق بیندازد، چون آن موقع می‌توانست ارثی که به او می‌رسید را نقد کند. پدر او هنوز زنده بود. اما در واقع عیسی اینگونه جواب داد: «بگذار مردگان روحانی،

مردگان جسمانی را به خاک بسپارند.» به عبارت دیگر، بگذار غیر ایمانداران مسئول چنین مسائلی باشند و تو خود را وقف مسائل مربوط به ملکوت خدا کن. دو نوع مرگ وجود دارد: مرگ جسم که ما آن را به عنوان مرگ فیزیکی می‌شناسیم و مرگ انسانیت باطنی، که همان مرگ روحانی است. وقتی ما به دنیا می‌آییم روحا مرده‌ایم.

پولس از مرگ روحانی به عنوان وضعیت موجود یاد می‌کند: «در خطایا و گناهان» انسان روحا مرده است نه «به خاطر گناه» بلکه «در گناه». انسان از آنجا که مرتکب گناه شده، گناهکار نیست؛ بلکه گناهکار است چون او گناهکار به دنیا می‌آید. بنابراین او علاوه بر مرگ باطنی و روحانی - عدم حساسیت او به تلنگرهای خدا - درگیر گناه نیز هست.

دو کلمه، وضعیت گناه‌آلود بشر را توصیف می‌کنند. کلمه یونانی‌ای که برای گناه به کار می‌رود هامارتیا (*hamarita*) است، که معنی تحت‌اللفظی آن یعنی «به هدف نزدن». تیری به سوی هدفی شلیک می‌کنند و هنوز به هدف نرسیده به زمین می‌خورد. البته این هدف معیار کامل عدالت خداست (متی ۵: ۴۸). «زیرا همه گناه کرده‌اند و از جلال خدا قاصر می‌باشند» (رومیان ۳: ۲۳).

بیشتر افراد تصور اشتباهی از گناه دارند. آنها، قتل، دزدی، زنا و مستی را گناه می‌دانند، اما آدم «نسبتا خوب» را گناهکار نمی‌شناسند. گناه لزوماً تخطی نیست، بلکه شکست در رسیدن به آن معیار است. شاید در بیشتر موارد، انسان به آن حد از معیار نیکویی بشر دست یابد؛ ولی از آنجایی که به معیار قدوسیت خدا نرسیده، هنوز گناهکار است.

به راحتی می‌توان نیکویی بشر را با نیکویی الهی اشتباه گرفت. عیسی گفت: «و اگر احسان کنید با هر که به شما احسان کند، چه فضیلت دارید؟ چونکه گناهکاران نیز چنین می‌کنند» (لوقا ۶: ۳۳). یعنی اینکه گناهکاران نسبت به کسانی احسان می‌کنند، که نسبت به آنان نیکویی کرده باشند. بشر گناهکار از این دیدگاه به نیکی کردن نگاه می‌کند. وقتی لوقا در ملیطه کشتی شکسته می‌شود،

می‌نویسد: «آن مردمان بربری با ما کمال ملاطفت نمودند» (اعمال ۲:۲۸). نیکی بشر، انسان‌ها را بر می‌انگیزاند تا خون، خوراک و دارایی‌شان را در راه اهداف خیرخواهانه ببخشند. اما قانون احسان بشری قابل قیاس با احسان خدایی نیست. کتاب مقدس می‌گوید: «کسی عادل نیست یکی هم نی. کسی فهیم نیست، کسی طالب خدا نیست. همه گمراه و جمیعا باطل گردیده‌اند. نیکوکاری نیست یکی هم نی» (رومیان ۳:۱۰-۱۲). کلمه «نیکوکاری» به نیکویی الهی بر می‌گردد. نهایت نیکویی انسان مادی، نیکی بشری است.

کلمه دیگری که پولس برای وضعیت روحانی انسان از آن استفاده می‌کند پاراپتوما (*Paraptoma*) به معنی خطایا است. یکی از معانی آن لغزیدن یا افتادن است، اما قدم برداشتن در مسیر نادرست نیز معنی می‌دهد. خدا می‌گوید «راه این است»، اما انسان می‌گوید: «متاسفم، من کاری که خودم می‌خواهم انجام می‌دهم.» انسان نه تنها هدف را گم می‌کند (*hamartia*)، بلکه مسیر نادرستی را نیز در پیش می‌گیرد (*Paraptorma*). انسان تلاش می‌کند اما به خطا رفته، راه خود را ادامه می‌دهد. «راهی هست که به نظر آدمی مستقیم می‌نماید، اما عاقبت آن طُرُق موت است» (امثال ۱۴:۱۲).

شخصی که نجات نیافته در خطایا و گناهان مرده است، به همین دلیل نمی‌تواند تلنگرهای الهی را احساس کند و حقایق الهی را درک نمی‌کند. تنها چیزی که می‌ماند این است که در پی لذات جسمانی و دنیوی برود. او قربانی محیط اطرافش خواهد شد. با آنکه روحش فاقد حساسیت است اما جسمش حساس باقی می‌ماند و قربانی خواهش‌های جسم می‌شود.

اولین مشخصه این نوع زندگی «بر حسب دوره این جهان» زیستن است. شخص نجات نیافته کاری را انجام می‌دهد که جهان در حال انجام آن است. تا هرچه که دنیا دلش بخواهد مرتکب گناهان زمانه می‌شود. او در خانه است و با جو حاکم زمانه خود کاملاً همخوانی دارد. همیشه روح، حالت و فضایی دنیا را فرا گرفته که شخص نجات نیافته اسیر آن است.

امروزه، از نگاه من، سیستم دنیا انسانیت را می‌فروشد. انسان‌گرایی می‌گوید که انسان نهایت هر چیز است؛ او آقای خود و حاکم بر سرنوشت خویش است. با این حال نمی‌تواند بفهمد که تنش بین والدین و نوجوانان، بین خود والدین، بین کارگران و کارفرمایان و بین ملت‌ها را چگونه حل کند! در عوض به نظر می‌رسد که انسان قربانی بسیاری از چیزهایی است که به سوی خرابی پیش می‌روند: خرابی تدریجی شهرها، ازدیاد جرائم و طلاق، آلودگی آب و هوا، گرسنگی و فقر، ازدیاد و انفجار جمعیت و جنگ‌ها و عوارض آن. بشر به تنهایی کاملاً از حل مسائل عاجز است.

مطابق فلسفه انسان‌گرایی، کافی است هر کس کارش را انجام دهد. واقعیت این است که بشر هیچگاه چنین کاری نکرده است. چرا نه؟ «در آنها قبل، رفتار می‌کردید بر حسب دورهٔ این جهان بر وفق رئیس قدرت هوا» (افسیان ۲:۲). زندگی هر شخص یا تحت کنترل خداست یا شیطان. وقتی که شخصی در برابر خدا سرکشی کرده و از او ناطاعتی می‌کند، شخص آزادی نیست؛ او غلام رئیس دیوهاست.

کلمه‌ای که برای رئیس در یونانی به کار برده می‌شود آرکُن (*archon*) به معنای فرماندار ارشد و بلند پایه است. شیطان رئیس گروهی از ارواح پلید است که در پایین‌ترین قسمت جو ساکنند. کتاب مقدس از سه نوع «آسمان» خبر می‌دهد: جو اطراف زمین، آسمانی که جایگاه ستارگان است و «آسمان آسمان‌ها»، جایی که ما با خدا خواهیم بود. در پایین‌ترین قسمت جو که گرداگرد زمین را فراگرفته گروهی از ارواح پلید توسط شیطان فعال و نیرومند شده‌اند تا انسان را گمراه کنند. «زیرا که ما را کشتی گرفتن با خون و جسم نیست بلکه با ریاست‌ها و قدرت‌ها و جهانداران این ظلمت و با فوج‌های روحانی شرارت در جای‌های آسمانی» (افسیان ۶:۱۲) یعنی اینکه جنگ با انسان نیست، بلکه با رئیس ارواح پلید و لشکر زیر دست اوست.

شیطان در زندگی اشخاصی که نجات نیافته‌اند فعال است و به آنها قدرت



می‌بخشد تا از جانب او در برابر خدا سرکشی نکنند. حتی شخصی که گهگاهی اعمال نیک انجام می‌دهد، ممکن است توسط شیطان برانگیخته شود تا با وجدانی آسوده تصور کند که واقعا انسان خوبی است. در جنگ شیطان با خدا، انسان‌ها فریب خورده‌اند. ابلیس «شیری غرّان» است (اول پطرس ۵:۸) که در پی بلعیدن افراد و استفاده از آنها در مبارزه علیه قدرت‌ها و اصول الهی حاکم بر جهان است. دومین خصیصهٔ مردگان روحانی این است که آنان «پسران ناطاعتی» اند. بچه‌ها بدون اینکه آموزش ببینند می‌دانند چگونه از والدین‌شان ناطاعتی کنند. بنابراین در چنین زندگی‌ای، شخص گهگاه از فرامین خدا سرپیچی می‌کند چون هر کاری که خدا دستور انجامش را می‌دهد، شیطان خلاف آن را می‌گوید. برای مثال کتاب مقدس به بچه یاد می‌دهد که «از والدین خود اطاعت کن» اما شیطان می‌گوید: «نااطاعتی کن.» خدا به شوهران می‌گوید که زنان را محبت کنند، اما شیطان می‌گوید: «به آنها خیانت کن و نسبت به آنها وفادار نباش.» کتاب مقدس به زنان می‌گوید که از شوهران‌شان اطاعت کنند اما شیطان به آنها می‌گوید که این کار حقارت است و گذشتگان این کارها را می‌کردند. در قبال هر آنچه خدا می‌گوید، شیطان خلاف آن را، از درون سیستم جهان، فریاد می‌زند.

سومین خصیصهٔ مردگان در روح این است که آنها زندگی می‌کنند تا به خواسته‌های خودخواهانه‌شان جامهٔ عمل بپوشانند. پولس رسول یهودیان و غیریهودیان را چنین افرادی می‌خواند. ضمیر متصل «تان» در آیهٔ ۲ به امت‌ها (که بیشتر مسیحیان افسسیان از آنها بودند) و کلمهٔ «ما» در آیهٔ ۳ به یهودیان اشاره می‌کند. بت‌پرستی صرف و فساد اخلاقی امت‌ها و خویش عادل‌پنداری ریاکارانهٔ یهودیان همگی «شهوآت جسمانی» خوانده شده است. شخص نجات‌نیافته به خواسته‌های جسمانی‌اش تن در می‌دهد، چون روح او متوجه تلنگرهای الهی نمی‌شود. مردگان در روح از به انجام رساندن چنین خواسته‌هایی ارضا می‌شوند؛ برای بسیاری، این همهٔ آن چیزی است که از زندگی پردرد و مشقت‌بار نصیب‌شان می‌شود.

کلمهٔ یونانی تِلِمَا (*thelema*) که «خواسته‌ها» ترجمه شده است می‌تواند (غیر

منطقی و ناشایست» نیز معنی شود و خواسته‌ای به دور از عقل و منطق و فهم را می‌رساند و حاکی از اراده‌ای قوی است. بهترین معنی‌ای که تِلْمَا می‌دهد توسط پولس اینگونه توصیف شده است: «زنا (خیانت به همسر در ازدواج)، فسق (نوعی فساد اخلاقی) ناپاکی (بی‌عفتی، فکر آلوده)، فجور (دست نکشیدن از بی بند و باری)، بت پرستی (پرستش خدایان دروغین)، جادوگری (سحر و جادو کردن)، دشمنی، نزاع، کینه، خشم، تعصب، شقاق، بدعت‌ها (ستیزه‌گری، حسادت، بدخلقی، خودپرستی، نفاق، عیش و عشرت)، حسد، قتل، مستی و لهو و لعب» (غلاطیان ۵: ۱۹-۲۱). اینها فهرست همان چیزهایی است که در جامعه بشری امروزی شاهد آن هستیم. همه اینها به خاطر آن است که انسانیت بشری، بدون خدا روحا مرده است.

چهارمین ویژگی انسانی که روحا هدایت نشده این است که او فرزند «خشم» است. این بدان معناست که او سوژه داوری خداست. شخصی را در نظر بگیرید که در خطایا و گناهان مرده است، شخصی که بر حسب دوره این جهان زندگی می‌کند، کسی که هر آنچه شیطان می‌خواهد انجام می‌دهد و خواهش‌های جسم را به عمل می‌آورد، آن وقت با شخصی مواجه می‌شوید که مرده و در مرکز داوری خداست. «زیرا غضب خدا از آسمان مکشوف می‌شود بر هر بی‌دینی و ناراستی مردمانی که راستی را در ناراستی باز می‌دارند» (رومیان ۱: ۱۸). بنابراین نجات، رهایی از گناه است - هم از وضعیت و هم از اعمال گناه‌آلود.

### محبت دلیل نجات است

مطمئننا انسان به واسطه اعمال و اخلاقش دوست داشتنی نیست بلکه محبت لازم است تا انسان به چنین مقامی برسد. او فقط با مداخله خداوند می‌تواند از ناامیدی رهایی یابد. مداخله الهی در این آیاتی نشان داده شده است که می‌گویند «لیکن خدا...». در واقع تصویر انسان مبهم است و عوض می‌شود. نور امید که ما برای خود می‌بینیم دخالت خدا است با محبتش. «لیکن خدا، که در رحمانیت

شما دولتمند است، از حیثیتِ محبتِ عظیمِ خود که با ما نمود» (افسیان ۴:۲). تصور اینکه خدا با در نظر گرفتن شرایطی که ما داریم هنوز ما را محبت می‌کند، مبهوت‌کننده است. اما محبت او به اینکه ما چقدر خوب هستیم ربطی ندارد. این خصلت اوست که محبت کند.

محبت خدا در دولتمندیِ رحمانیتش نشان داده شده است. انسان به هیچ چیز به اندازهٔ ترحم نیازمند نیست. اگر او به آنچه شایسته‌اش بود می‌رسید، فوراً گناهکار شناخته می‌شد و امیدی برایش نبود. اما در عوض مثل این است که خدا وارد دادگاه شود و بگوید: «تو گناهکار هستی، اما می‌توانی آزاد باشی.» اگر از او بپرسید چرا، شاید بگوید: «چون من تو را دوست دارم.» از طرف دیگر، خداوند عادل نیز هست. آیا او در چنین موردی عدالتش را کنار گذاشته است؟ نه، به همین خاطر است که عیسی برای گناهکاران مُرد؛ او شرایط عدالت را به جا آورد. در نتیجه، گناهکار می‌تواند از این رحمانیت بهره‌مند گردد. یک نفر باید می‌مُرد، چون مزد گناه موت است. وقتی که عدالت خداوند در مسیح به انجام رسید، خداوند توانست رحمانیتش را به انسان گناهکار ارزانی دارد.

شاید باید رحمانیت و فیض را به عنوان دو جنبه از محبت خدا بدانیم. رحمانیت به معنی آن است که به چیزی که سزاوار آن هستیم نرسیم. فیض یعنی به آن چیزی که شایستهٔ آن نیستیم دست پیدا کنیم. رحمانیت از داوری ممانعت می‌کند؛ فیض، بخشش عطا می‌کند. خداوند در رحمانیت خود می‌گوید: «من از داوری ممانعت خواهم کرد.» خداوند در فیض خود می‌گوید: «من به تو نجات عطا خواهم کرد.» رحمانیت خشم خدا را باز می‌دارد، فیض بخشش خدا را عرضه می‌کند. رحمانیت بر ما ترحم می‌کند؛ فیض ما را عفو می‌کند. فقط محبت می‌تواند رحمانیت و فیض را برانگیزاند.

وقتی که پسر مَت نافرمانی می‌کند، به او می‌گوییم: «مت، من مجبورم تو را تنبیه کنم.» در آن لحظه لب‌های او می‌لرزد و دست‌هایش را دراز کرده، روی صورت من می‌گذارد و می‌گوید: «پدر، من تو را دوست دارم.» اولین عکس‌العمل من این

است که به او بگوییم: «موضوع را عوض نکن، من می‌دانم که تو مرا دوست داری.» اما وقتی می‌گوید: «پدر، من تو را خیلی دوست دارم!» تنبیهی که شایسته‌اش بود فراموش می‌شود. من او را بغل می‌کنم، می‌بوسم و می‌گویم: «سعی کن درست عمل کنی، این کار را می‌کنی؟» این محبت صادقانه و بی‌ریاست که موجب رحمانیت می‌شود.

می‌توانیم محبت او را با صلیب بسنجیم. اگر از خدا بپرسیم که حدود محبت خود را معلوم کند، ممکن است بگوید: «آیا آن تپه سنگی بیرون اورشلیم را می‌بینی؟ آیا سه صلیب را می‌بینی؟ پسر من بر صلیب وسطی مُرد. این اندازه محبت من نسبت به توست.» گناه انسان نسبت به محبت خدا بزرگتر از گناهی است که نسبت به شریعت خدا مرتکب می‌شود. فرقی بین این دو وجود دارد. شخصی این مطلب را اینگونه توضیح داده است:

تصور کنید که وقتی من رانندگی می‌کنم، از چراغ قرمز رد می‌شوم و با پسر کوچکی برخورد کرده، او را می‌کشم. من متهم به عبور از چراغ قرمز و آدم‌کشی هستم. هر چیزی که به عنوان جریمه به دولت بدهکارم را می‌پردازم و زندان را نیز تقبل می‌کنم. ادعایی بیشتر از این بر من وارد نیست. اما کنار آمدن با مادر آن کودک مسئله دیگری است. من نسبت به محبت آن مادر مرتکب جرم شده‌ام، نه قانون. حکم دادگاه قانون را به جا می‌آورد، اما فقط بخشش من از سوی آن مادر می‌تواند جرم در قبال محبت را به جا بیاورد و نمی‌توان بر آن قیمت گذاشت. به خاطر جرمی که نسبت به محبت مرتکب شده‌ام در زیر یوغ ترحم رحمانیت شخصی هستم که نسبت به او خطا کرده‌ام و باید منتظر بمانم تا مادر بتواند آزادانه مرا ببخشد.

ما در زندگی، شریعت خداوند را شکسته و نسبت به محبت او گناه می‌کنیم. تنها راهی که ما می‌توانیم با خدا رابطه داشته باشیم، زمانی است که خدا بگوید: «من تو را بخشیدم.» نجات ما حاصل بخشش اوست، چون او ما را دوست دارد.

## نجات، طریقی به سوی حیات

مسیح مداخله کرده و شخصی را که روحا مرده است، زنده و نسبت به خدا حساس می‌کند. «ما را نیز که در خطایا مرده بودیم [خدا] با مسیح زنده گردانید» (افسیسیان ۲:۵). کلام خدا با ما صحبت می‌کند. محبت مسیحی و نیز رابطه ایمانداران با یکدیگر معنادار است و ما با نگاهی متفاوت به جهان می‌نگریم. بشر به حیات روحانی احتیاج دارد و مسیح می‌گوید: «من آن حیات را به تو عطا می‌کنم، من آن حیات هستم» (یوحنا ۱۴:۱۶ را ببینید). «با مسیح زنده بودن» به معنی آن است که شخص با مرگ و قیام مسیح شناخته می‌شود. پولس می‌گوید: «با مسیح مصلوب شده‌ام ولی زندگی می‌کنم» (غلاطیان ۲:۲۰). وقتی که مسیح را پذیرفتم، مرگ او از آن من شد و من در زندگی تازه‌ای قیام کردم. از آنجا که خود را با او یکی ساختم، زندگی گذشته من مرد و به واسطه قیام او، من زندگی می‌کنم.

هر مسیحی کاملاً با مسیح شناخته می‌شود. زندگی او از آن خودش نیست؛ مسیح در او زندگی می‌کند. او دیگر در بند خواسته‌های جسم نیست. او حصار گناه را شکسته و در آزادی مسیح می‌آرامد. این یعنی روحا زنده بودن.

## نجات هدفی دارد

وقتی خداوند نقشه نجات را می‌کشید هدفی در ذهن داشت: «تا در عالم‌های آینده دولت بی‌نهایت، فیض خود را به لطفی که بر ما در مسیح عیسی دارد ظاهر سازد» (افسیسیان ۲:۷). ایماندار با مسیح مرد، با او قیام کرد و اکنون به نوعی دیگر زندگی می‌کند. او واقعا با مسیح در جای‌های آسمانی می‌نشیند و این حوزه جدید زندگی روحانی اوست. «اما وطن ما در آسمان است» (فیلیپیان ۳:۲۰). مسیحی هم اکنون جاودانه زندگی می‌کند؛ برای ابد در جهانی زندگی می‌کند که خدا در آن واقعیت دارد و مسیح در آنجاست.

افزون بر آن، آینده ایماندار به خاطر کاری که خدا برای او در مسیح کرده تضمین

شده است. پولس از فعل گذشته در این جمله استفاده می‌کند: «و با او برخیزانید و در جای‌های آسمانی در مسیح عیسی نشانید» (افسیسیان ۲: ۶). در زبان یونانی برای آینده یک واژه وجود دارد. وقتی که یونانیان می‌خواستند دربارهٔ ضمانت غیر قابل تغییر سخن بگویند از فعل گذشته استفاده می‌کردند. وقتی که می‌خواستند از چیزی حرف بزنند که، حتمی‌الوقوع بود، آن را طوری بیان می‌کردند که انگار قبلاً اتفاق افتاده است. جای مسیحیان در آسمان محفوظ است چون خدا آن را ضمانت کرده است.

هدف خدا این است که مسیحیان یادبودی عظیم از فیض او باشند و تا به ابد در برابر فرشتگان به معرض نمایش گذاشته شوند. جلال، فیض، محبت و رحمانیت خدا در هیچ کجا بیشتر از زندگی کسانی که آنها را نجات داده، دیده نشده است. وقتی به چیزی که قبل از عوض شدن مان بودیم (۲: ۱-۳) توجه کنیم می‌فهمیم که چرا ما عظیم‌ترین نشانهٔ فیض او هستیم. ما در قعر بودیم، اما خدا ما را برافراشته و در جای‌های آسمانی قرار داد تا فرشتگان او را به خاطر نقشهٔ نجات‌بخش او بستایند (۳: ۱۰).

همه چیز برای جلال خداست؛ به همین خاطر او ما را در معرض نمایش گذاشته است. خداوند به خاطر کاری که در ما کرده جلال می‌یابد. روزی، وقتی که ما جسماً به آسمان می‌رویم، به آنان که در آسمان ساکنند، برای همیشه نشان خواهیم داد که خدا حقیقتاً شایستهٔ جلال است.

«و بعد از این دیدم که اینک گروهی عظیم که هیچ کس ایشان را نتواند شمرد، از هر امت و قبیله و قوم و زبان در پیش تخت و در حضور بره به جامه‌های سفید آراسته و شاخه‌های نخل به دست گرفته، ایستاده‌اند. و به آواز بلند ندا کرده، می‌گویند: «نجات، خدای ما را که بر تخت نشسته است و بره را است.» و جمیع فرشتگان در گرد تخت و پیران و چهار حیوان ایستاده بودند. و در پیش تخت به روی در افتاده، خدا را سجده کردند و گفتند: «آمین! برکت و جلال و حکمت و سپاس و اکرام و قوت و توانایی، خدای ما را باد تا ابدالابد، آمین»

(مکاشفه ۹:۷-۱۲).

چرا فرشتگان خدا را ستایش می‌کنند؟ به خاطر کار نجات‌بخش او. این افراد یادبود فیض او هستند و خدا را آنقدر ستایش می‌کنند که اهل آسمان را به پرستش شادمانه سوق دهند. با در نظر گرفتن اینکه ما از کجا آمدیم و چه می‌شدیم، نباید هرگز از شکرگزاری از خدا به خاطر ملکوت، رحمانیت و محبتش باز ایستیم.

## نجات از طریق ایمان

ایمان هدیه‌ی خداوند است. خداوند محبت و رحمانیت و فیض خود را به ما داده و نیز ایمانی بخشیده تا بدان پاسخ دهیم. ایمان به خودی خود چیزی نیست که انسان برای رسیدن به نجات دست به کار شود: نجات «از اعمال» نیست و نه حتی از ایمان در لباس عمل. خداوند ایمان را عطا می‌کند. اگر ایمان خودمان بود می‌توانستیم بگوییم: «بین من به قدر کافی شعور دارم که به خدا ایمان بیاورم.» اما، نه، با این کار به اعمال خود می‌بالیدیم. پولس نتیجه می‌گیرد که خدا ایمان را به همراه سایر چیزها به ما عطا می‌کند (فیلیپیان ۱: ۲۹ را ببینید). ملکوت خدا فقط زمانی برای شخصی که ذاتا مرده است میسر می‌شود که خدا به واسطه‌ی فیض عظیم خود با کار مبتکرانه‌اش چشمان روحانی او را بگشاید. به وسیله‌ی ایمان، شخص به این عمل پاسخ می‌دهد. این است تولد تازه‌ی روحانی - با معجزه‌ی احیای شخص مرده او از لحاظ روحانی زنده و وارد روند زندگی الهی می‌شود.

شاید بتوان واقعیت روحانی را با تولد بشر توضیح داد. وقتی کودکی متولد می‌شود، دکتر به پشت او می‌زند و او شروع به نفس کشیدن می‌کند. او به ابتکار خودش نفس می‌کشد، چه کودک با هوشی! کودک می‌داند که اگر بخواهد زنده بماند باید نفس بکشد. نه، واقعیت این است که او نفس می‌کشد چون سیلی خورده و احساس درد می‌کند. او به طور غریزی گریه می‌کند. چرا یک شخص از لحاظ روحانی به وسیله‌ی ایمان نفس می‌کشد؟ چون خدا، با فیض الهی به پشت او زده است. ایمان، تنها پاسخی است به فیض خدا که شخص را به حیات روحانی

سوق می‌دهد.

از این رو، کتاب مقدس از این تغییر به عنوان تولد تازه از بالا یاد می‌کند (یوحنا ۳:۳-۸). تولد تازه یک هدیه است که اکتسابی نیست. یک نوزاد نمی‌تواند خود را وارد زندگی کند. در مورد حیات روحانی نیز چنین است، خداوند شخص را به وجود می‌آورد. تنها کاری که شخص انجام می‌دهد این است که به وسیلهٔ مسیح این امر صورت می‌گیرد و از او بخواهد که این کار را به انجام برساند.

### نجات ما را به انجام کارهای نیکو سوق می‌دهد

نجات به کارهای انسانی مثل مراسم تایید کلیسایی، تعمید، عضویت کلیسا، حضور در عشاء ربانی، رعایت ده فرمان، زندگی از روی قواعد موعظهٔ سر کوه، صدقه دادن یا همسایه‌ای خوب بودن بستگی ندارد. انجام یک یا تمامی این موارد ما را از مرگ روحانی به حیات روحانی منتقل نمی‌کند. با این حال، وقتی که شخص با ایمان در مسیح تولد تازه می‌یابد، زندگی او با اعمال نیکو توأم می‌شود. ما به وسیلهٔ نجات «به» اعمال نیکو می‌پردازیم اما «با» آنها نجات نمی‌یابیم.

مسیحی، تولد یافته تا به اعمال نیکو بپردازد. او «ساخته شده به دست» خداست (افسیسیان ۲:۱۰). این کلمه در یونانی به معنای شاهکار است؛ ما که شاهکار خداییم باید پیوسته در انجام کارهای نیکو بکوشیم. خدا به ایماندار در مسیح حیاتی تازه داده است و هر روزه او را شبیه مسیح می‌گرداند.

یک معلم کانون شادی حین توضیح آفرینش، از دست یکی از پسر بچه‌های کلاس خشمگین شد. با این تصور که شاگرد را غافلگیر کند، از او پرسید: «چه کسی تو را آفریده؟»

پسر بچه جواب داد: «خدا».

«بسیار خوب؛ کار خیلی خوبی نکرده است!»

پسر بچه بدون معطلی جواب داد: «به خاطر این است که هنوز کارش با من تمام نشده!»



در واقع پسر بچه راست می‌گفت.

چیزی که از ایماندار انتظار می‌رود این است که در انجام اعمال نیکویی که خدا برای او «مقرر کرده» قدم بر دارد. این قسمتی از نجات اوست و حالا باید به کارهای نیکو پردازد. خداوند قوم خود را مجهز کرده تا نقشه‌اش را عملی سازند، و این نقشه با هدیه‌ی ایمان آغاز شده و با انجام دائمی کارهای خوب ادامه می‌یابد. یوحنا‌ی رسول پایان این روند را برای ما بازگو می‌کند: «ای حبیبان، الان فرزندان خدا هستیم و هنوز ظاهر نشده است آنچه خواهیم بود، لکن می‌دانیم که چون [مسیح] ظاهر شود مانند او خواهیم بود زیرا او را چنان که هست خواهیم دید» (اول یوحنا ۳:۲).

«مانند او خواهیم بود» چون خدا ما را از گناه و مرگ نجات داده و زندگی مسیح را به ما عطا کرده است. او با محبت عمل کرده، به ما ایمان بخشیده تا به محبت او پاسخ مثبت دهیم و اعمال نیکویی در نظر گرفته تا به انجام برسانیم. و در نقشه‌ی اوست که ما را در مقابل فرشتگان به معرض نمایش بگذارد. همه‌ی اینها سیطره‌ی نجات ما را مشخص می‌کنند.



# ضرورت تنویر الاهی

ای. دبلیو. توزر

حقایق روحانی، هم از لحاظ سرشت و هم نوع برداشت از سوی ما، از حقایق علوم طبیعی متمایزند.

ما می‌توانیم، صرف نظر از وضعیت اخلاقی و روحانی‌مان، علوم طبیعی و تجربی را بیاموزیم. حقایق علوم طبیعی، به طور مثال، از سوی هر فردی با هوشی طبیعی صرف نظر از اینکه نیکوسرشت یا بدنهاد باشد، قابل درک و یادگیری است. هیچ رابطه‌ای بین مثلاً، پاکدامنی و منطق یا میان مهربانی و اقیانوس‌شناسی وجود

ندارد. به همین سان، همان توان ذهنی برای درک گزاره‌های فلسفی کفایت می‌کند. ممکن است فردی عمری فلسفه بخواند، تعلیمش دهد، کتاب‌ها درباره‌اش بنگارد، ولی همیشه اوقات مغرور، آزمند و یکسره در امور شخصی خود مزور و متقلب باشد.

چنین سخنی را می‌توان در باب الاهیات راند. خداترسی لازمه آموختن الاهیات نیست. در اصل مبهوت‌م از اینکه آیا دزد و راهزن نیز همچون مسیحی وقف شده نمی‌توانست آنچه را که در مدارس و دانشکده‌های الاهیات این کره خاکی تدریس کردم بیاموزد؟ با اینکه شکی ندارم که روش و منش زندگی بیشتر دانشجویان الاهیات بهتر از دیگران است، اما باید به خاطر داشت که دانش آموختگان الاهیات می‌توانند این دروس را بی هیچ زحمتی و به بهترین وجه ممکن بیرون از دانشگاه و فارغ از گذراندن دوره اجباری در دانشکده فرا گیرند.

تصورش دشوار نیست که فکر کنیم یهودای اسخریوطی نیز، به اقتضای زمانه‌اش، با درجه لیسانس از دانشکده فارغ‌التحصیل می‌شد. در حقیقت هیچ قرابت سلبی و ضروری میان مطالعات مرتبط با دانشجویان الاهیات و حالت قلبی آنان وجود ندارد. هر آنچه که تحت عنوان مبحث شناخت گناه، نجات‌شناسی، آخرت‌شناسی، شناخت عالم ارواح یا هر عنوان دیگری که در الاهیات وجود دارد، به سادگی از سوی گناهکار و قدیس قابل درک است. و بی‌شک یادگیری عبری و یونانی مراتب عالی تقدس آنچنانی نمی‌طلبد.

به یقین، کلام خداوند خطاب به قلبی خالص همانند نفس خطاکار نیست. اما آنچه باید بگوئید الاهیاتی نیست، بلکه روحانی است؛ و بار استدلال بر همین گفته استوار است. حقایق روحانی در قالب و سیاق علوم طبیعی دریافت نمی‌گردند. پولس رسول به ایمانداران قرن‌تس چنین می‌نویسد: «اما انسان نفسانی امور روح خدا را نمی‌پذیرد زیرا که نزد او جهالت است و آنها را نمی‌تواند فهمید زیرا حکم آنها از روح می‌شود.»

خداوند ما، به کرات، به این نوع معرفت روح روشن‌گر اشاره کرده است. این

معرفت برای او، نه در تقابل بلکه به همراه و فراتر از پرتو عقلایی، ثمره تنویر و مکاشفه الهی بود. انجیل چهارم مملو از این انگاره است؛ اصل انگاره آنچنان برای درک انجیل یوحنا حائز اهمیت است که هر که در پی انکار آن برآید از درک تعالیم خداوندمان از زبان یوحنا ی رسول قاصر می‌ماند. همین انگاره در رساله اول یوحنا یافت می‌شود و فهم رساله را دوچندان دشوار و البته آن را به یکی از زیباترین و ارزشمندترین رساله‌های عهد جدید با تعالیم روحانی منحصر بفردی مبدل می‌سازد.

ضرورت تنویر روحانی، پیش از اینکه حقایق روحانی را درک کنیم، در سراسر عهد جدید تعلیم داده شده و همه بر حسب تعالیمی است که در مزامیر، امثال و کتب انبیا آورده شده است. آپوکریفای عهد عتیق، در اینجا، با اینکه کتب آپوکریفا تحت مکاشفه الهی دریافت نگردیده، با کتاب مقدس همخوانی دارند و در نشان دادن اینکه تفکر باستانی اسرائیل به بهترین شکل درباره موضوع حقیقت الهی و چگونگی دریافت آن از جانب قلوب انسانی، کاربرد دارد.

عهد جدید خط باریکی میان ذهن طبیعی و ذهنی متملس به آتش الهی ترسیم می‌کند. پطرس در اعتراف نیکوی خود چنین می‌گوید: «تو هستی مسیح، پسر خدای حی» و خداوندمان در پاسخ فرمود: «خوشا به حال تو، ای شمعون، پسر یونا! زیرا این حقیقت را جسم و خون بر تو آشکار نکرد، بلکه پدر من که در آسمان است.» و پولس نیز به طرز مشابهی همین موضوع را بیان می‌کند: «هیچ کس جز به واسطه روح القدس نمی‌تواند بگوید عیسی خداوند است.

خلاصه کلام من این است که تنویری، آراسته به زینت الهی، در این میان موجود است که بی آن حقایق الهیاتی معلوماتی بیش نیستند. حال آنکه این تنویر جدا از الهیات اعطا نمی‌شود، ولی در عین حال می‌توان الهیات را بدون اشراق تحصیل کرد. همین امر منجر به چیزی می‌شود که «راست دینی مُرده» خوانده می‌شود و حال آنکه عده‌ای منکر اشتقاق راست دینی و مرگ‌اند ولی اسف آنکه تجربه بدان رنگ واقعیت پوشانده است.

بیداری‌ها، چنانکه در ایام مختلف گذشته در میان کلیسا پدیدار شده، ضرورتاً روح‌بخشی به حیات افرادی بوده که خود راست‌دین بوده‌اند. بیدارگر، مادامی که بیدارگری را در دستور کارش قرار داده، در صدد تعلیم آموزه نبوده است. تنها مقصود او حصول روح‌بخشی کلیساهایی بوده که در عین راست‌دینی، آیین و عقیده‌شان از حیات روحانی تهی و بی‌بهره بوده‌اند. زمانی که پا فراتر از این گذاشت، دیگر بیدارگر نیست. بیداری تنها برای حقیقت‌شناسان میسر است. وقتی معنای درونی آموزه‌های آشنا، درون قلب مسیحی بارقه می‌زند، آنجاست که بیداری در او آغاز شده است. حال این بارقه می‌رود که بیش از آن پیش رود اما بی‌شک هرگز کمتر از این نخواهد بود.

# بررسی اجمالی کتاب پیدایش

نویسنده: موسی

**هدف:** تعلیم نقشه‌ای که خدای اسرائیلیان برای آنان به عنوان یک ملت داشت، از طریق پیش‌زمینه تاریخ اولیه جهان و زندگی پاتریارک‌های آنها.  
**تاریخ:** حدود ۱۴۴۶-۱۴۰۶ ق.م.

**حقایق کلیدی:** هرچند گناه، آن جهان بی‌عیبی که خدای اسرائیل آفریده بود را به تباهی کشید، اما رهایی از طریق قوم برگزیده خدا می‌آمد.  
زندگی ابراهیم، اسحاق و یعقوب بینش‌های فراوانی نسبت به ماهیت عهدی که

خدا با قوم خود بست و امید ایشان به آینده می‌بخشند.  
زندگی یوسف و برادرانش راه‌هایی که قوم خدا باید با یکدیگر و جهان ارتباط  
برقرار کنند را آشکار می‌کند.

### نویسنده:

از آنجایی که این کتاب بخشی از مجموعه کتب پنج‌گانه موسی (تورات) است، نویسنده آن را نمی‌توان جدا از نویسنده خروج، لاویان، اعداد و تثنیه شمرد. شواهد مربوط به پیدایش خود نشانگر آنند که موسی مانند سایر کتب تورات، تحت الهام روح القدس مفاد اصلی کتاب را فراهم کرده و بنابراین می‌توان به درستی او را نویسنده کتاب خواند. بعدها ویرایش‌گرانی تحت الهام روح، کتاب را به‌روز کردند و ضمیمه‌هایی در قسمت‌های مختلف به آن اضافه کردند تا کتاب را به شکلی که امروز در دست ماست شکل دهند.

منطقی نیست که کتاب پیدایش را از شهادت عهد جدید مبنی بر اینکه موسی نویسنده تورات است، مستثنی کنیم. خداوند ما به طور مشخص فرمود: «موسی ختنه را به شما داد» (یوحنا ۷: ۲۲؛ همچنین ر.ک. اعمال ۱۵: ۱)، در حالی که ختنه رسم مذهبی‌ای است که انحصاراً در پیدایش باب ۱۷ برقرار شد. جای تعجب نیست که بنیان‌گذار حکومت دینی اسرائیل، این شاهکار ادبی را نوشته باشد. آموزش عالی موسی در دربار مصر، عطایای روحانی استثنایی او، و خواندگی الهی‌اش او را به‌طور بی‌نظیری واجد شرایط شکل‌دهی تورات می‌ساخت. بنیان‌گذار حکومت خدا بر اسرائیل برحسب ضرورت، پیشینه تاریخی آنان، معنای وجودی، تقدیر و همچنین قوانین حاکم بر اسرائیل را برای‌شان شرح می‌دهد. تقریباً هر اجتماع عمده سیاسی و/یا دینی در جهان باستان، داستان‌هایی را که معرف اصلیت آن بود، حفظ می‌کرد. به همین ترتیب، کتاب پیدایش مبانی الاهیاتی و اخلاقی تورات را ارائه می‌دهد: یعنی رابطه بی‌نظیر مبتنی بر عهدی که اسرائیل با خدا داشت (تثنیه ۹: ۵). علاوه بر این، از آنجایی که اساطیر مربوط به



آفرینش برای ادیان بت پرست امری بنیادی محسوب می‌شد، به طور منطقی از بنیان‌گذار اسرائیل نیز انتظار می‌رفت تا در مقابل آنها، روایت آفرینش را ارائه دهد (به یادداشت‌های پیدایش ۱: ۱-۲: ۳ نگاه کنید).

این چشم‌انداز مؤید شواهدی از قدمت پیدایش است. یازده باب اول کتاب در بسیاری از موارد هم‌راستا یا در تقابلی آگاهانه با اساطیر خاور نزدیک باستان نوشته شده است، اساطیری که پیش از زمان موسی وجود داشتند و او یقیناً آنها را می‌دانست (مثال: هفت لوح آفرینش یا انوما الیش (*Enuma Elish*))، داستان آفرینش بابلی و یازدهمین لوح افسانه گیل‌گمش روایات بین‌النهرین از آفرینش و توفان). عنوان انوما الیش (*Enuma Elish*) معمولاً فقط به نام اختصاری الیش نیز شناخته می‌شود. اسامی و آداب و رسوم در روایات پاتریارک‌ها (پیدایش ۱۲-۵۰) به دقت نمایانگر دوران زندگی آنهاست و نشان می‌دهد که نویسنده آنها را با استفاده از اسناد معتبر نوشته است. متن لوح‌های اِبلّا (*Ebla tablets*)، قرن بیست و چهار ق.م) به عابریوم (*Ebrium*) اشاره می‌کند که به احتمال قوی همان عابر ۱۰: ۲۱ است. همچنین متون ماری (*Mari texts*)، قرن هجده ق.م) به اسامی ابراهام، یعقوب و اموریان در میان سایر نام‌ها گواهی می‌دهد. عمل اعطای نخست‌زادگی (یعنی امتیازات اضافی بزرگترین پسر، پیدایش ۲۵: ۵-۶، ۳۲-۳۴) به‌طور گسترده در خاور نزدیک باستان رایج بود، و اسنادی از فروش ارث (پیدایش ۲۵: ۲۹-۳۴) در دوره‌های زمانی متفاوت در این منطقه موجود است. به فرزندخواندگی پذیرفتن یک غلام (پیدایش ۱۵: ۳) در یکی از نامه‌های لارسا (*Larsa*) در بابل عهد باستان دیده می‌شود، و به فرزندگی پذیرفتن افرایم و منسی توسط پدر بزرگ‌شان (پیدایش ۴۸: ۵) را شاید بتوان با به فرزندگی پذیرفتن یکی از نوه‌های پسری در اوگاریت (*Ugarit*)، قرن چهارده ق.م) مقایسه کرد. هدیه دادن یک کنیز به عنوان جهیزیه و تقدیم وی به شوهر توسط همسر نازا (پیدایش ۱۶: ۱-۶) و یادداشت‌های مربوطه؛ همچنین ر.ک. به پیدایش ۳۰: ۱-۳) در قانون حمورابی

(*Hammurapi Code*)، قرن هجده ق.م.) تصدیق شده است. در واقع، بعضی از رسوم دینی زمان پاتریارک‌ها در دوران موسی دیگر رواج نداشت. آنها خدا را به نام‌های باستانی مانند ال‌عولام («خدای سرمدی») پیدایش ۲۱: ۳۳ و ال‌شدای (پیدایش ۱۷: ۱) می‌پرستیدند. این اسامی دیگر در تورات تکرار نشده مگر در خروج ۶: ۳ که «خدای قادر مطلق» ترجمه شده (اعداد ۲۴: ۴ و اعداد ۲۴: ۱۶ تنها «قادر مطلق» یا شدای را به کار می‌برد). بر خلاف شریعت موسی و بدون سانسور راوی، یعقوب یک ستون سنگی بر پا کرد (پیدایش ۲۸: ۱۸-۲۲)، ابراهیم با خواهر ناتنی‌اش ازدواج کرد (پیدایش ۲۰: ۱۲)، و یعقوب دو خواهر را هم‌زمان به زنی گرفت (پیدایش ۲۹: ۱۵-۳۰؛ به ترتیب ر.ک. به تشبیه ۱۶: ۲۱-۲۲؛ لاویان ۱۸: ۹، ۱۸). به علاوه، ۲۷ نام از ۳۸ نامی که برای پاتریارک‌ها و خانواده‌های‌شان به کار رفته، دیگر هرگز در کتاب مقدس دیده نمی‌شوند. فقط در پیدایش است که حبرون، «ممری» خوانده می‌شود و فقط در کتاب پیدایش به فدآن آرام اشاره شده است. این جزئیات نشان می‌دهند که نه فقط موسی به منابع قدیمی‌تر متکی بوده، بلکه کتاب پیدایش در ابتدای تاریخ اسرائیل و در زمانی نگاشته شده است که نیازی به توجیه یا محکومیت این رسوم قدیمی‌تر وجود نداشت.

## زمان و محل نگارش

با وجود شواهدی که پیدایش و مضامین آن را با موسی و دوران زندگی او مربوط می‌کنند، می‌توانیم به‌طور منطقی زمان نگارش مضمون و شکل اصلی کتاب را حدود ۱۴۰۰ ق.م. تخمین بزنیم. از آنجایی که داوود (حدود ۱۰۰۰ ق.م) داستان آفرینش (پیدایش باب ۱) را به شعر و موسیقی نوشت (مزمور ۸)، زمان نگارش پیدایش باب ۱ را می‌توان به جرات به هزارهٔ دوم پیش از میلاد نسبت داد. هرچند کلمات مربوط به میانهٔ هزارهٔ دوم ق.م. معمولاً در متن ظاهر می‌شوند (نگاه کنید به یادداشت «بزرگتر» در پیدایش ۲۵: ۲۳)، اما خوانندگان باید توجه داشته باشند

که دستور زبان و اسامی اماکن (نگاه کنید به یادداشت «دان») در پیدایش ۱۴: ۱۴) در پیدایش نیز مانند سایر قسمت‌های تورات، بعدها به روز شده‌اند. همچنین گویا فهرست پادشاهان در پیدایش ۳۶: ۳۱-۴۳ ضمیمه‌ای بوده که به دوران پس از پادشاهی شائول مربوط می‌شود.

شواهد کافی برای تعیین محل دقیق نگارش کتاب پیدایش به دست موسی در دست نیست. شاید او آن را به عنوان فراخوانی برای نسل اول کسانی که از مصر خارج شدند، و یا به احتمال قوی‌تر در رابطه با مابقی تورات و خطاب به نسل دوم خارج‌شدگان از مصر نوشته باشد که در دشت‌های موآب خود را آمادهٔ فتح کنعان می‌کردند.

### مخاطبین اولیه

کتاب پیدایش به منظور تقویت اسرائیلیانی نوشته شد که با چالش‌های چندجانبهٔ جدایی از زمینهٔ بندگی در مصر و حرکت به سوی فتح سرزمین وعده روبرو بودند. این داستان‌ها مقدمه‌ای از مسئولیت‌های پیش روی قوم در روزگار موسی را عرضه می‌کنند. به عنوان مثال، پیدایش به وضوح بر آیین ختنه (پیدایش ۱۷: ۹-۱۴)، ممنوعیت خوردن عصب سیاتیک (عرق‌النسا) (پیدایش ۳۲: ۳۲) و نگاه داشتن سبت (پیدایش ۲: ۲-۳) تاکید دارد. مهم‌تر از آن، پیدایش به روایت شالوده‌های اسرائیل از ابتدای تاریخ بشر، و همچنین مقابلهٔ میان پادشاهی خدا و پادشاهی مار می‌پردازد که قوم اسرائیل باید در این مقابله نقشی حیاتی ایفا می‌کرد. پیدایش داستان برگزیدگی اسرائیل برای عهد بی‌نظیر رابطه با خدای یگانه را شرح می‌دهد. بر اساس این عهد، نسل‌های پاتریارک‌ها تبدیل به قوم عظیمی در سرزمین وعده می‌شدند که غیریهودیان از طریق آنان برکت می‌یافتند.

### هدف و نکات برجسته

پیرو رسم قدیمی نام‌گذاری کتاب‌ها از روی اولین کلمه/کلمات‌شان، عنوان

عبری کتاب، برشیت: «در ابتدا» است. براساس محتوای کتاب، عنوان یونانی‌اش جنِسِئوس (*genesēos*)، یا انگلیسی (*genesis*) به معنی «پیدایش» است. هر دو عنوان از این نظر مناسب به نظر می‌رسند که کتاب دربارهٔ سرمنشاء تاریخ مقدس است.

مطالعهٔ ساختار ادبی پیدایش روشنگر نکات برجستهٔ زیر است. پیش‌درآمد کتاب (پیدایش ۱: ۱-۲: ۳) توسط ابتدا و نتیجه‌گیری آن مشخص می‌شود: در متن عبری ترتیب چیدمان کلمات پیدایش ۱: ۱ در پیدایش ۲: ۱-۳ برعکس شده است. پس از پیش‌درآمد، پیدایش به ده قسمت تقسیم می‌شود که در ابتدای هر کدام، قاعدهٔ «این است پیدایش...» می‌آید. به دنبال این قاعدهٔ سرفصل، نسب‌نامهٔ شخص مورد نظر و/یا داستان‌هایی از نوادگان سرشناس آن شخص آورده می‌شود. سه «روایت» اول مربوط به تاریخ پیش از توفان هستند؛ هفت داستان آخر نیز در زمان‌های پس از توفان اتفاق می‌افتند. سه روایت اول و سه روایت ابتدایی از هفت روایت بعدی، به موازات یکدیگر پیش می‌روند؛ از این نظر که شامل داستان‌هایی هستند دربارهٔ توسعهٔ بشریت در جهان زمان آفرینش از میان آب‌های خروشان ازلی، و آفرینش دوباره پس از توفان (روایات یک و چهار)؛ نسب‌نامهٔ فرزندان رهایی‌بخش شیث و سام (روایات دو و پنج)؛ و داستان عقد عهدهای مهم با نوح و ابراهیم (روایات سه و شش). دو جفت داستان آخر نوادگان ابراهیم، تضاد میان نسل مردود او یعنی اسماعیل و عیسو (روایات هفت و نه)، با داستان‌های نسل برگزیده‌اش یعنی اسحاق و یعقوب (روایات هشت و ده) را به طور مبسوط شرح می‌دهد. کلید هر داستان معمولاً در مکاشفهٔ اولیهٔ آن، مثلاً در مکاشفهٔ خدا به ابراهیم (پیدایش ۱۲: ۱-۳)، نشانهٔ پیش از تولد دشمنی میان یعقوب و عیسو (پیدایش ۲۵: ۲۲-۲۳)، و رویاهای یوسف (پیدایش ۳۷: ۱-۱۱) می‌آید. یک بخش انتقالی در خاتمهٔ هر روایت وجود دارد (مثال: پیدایش ۴: ۲۵-۲۶؛ ۶: ۱-۸؛ ۹: ۱۸-۲۹؛ ۱۱: ۱۰-۲۶ ر.ک. به «مقدمه: رئوس مطالب»). بخش پایانی روایت آخر شامل حلقه‌هایی قوی است که آن را به

خروج متصل می‌کند؛ در خاتمه یوسف از برادران خود قول می‌گیرد تا زمانی که خدا به یاری ایشان می‌آید تا به کنعان بازگردند، جسد مومیایی شده‌اش را همراه با خود ببرند (پیدایش ۵۰: ۲۴-۲۵؛ خروج ۱۳: ۱۹).

تمرکز کتاب بر ریشه اسرائیل، در برابر پیش‌پرده‌ای که موارد تاثیرگذار بر جهان را مورد توجه قرار می‌دهد، خود را بیشتر نمایان می‌کند. به گفته موسی، پیش از گزینش پاتریارک‌ها (یا همان پدران اسرائیل؛ پیدایش ۱۲-۵۰) توسط خدا، بشریت به خاطر ضدیت با فرمان خدا (پیدایش ۲-۳) خود را از او جدا کرده بود. افراد بشر سقوط و تباهی خود را با ادیان رمزآلود، برادرکشی، و انتقام‌های لجام‌گسیخته (مانند قائن در پیدایش باب ۴)؛ استبداد، چندمسری و افکار شرارت‌بار دائمی (مانند پادشاهان شرور پیدایش ۶: ۱-۸)؛ و همچنین با برپایی پادشاهی خودشان علیه پادشاهی خدا (مانند برج ملعون بابل؛ پیدایش ۱۰: ۸-۱۲؛ ر.ک. به یادداشت پیدایش ۱۱: ۱-۹) اثبات کردند. حکم خدا در مورد بشریت پابرجاست: «خیال دل انسان از طفولیت بد است» (پیدایش ۸: ۲۱). پدر معنوی بشریت سقوط کرده، یعنی شیطان حيله‌گر و بدطینت در پشت این تاریخ سیاه ایستاده است (پیدایش ۳).

درست به همان شکل مطمئن و معجزه‌آسایی که خدا با قدرت متعال خود آشفستگی تاریک و اسرارآمیز ابتدایی زمین (پیدایش ۱: ۲) را تبدیل به محیط زندگی پرشکوهی برای بشریت کرد و به آن استراحت بخشید (پیدایش ۱: ۳-۲: ۳)، به همان ترتیب خدا با قدرت متعال خویش، قوم عهد خود را در مسیح برگزید تا بر شیطان غلبه کنند (پیدایش ۳: ۱۵) و جهان فاسد و فریب‌خورده را برکت دهند (پیدایش ۱۲: ۱-۳). او بدون هیچ پیش‌شرطی پاتریارک‌ها یعنی ابراهیم، اسحاق و یعقوب را برگزید، و به آنها وعده داد تا نسل‌های برگزیده آنان را قومی گرداند که اقبال برکت دادن زمین را داشته باشند. این وعده شامل یک نسل، سرزمین و پادشاهی جاودانی بود (پیدایش ۱۲: ۱-۳، ۷؛ ۱۳: ۱۴-۱۷؛ ۱۷: ۸-۱۰؛ ۲۶: ۲-۶؛ ۲۸: ۱۰-۱۵). پیش از اینکه یعقوب متولد شود و مجالی برای

انجام کارهای خوب یا بد داشته باشد، خدا او را به جای برادر دوقلویش، عیسو، برگزید (پیدایش ۲۵: ۲۱-۲۳). خدا حتی خطاهای شرم‌آور یهودا علیه تamar، و همچنین نیرنگ بی‌مهابای تamar را برای پیش‌برد سلسله مسیحایی به کار گرفت (پیدایش ۳۸). پادشاه آسمانی فرمانروایی پر جلال خود را با حفاظت معجزه‌آسای ماتریارک‌ها (مادران قوم) در حرمسراهای بت‌پرستان (پیدایش ۱۲: ۱۰-۲۰؛ ۲۰: ۱-۱۸) و باز کردن رحم‌های نازای ایشان (پیدایش ۱۷: ۱۵-۲۲؛ ۱۸: ۱-۱۵؛ ۲۱: ۱-۷؛ ۲۵: ۲۱؛ ۲۹: ۳۱؛ ۳۰: ۲۲) به نمایش گذاشت. او رسوم عادی انسانی را بارها و بارها با برگزیدن کوچکتر به عوض بزرگتر، برای تصاحب میراث برکت (ر.ک. به یادداشت پیدایش ۲۵: ۲۳) باطل کرد. پیش‌گویی‌های بی‌پروا و نمونه‌های متمایز کتاب همگی گواهان تمام‌عیاری هستند که نشان می‌دهند، خدا تاریخ را هدایت می‌کند. به عنوان مثال، نوح پیش‌گویی کرد که سام، کنعان را مقهور خواهد ساخت (پیدایش ۹: ۲۴-۲۶)، و زمانی که خدا ابراهیم و سارا را با ثروت و شوکت از استبداد مصر رهایی بخشید، ابراهیم درباره خروج عظیم قوم به رهبری موسی پیشگویی کرد (ر.ک. به یادداشت پیدایش ۱۲: ۱۰-۲۰).

خدا دل برگزیدگانش را به اعتماد به وعده‌ها، و اطاعت از فرامین خود متمایل می‌کرد. ابراهیم به جای نومی‌دی، بر وعده خدا مبنی بر برکت یافتنش با فرزندان بی‌شمار ایستاد، و راوی پیدایش می‌گوید که خدا ایمان وی را معادل نگاه‌داشتن فرامین خود محسوب کرد (پیدایش ۱۵: ۶). ابراهیم با اطمینان به تحقق وعده‌های خدا، حقوق خود را در زمین وعده واگذار کرد (پیدایش ۱۳)، و بعدها یعقوب (که پس از آن اسرائیل خوانده شد) با توکل به خدا (پیدایش ۳۲: ۹-۱۲) به طور نمادین حق نخست‌زادگی را به عیسو برگرداند (پیدایش باب ۳۳). در ابتدای داستان یوسف، یهودا یوسف را به بردگی فروخت (پیدایش ۳۷: ۲۶-۲۷)، اما در انتها، همان فروشنده برده حاضر شد به عوض برادرش برده و غلام شود (پیدایش ۴۴: ۳۳-۳۴). یوسف با خیال راحت از این حقیقت که نقشه متعال خدا، گناهان

فجیعی مانند اقدام به قتل و به بردگی فروختن خود توسط برادرانش را نیز در بر داشت، آنها را بدون هیچ چشم‌داشتی بخشید (پیدایش ۴: ۴-۸؛ ۵: ۲۴). باید اقرار کرد که مشکلات معدودی در تفسیر کتاب پیدایش وجود دارد. میان کتاب پیدایش و دانش امروزی تنش‌هایی هست. کتاب پیدایش آفریننده جهان و دلیل آفرینش را مدّ نظر دارد. دانش ما نمی‌تواند به این پرسش‌ها پاسخی بدهد! از آنجایی که دانشمندان غیرمسیحی از آفرینش جهان به واسطه گفتن یک کلام، راضی نمی‌شوند، می‌کوشند تا به روش‌های متغیر و متفاوتی توضیح دهند که جهان هستی چگونه به وجود آمده است. اما باید به خاطر بسپاریم که خدا، خدای تمامی علم و دانش حقیقی است و بنابراین دانش حقیقی همواره در توافق با تفسیر صحیح از کلام تغییرناپذیر خدا خواهد بود.

سوالات و شبهه‌هایی نیز در مورد نویسنده پیدایش مطرح شده است. در سده گذشته، دانشمندان مدعی بودند که این کتاب از اسناد متضادی تشکیل شده که نویسندگان متفاوتی آنها را تدوین کرده‌اند و معمولاً به قرار زیر معرفی می‌شوند: J - معرف نویسنده یا نویسندگانی که خدا را یهوه (Jahweh)، «خداوند» می‌خوانند.

E - معرف نویسنده یا نویسندگانی که خدا را الوهیم (Elohim)، «خدا» می‌خوانند.

P - معرف نویسنده یا نویسندگانی که دل‌مشغولی‌شان امور مربوط به کهنات (Priestly matters) بود.

D - معرف نویسنده یا نویسندگان کتاب تثنیه (Deuteronomy). هرچند رویکرد JEPD که معمولاً به عنوان فرضیه مبتنی بر اسناد خوانده می‌شود، همچنان به طور گسترده مورد اقبال است، اما تعداد اندکی بر این باورند که می‌توان با استفاده از این اسناد، تاریخ دین اسرائیل را دوباره از نو ساخت، زیرا همه این منابع فرضی حاوی مطالبی هستند که در ابتدا و انتهای کتاب آمده است. مطمئناً اسناد زیادی در خاور نزدیک باستان، با ترکیب منابع مکتوب اولیه

تدوین شده‌اند، و شخص موسی نیز احتمالاً از آنها استفاده کرده است (به مبحث «نویسنده» مراجعه کنید)، اما هیچ نقدی نتوانسته با موفقیت نشان دهد که موسی نمی‌توانسته شخصاً نگارنده یا نویسنده‌ای با این چهار رویکرد (JEPD) باشد. علاوه بر این، بسیاری از دانشمندان امروزی ضوابطی را که برای تعیین این منابع به کار می‌رود زیر سوال می‌برند و در عوض بر یکپارچگی متن حاضر تاکید دارند. به عنوان مثال، داستان توفان، که بر اساس فرضیه مبتنی بر اسناد، نمونه و مرجع موثقی از ترکیب اسناد بوده است، اکنون به تصدیق دانشمندان یک پارچگی قابل ملاحظه‌ای دارد (ر.ک. به یادداشت پیدایش ۶: ۹-۲۹). نگاه کنید به مبحث «مقدمه‌ای بر کتب پنج‌گانه موسی (تورات)».

### مسیح در پیدایش

آنچه در پیدایش آغاز شد، در مسیح به پایان رسیده است. شجره‌نامه‌ای که در پیدایش باب ۵ آغاز شد و در پیدایش باب ۱۱ پیش‌تر رفت، با تولد عیسی مسیح تکمیل شد (متی باب ۱؛ لوقا ۳: ۲۳-۳۸). او جوهره اصلی نسلی است که به ابراهیم وعده داده شد (پیدایش ۱۷: ۱۵-۱۶؛ غلاطیان ۳: ۱۶). برگزیدگان در او مبارک هستند زیرا فقط او به واسطه اطاعت فعالانه‌اش توانست ملزومات شریعت را برآورده سازد و حاضر شد از حق برابری خود با خدا بگذرد و به جای ایشان بمیرد. همه کسانی که در او تعمید می‌یابند، نسل ابراهیم هستند (غلاطیان ۳: ۲۶-۲۹). پیش‌گویی‌های بی‌پروا و نمونه‌های متمایز در کتاب پیدایش نشان می‌دهند که خدا تاریخی را می‌نگاشت که باید در عیسی تکمیل می‌شد. در ابتدای نبوت‌های کتاب مقدسی، نوح پیش‌گویی کرد که نسل یافت به واسطه نسل سام نجات خواهد یافت (پیدایش ۹: ۲۷)، و این نبوت در عهد جدید به انجام رسید (رومیان ۱۱؛ ر.ک. به یادداشت پیدایش ۹: ۲۷). خود خدا اعلام کرد که نسل زن، شیطان را نابود خواهد کرد (پیدایش ۳: ۱۵). آن فرزند مورد نظر مسیح و کلیسای اوست (رومیان ۱۶: ۲۰). هدیه یک عروس به آدم، نشانه‌ای اولیه از



هدیهٔ کلیسا به مسیح بود (پیدایش ۲: ۱۸-۲۵؛ افسسیان ۵: ۲۲-۳۲)؛ کهنات  
ملکیصدق مانند کهنات پسر خداست (پیدایش ۱۴: ۱۸-۲۰؛ عبرانیان ۷). بهشت  
از دست رفتهٔ آدم اول توسط آدم آخر (مسیح) احیا می‌شود. این تاریخ مقدس که  
به طرز شگفت‌انگیزی یکپارچه است، گواهی می‌دهد که تمرکز کتاب پیدایش  
نهایتاً بر مسیح است.



# مبانی الاهیات مسیحی: تعریف

ریچارد پرت

## مقدمه

خوب است که گاهی بدون اینکه نقشه و مسیر خاصی در ذهن داشته باشیم، قدم بزنیم. پرسه زدن بی هدف می تواند مفرح باشد ولی معمولاً وقتی هدف مشخصی دارید، و باید در زمانی مشخص در جایی مشخص حاضر باشید، بهتر است نقشه یا مسیری را دنبال کنید.

عنوان این مجموعه از دروس، مبانی الاهیات مسیحی است. رسیدن به نتیجه گیری های معقول در بنای یک الاهیات آنقدر مهم است که باید برای رسیدن

به هدف، نقشه‌ای داشته باشیم. در این مجموعه از درس‌ها به بررسی بعضی از مسیرهای اصلی و اساسی خواهیم پرداخت که در تکوین یک الهیات مسیحی معتبر باید از آنها پیروی کنیم.

درس اول را «الهیات چیست؟» نامیدیم و جواب ما به این سوال نشان‌دهنده راهبردی برای مطالعه الهیات است که در گذشته برای کلیسا سودمند بوده و امروز هم باید آن را دنبال کنیم. برای بررسی این راهبرد، درس به سه قسمت اصلی تقسیم شده است: اول، به تعریف الهیات نگاهی می‌اندازیم؛ دوم، اهداف الهیات را خواهیم کاوید؛ و سوم، به چند مبحث الهیاتی اشاره خواهیم کرد. بیاید کارمان را با ارائه تعریفی برای اصطلاح «الهیات» شروع کنیم.

در حین بررسی این سرفصل، به سه موضوع اشاره خواهیم کرد: اول، نگاهی به تعاریف شاخصی خواهیم پرداخت که چهار الیهیدان ارائه کرده‌اند. دوم، به توصیف بعضی از گرایش‌ها یا دیدگاه‌های این تعاریف می‌پردازیم؛ و سوم، گرایش‌های مختلف یاد شده را ارزیابی می‌کنیم. بیاید ابتدا به بعضی از تعاریف الیهیدانان از الهیات بپردازیم.

## تعاریف

بر اساس رومیان باب ۱، به دلایل بسیار مهمی همه انسان‌ها در طول زندگی‌شان به الهیات و خداشناسی می‌پردازند. حتی بی‌ایمانان هم با مکاشفات عمومی روبرو می‌شوند که هرچند به طور ناخودآگاه، آنها را به نوعی تعمق بر خدا و انتظارات عادلانه او هدایت می‌کند. ایمانداران هم از هر شغل و تخصصی، وقت زیادی را صرف تأمل بر خدا می‌کنند. اما از ابتدای این درس در نظر داریم که بر الهیات به عنوان کاری رسمی‌تر متمرکز شویم، کاری که افراد شاخصی با تلاش هماهنگ و آگاهانه در یک زمینه تحصیلی خاص انجام داده‌اند.

## تعاریف شاخص

مسیحیان و غیرمسیحیان به روش‌های بی‌شماری رشته‌الهیات را تعریف کرده‌اند. ولی ما در ابتدای بررسی‌مان در مورد مطالعه رسمی الهیات، تمرکز خود را به چهار الهیدان بزرگ مسیحی محدود خواهیم کرد که راهنمایی‌های سودمندی ارائه داده‌اند. بیایید به تعاریفی بپردازیم که در نوشته‌های توماس آکویناس، چارلز هاج، ویلیام ایمز و الهیدان معاصر، جان فریم، می‌یابیم.

## توماس آکویناس

اول، توماس آکویناس، الهیدان معروف کاتولیک رومی، تعریفی بسیار سنتی از الهیات ارائه می‌دهد. چشم‌اندازهای او از شیوه‌های الهیدانان پیشین خود ریشه گرفته که همچنان در بسیاری از شاخه‌های کلیسای امروز نفوذ دارند. آکویناس در کتاب مشهور خود، *Somma Theologica*، الهیات را «آموزه‌الهی» می‌خواند و آن را اینطور تعریف می‌کند:

«علمی یکپارچه که در آن با همه چیز از منظر خدا برخورد می‌شود؛ یا به این دلیل که مربوط به شخص خدا هستند یا چون به خدا اشاره دارند.»

دانشجویان الهیات معمولاً با این تعریف احساس راحتی می‌کنند و برای اکثر ما نیز معقول به نظر می‌رسد. اما باید به دو بُعد مهم آن توجهی خاص نشان بدهیم. اول، آکویناس الهیات را نوعی «علم» تعریف می‌کند. اما منظور او «علم» در اصطلاح امروزی آن نیست، بلکه علم در مفهوم گسترده‌تر پی‌گیری عقلانی یا پژوهشگرانه آن را در نظر دارد. در این معنا، الهیات یک مسئله مهم آکادمیک با هدفی مشخص است. تعریف آکویناس نشان می‌دهد که درست مانند مطالعه زیست‌شناسی، روانشناسی، حقوق یا تاریخ توسط بعضی از افراد، کسان دیگری

به دنبال شناخت الاهیات به عنوان یک رشته تحصیلی علمی هستند. این تصور کلی از الاهیات در وهله اول از طریق توجهات و عملکردهایی از نوع مطالعات علمی به انجام می‌رسد که عموماً به مطالعات آکادمیک مرتبط است.

در این دیدگاه، کار الاهیدان این است که در درجه اول درباره آموزه‌ها و مفاهیم الاهیاتی بیندیشد، تعلیم دهد، و یا بنویسد. البته باور آکویناس این نبود که الاهیات باید در حد یک عملکرد علمی باقی بماند، بلکه معتقد بود الاهیات باید بر همه ابعاد زندگی مسیحی تاثیرگذار باشد. با اینحال، دیدگاه او الاهیات را به طور عمده به عنوان یک پیگیری عقلانی و علمی مد نظر قرار می‌دهد.

وقتی به تعریف آکویناس از الاهیات می‌نگریم، یک بُعد مهم دیگر را نیز می‌بینیم. برای آکویناس، الاهیات دست کم دو سطح دارد. از یک سو الاهیدانان به مسائلی در مورد «شخص خدا» می‌پردازند. به عنوان مثال، ما اعتقاداتی در مورد امور مثلاً مربوط به صفات خدا یعنی: دانای مطلق، حضور مطلق و قدوسیت او را به صورت قاعده در می‌آوریم. این موضوعات مطالعه را «خداشناسی» می‌نامیم. در این مبحث به مطالعه خود خدا می‌پردازیم.

از سوی دیگر، بر اساس اصطلاحی که آکویناس به کار می‌برد، الاهیات به مطالعه هر موضوع دیگری که مربوط به خدا می‌شود یا به خدا اشاره دارد نیز می‌پردازد. این مباحث می‌توانند بدون اشاره ویژه به خدا مورد بحث قرار گیرند، اما الاهیدانان با نسبت دادن موضوعات به الاهیات، هنر خود را نشان می‌دهند. به طور مثال، آخرت‌شناسی، مطالعه امور دنیای پسین، موضوع مهمی در الاهیات محسوب می‌شود. آموزه‌های گناه، رهایی، و حتی مواردی مانند حضور مسیح در شام خداوند هرچند خداشناسی محسوب نمی‌شوند اما در زیرمجموعه مقوله‌های الاهیاتی قرار می‌گیرند.

با این راهنمایی اولیه آکویناس، خوب است که تعریف الاهیدان پروتستان، چارلز هاج را نیز بشنویم.

## چارلز هاج

هرچند اصلاحات پروتستان تغییرات زیادی در بدن مسیح ایجاد کرد، اما در تعریف اولیهٔ الاهیات تغییر زیادی به وجود نیاورد. چارلز هاج از دانشگاه پرینستون، که در سال‌های ۱۷۹۷ تا ۱۸۷۹ می‌زیست، الاهیات را در فصل اول کتاب «الاهیات منتظم» خود اینطور تعریف می‌کند:

الاهیات عبارت است از «علم واقعیات مکاشفهٔ الهی تا جایی که آن واقعیات مربوط به ذات خدا و رابطهٔ ما با او می‌شود.»

بیاید به چند بعد از این تعریف الاهیات اشاره کنیم. اول، تعریف هاج بسیار به تعریف آکویناس شباهت دارد، ولی باید اشارهٔ صریح او به مکاشفه را مورد توجه قرار دهیم. الاهیات مربوط می‌شود به «واقعیات مکاشفهٔ الهی.» البته آکویناس نیز به مکاشفهٔ خدا متکی بود، اما تعریف هاج یک دغدغهٔ شاخص پروتستان، یعنی تاکید بر اهمیت مکاشفهٔ خدا خصوصا در کتاب مقدس به عنوان سرمنشاء اصلی الاهیات را آشکار می‌سازد.

دوم، توجه به این نکته مهم است که هاج نیز مانند آکویناس الاهیات را یک «علم» توصیف می‌کند. او عمدتاً الاهیات را یک رشتهٔ آکادمیک می‌داند. در واقع، هاج عملاً از روش‌های علوم طبیعی یا فیزیکی روزگار خود به عنوان نمونه‌ای برای الاهیدانان استفاده می‌کرد. به آنچه او در صفحهٔ اول کتاب «الاهیات منتظم» خود می‌نویسد گوش کنید:

«کتاب مقدس به همان اندازه که طبیعت، نظامی از علم شیمی یا مکانیک قلمداد می‌شود، یک نظام الاهیاتی است. در طبیعت واقعیاتی را می‌یابیم که شیمی‌دان یا دانشمند علم مکانیک باید مورد توجه قرار دهد... تا قوانین معین آنها را ثابت کند. پس کتاب مقدس شامل حقایقی است که الاهی‌دان باید آنها را در روابط درونی‌شان با یکدیگر، جمع‌آوری، تصدیق، تنظیم، و ارائه کند.»

از نظر هاج، کار الاهیدان استفاده از کتاب مقدس به عنوان داده‌های علمی بود که درست مانند کار دانشمندان قرن ۱۹ در سایر رشته‌ها، باید مورد تحقیق، آزمایش و طبقه‌بندی قرار می‌گرفت. اما او نیز معتقد بود که نتیجه‌گیری‌های الاهیدان باید در زندگی مسیحی به کار گرفته شود. ولی هاج نیز مانند آکویناس این کاربرد را به دست کشیشان و شبانان می‌سپرد، و کار واقعی الاهیات رسمی را به طور عمده محدود به دانش‌آموختگان و شاگردان‌شان می‌دانست.

در جایگاه سوم، می‌بینیم که هاج نیز مدعی بود دو مبحث اصلی در الاهیات وجود دارد. در حین بررسی الاهیات، ما در وهله اول به «ذات خدا» و «رابطه ما با او» توجه نشان می‌دهیم. این تقسیم‌بندی الاهیات به تعریف آکویناس شباهت دارد، و بین خداشناسی و الاهیات عمومی تمایز قائل می‌شود.

پس از بررسی تعاریف الاهیات توسط آکویناس و هاج، نگاهی به یک تعریف سوم سودمند خواهد بود. ویلیام ایمز، پیوریتن یا پاکدین بانفوذی که در سال‌های ۱۵۷۹ تا ۱۶۳۳ می‌زیست، به روشی متفاوت، از الاهیات سخن می‌گفت.

### ویلیام ایمز

او در بخش اول کتاب خود به نام «جوهره الاهیات» می‌گوید که نقطه مرکز الاهیات عبارت است از «آموزه یا تعلیم زیستن برای خدا». چشم‌انداز ایمز در مورد الاهیات با آنچه تا به حال دیده‌ایم دست کم از دو نظر متفاوت است. اول، تعریف او از کلمه «علم» استفاده نمی‌کند. ایمز می‌گوید که الاهیات «آموزه یا تعلیم» است، یعنی الاهیات پیگیری عقلانی تفکرات و تعلیم است. اما او برخلاف گفته‌های آکویناس و هاج، تأکیدی بر اهمیت رابطه نزدیک میان الاهیات با سایر رشته‌های آکادمیک ندارد.

دوم، هرچند ایمز تصدیق می‌کند که الاهیات عبارت از مطالعه آموزه است، اما توجه داشته باشید که او مبحث مشخص مطالعه را «زیستن برای خدا» تعیین می‌کند. آکویناس و تا حدودی هاج، بر الاهیات به عنوان مجموعه واقعیات و



تفکرات تمرکز دارند، اما ایمز تاکید می‌کند که الاهیات شامل چگونگی زندگی شخص برای خدا و نسبت به اوست. ایمز به جای محدود کردن الاهیات، در درجه اول به پیگیری عقلانی و وابسته به واقعیت، با رویکردی تجربی (یا به قول پیوریتن‌ها «آزمایشی») به گستره وسیع‌تری از زندگی ایماندار می‌نگرد. از نظر او الاهیات، یا جوهره الاهیات، در تمرکز بر این دیدگاه وسیع‌تر است. الاهدان معاصر، جان فریم نیز چشم‌اندازی مشابه ایمز دارد.

## جان فریم

فریم در فصل سوم از کتاب «آموزه شناخت خدا»، الاهیات را اینطور تعریف می‌کند:

«به کارگیری کلام خدا توسط افراد در همه حیطه های زندگی.»

فریم تا حدودی با آکویناس و هاج توافق دارد چون در جای دیگر او «به کارگیری» را به عنوان «تعلیم» یا «آموزه» تعریف می‌کند. با اینحال، برای فریم همانطور که در قسمتی دیگر می‌گوید، تعلیم عبارت از عمل استفاده از کلام خدا «برای رسیدگی به نیازهای مردم» است. الاهیات صرفاً تفکر درباره دست‌های از مسائل آکادمیک نسبتاً سنتی نیست. بلکه، الاهیات به کارگیری یا کاربرد تعلیم کلام خدا در گستره وسیع زندگی قلمداد می‌شود.

اکنون که چهار تعریف متفاوت از الاهیات را از نظر گذرانندیم، مقایسه دیدگاه‌ها یا گرایشاتی که این تعاریف بیان می‌کنند سودمند خواهد بود.

## گرایشات

این چهار تعریف نشان‌دهنده دو دیدگاه ارزشمند هستند که الاهدانان در رشته خود دنبال می‌کنند. می‌توانیم اولین دیدگاه را جهت‌گیری آکادمیک یا علمی و

دومین دیدگاه را جهت‌گیری زندگی بنامیم.

## جهت‌گیری آکادمیک

از یک سو، آکویناس و هاج نماینده‌ی نوعی جهت‌گیری آکادمیک در الاهیات هستند. چشم‌اندازهای آنها نمایانگر روش‌های اکثریت الاهیدانان مسیحی در تعریف الاهیات است. به زبانی ساده‌تر، آنها «الهیات» را به روش‌هایی تعریف می‌کنند که مربوط به علم ریشه‌شناسی کلمات، یا پیشینه‌ی زبان‌شناسی کلمه «الهیات» می‌شود. کلمه‌ی یونانی تئوس (*theos*) به معنی «خدا»، در نیمه‌ی اول کلمه «الهیات» قرار دارد. و در این مضمون کلمه لوگوس (*logos*) به معنی «علم، یا آموزه یا مطالعه» مطلبی، در نیمه‌ی دوم کلمه «الهیات» قرار می‌گیرد. به این ترتیب، از لحاظ علم ریشه‌یابی کلمات، واژه «الهیات» به معنی «آموزه یا مطالعه خدا» است.

اما به سختی می‌توان یک الاهیدان اوانجلیکال صادق را یافت که بگوید صرفاً مطالعه درباره‌ی خدا باید به خودی خود پایان راه باشد. اکثر ایمانداران درک می‌کنند که فرض بر به‌کارگیری الاهیات در زندگی‌شان به هر روش ممکن است. اما کاربرد الاهیات غالباً به اندازه‌ی الاهیات رسمی مهم تلقی نمی‌شود، بلکه به عنوان قدم بعدی مطرح می‌گردد و گاهی به نام الاهیات عملی خوانده می‌شود، یعنی اقدامی ثانوی بعد از برقراری و حل مسائل آکادمیک و پژوهشی در الاهیات رسمی.

در نتیجه، اغلب اوقات می‌توان با توجه بسیار کمی به زندگی عادی، به الاهیات رسمی پرداخت. در این حیطة فقط تعداد اندکی از پژوهشگران مستعد می‌توانند به مدارج بالا برسند و نوعی منش روشنفکرانه تخصصی در الاهیات شکل می‌گیرد. از سوی دیگر، تعاریفی که ایمز و فریم ارائه کرده‌اند، نشانگر دیدگاه مهم اقلیت، یعنی جهت‌گیری الاهیات به سوی زندگی است.

## جهت گیری زندگی

همواره بعضی از الاهدانان بوده‌اند که الاهیات را بخشی غیرقابل تفکیک از طیف وسیع‌تر زیستن به عنوان یک ایماندار می‌دانند، اما در گذشته الاهدانان نسبتاً پیشرو نسبتاً معدودی چنین نگرشی داشته‌اند. در سال‌های اخیر، الاهدانان بیشتری این تصور کلی که الاهیات باید تنها متوجه امور عقلانی باشد را رد کرده‌اند. آنان الاهیات رسمی را فقط مبنای عقلانی یا آکادمیک زندگی مسیحی نمی‌شمارند، بلکه آن را به عنوان رشته‌ای می‌شناسند که عمیقاً و به طور اساسی زیستن برای مسیح را مورد توجه و تعمق قرار می‌دهد.

به دلایل زیادی این چشم‌انداز اقلیتی در دهه‌های گذشته مدافعان بیشتری یافته است. بعضی از این دلایل از الاهیات و حتی از آیات کلام خدا سرچشمه می‌گیرد. ولی باید هشیار باشیم که قسمتی از این توافق عمومی در حال رشد، از گرایشات فرهنگ غربی برگرفته شده که به حق، توانایی متخصصان در بی‌طرفی در رشته تخصصی خود را زیر سوال می‌برد. این روزها دائماً مبحث انسان بودن روشنفکران و تاثیر عمیق سبک زندگی ایشان بر مطالعات آکادمیک‌شان به ما یادآوری می‌شود.

به عنوان مثال، دانشمندان و متخصصان پزشکی که روزگاری ایشان را کاملاً عالم و بی‌طرف می‌شمردند، اکنون به عنوان افرادی عادی تلقی می‌شوند. نقطه‌نظرهای ایشان مرتباً به گونه‌ای زیر سوال می‌رود که همین چند دهه پیش کسی تصورش را هم نمی‌کرد. به همین شکل، کلیسا نیز امروز با وضوح بیشتری تشخیص می‌دهد که الاهدانان هر قدر هم که با استعداد باشند، صرفاً انسان هستند. هر قدر هم که در مشاهدات‌شان از واقعیات، ادعای بی‌طرفی کنند، دیدگاه‌های ایشان عمیقاً تحت نفوذ تجارب زندگی‌شان است. در نتیجه، امروزه برخوردهای کاملاً آکادمیک با الاهیات از ارزش بسیار کمتری برخوردارند، و ضرورت کاربرد الاهیات بسیار روشن‌تر از گذشته، دیده می‌شود.

با در نظر داشتن طرح کلی جهت‌گیری آکادمیک و جهت‌گیری زندگی در

الاهیات، بیایید برای انجام ارزیابی‌های اولیه، قدمی به عقب برداریم.

## ارزیابی‌ها

ارزیابی مزایا و اشکالات موجود در هر گرایشی مفید است. جنبه‌های مثبت و منفی جهت‌گیری آکادمیک و جهت‌گیری زندگی در الاهیات رسمی و جدی چیستند؟

## جهت‌گیری آکادمیک

در جایگاه نخست، بزرگترین نقطه قوت برخورد آکادمیک این است که یکی از عطایای فیض‌آمیز خدا به بشریت یعنی توانایی‌های عقلانی ما را بزرگ و برجسته می‌کند. خدا به بشر ظرفیت‌های عقلانی داده و از الاهدانان انتظار دارد تا در جستجوی‌شان برای حقیقت، از این توانایی‌ها استفاده کنند.

در سرتاسر کلام خدا افراد حکیم به خاطر استفاده از مهارت‌های عقلانی‌شان در کنار ترس از خدا، مورد تحسین قرار می‌گیرند. تعمق دقیق بر ماهیت راستی و قاعده‌بندی اعتقادات برآمده از مقتضیات عقلانی شالوده‌ای از تعریف حکمت است. سلیمان حکیم بود زیرا توانایی خود در تفکر درباره مسائل را به کار می‌بست. به توصیف سلیمان در اول پادشاهان ۴: ۲۹ و ۳۱ گوش کنید:

خدا به سلیمان حکمت و فطانت از حد زیاده و وسعت دل مثل ریگ کناره دریا عطا فرمود... از جمیع آدمیان... حکیم‌تر بود و اسم او در میان تمامی امت‌هایی که به اطرافش بودند، شهرت یافت (اول پادشاهان ۴: ۲۹، ۳۱).

در همین راستا، ادبیات حکمت کتاب مقدس صراحتاً ما را تشویق به پیشرفت و استفاده از توانایی‌های استدلالی‌مان می‌کنند.

در واقع پطرس رسول، با تصدیق این موضوع که الاهیات پولس از لحاظ عقلی

پیچیده و مشکل است، وی را مورد ستایش قرار می‌دهد. همانطور که در دوم پطرس ۵: ۱۵-۱۶ می‌گوید:

برادر حبيب ما پولس نیز بر حسب حکمتی که به وی داده شد، به شما نوشت؛ و همچنین در سایر رساله‌های خود این چیزها را بیان می‌نماید که در آنها بعضی چیزهاست که فهمیدن آنها مشکل است (دوم پطرس ۳: ۱۵-۱۶).

تاکید الاهیات سنتی بر آکادمیک یا عقلانی بودن، تناقضی با مفهوم کتاب مقدسی الاهیات خوب ندارد. برعکس، تفکر دقیق یکی از نقاط قوت برجسته الاهیات سنتی است.

با اینحال باید به همان میزان بر خطری که در تمرکز آکادمیک بر الاهیات نهفته است نیز تاکید کنیم. متأسفانه غالباً الاهیات سنتی آنقدر درگیر جهت‌گیری انتزاعی یا آکادمیک می‌شود که زندگی الاهیدانان در خارج از کتابخانه توجه بسیار کمی به خود جلب می‌کند. رسیدن به قاعده‌بندی راستین تفکرات و نظریه‌ها به سادگی و به خودی خود تبدیل به پایان ماجرا می‌شود، آنطور که معمولاً مردم الاهیدانان را فقط به این خاطر که دربارهٔ مطالب الاهیاتی اطلاعات زیادی دارند، الاهیدانان خوبی می‌شمارند. اما باید اقرار کنیم که گاهی «الاهیدانان خوب»، «افراد بسیار خوبی» نیستند.

متأسفانه این توضیح در مورد تعداد بسیار زیادی از «الاهیدانان خوب» صادق است. آنها می‌توانند با مهارتی چشمگیر تلفیقی از واقعیت‌های مربوط به خدا و زندگی مسیحی را مطرح کنند، اما در همان سطح، توجهی به زندگی در نور ایمان مسیحی ندارند.

چطور می‌توانیم به این نتیجه برسیم که شخصی می‌تواند یک الاهیدان خوب باشد و شخص خوبی نباشد؟ زمانی که طبق تعریفی از الاهیات عمل کنیم که صرفاً شامل فعالیت‌های آکادمیک باشد. وقتی فکر کنیم الاهیات فقط به معنی خوب

مطالعه کردن، نوشتن و تعلیم تفکرات صحیح است. متأسفانه این گرایش همچنان در پس قسمت اعظم تحصیل الاهیات رسمی امروزی قرار دارد. واقعیت موجود در دانشگاه‌های الاهیات که تقریباً فقط وابسته به تجربه کلاسی برای آماده‌سازی خدمتگزاران انجیل هستند، نشان می‌دهد که ما هنوز هم معتقدیم بخش اعظم الاهیات می‌تواند جدا از زندگی عملی بر اساس آن الاهیات باشد. این یکی از بزرگترین خطرات در برخورد سنتی با الاهیات رسمی است.

همچنین باید دریابیم که مزایا و اشکالاتی در الاهیات با جهت‌گیری زندگی وجود دارد. چگونه باید این اجماع رو به رشد را ارزیابی کنیم که الاهیات باید رابطه مستقیم‌تری با زندگی بیرون از محیط پژوهشی داشته باشد؟

### جهت‌گیری زندگی

در جایگاه اول، بزرگترین نقطه قوت این روش برخورد با الاهیات آن است که ما را تشویق به مشاهده بعضی ارزش‌های مهم کتاب مقدسی می‌کند. همه ما قسمت‌هایی مانند یعقوب ۱: ۲۲ را می‌دانیم که در آن یعقوب می‌نویسد:

لکن کنندگان کلام باشید نه فقط شنوندگان، که خود را فریب می‌دهند (یعقوب ۱: ۲۲).

ریاکاری روشنفکرمانانه بسیاری از الاهدانان کاملاً از سوی این قسمت از کلام خدا، بی‌ارزش شمرده می‌شود. الاهیات خوب نه فقط به آموختن شایسته و مناسب، بلکه به زندگی شایسته می‌انجامد.

پولس نیز در اول قرن‌تینان ۸: ۱ با همین منظور می‌نویسد:

علم باعث تکبر است، لکن محبت بنا می‌کند (اول قرن‌تینان ۸: ۱).

اگر... جمیع اسرار و همه علم را بدانم... و محبت نداشته باشم، هیچ هستم (اول قرن‌تین ۱۳: ۲).

اگر فقط به آموختن درباره‌ی الاهیات به روشی بی‌طرفانه و انتزاعی بپردازیم، واقعاً مطابق معیارهای کتاب مقدس عمل نمی‌کنیم. اما الاهیاتی که بر ارزش‌های کلام خدا صحه می‌گذارد، الاهیاتی است که به اعتقادات ما جسم می‌پوشاند. در عین حال، جهت‌گیری زندگی در الاهیات می‌تواند خطر جدی ضدیت با عقلانیت و روشنفکری را به دنبال داشته باشد. از آنجا که بسیاری از مسیحیان اوانجلیکال امروز به کلی نسبت به جنبه‌ی عقلانی الاهیات بدگمان هستند، در مقابل مطالعه‌ی دقیق آموزه‌های الاهیاتی جبهه می‌گیرند. آنها عملاً الاهیات رسمی با جهت‌گیری آکادمیک سنتی را برای زندگی مسیحی مضر می‌شمارند. همه‌ی ما افرادی را دیده‌ایم که صادقانه می‌گویند: «به نظرم نباید درگیر آموزه‌ها و تعالیم بشیم. این کار فقط فکرمونو از مسیح منحرف می‌کنه.» یا شاید این را از کسی شنیده باشید: «لزومی نداره برای رهبری کلیسا، الاهیات بخونی. تنها چیزی که لازمه، هدایت روحه.» همین اخیراً شنیدم کسی می‌گفت: «مسیحیت عقلانی، مسیحیت مرده است.» این ایمانداران خوش‌نیت، بی‌میلی آشکاری نسبت به الاهیات سنتی با جهت‌گیری آکادمیک دارند و آن را به خاطر برخورد ضدعقلانی ایمان، رد می‌کنند. ایمانداران به‌جای آنکه زندگی‌شان را بر اساس درکی دقیق و جدی از الاهیات بنا کنند، اغلب دوست دارند با تکیه بر بصیرت روحانی خودشان و بدون آزمایش دقیق آنها زندگی کنند. شاید فقط دنباله‌روی یک رهبر قدرتمند یا کاریزماتیک شوند. شاید هم تجربیات خارقالعاده‌ی روحانی را جایگزین الاهیات آکادمیک سنتی کنند. موضوع هر چه باشد، همه‌ی ما باید از خطر جدی عقلانیت‌ستیزی در کلیسا اجتناب کنیم چون به طور اجتناب‌ناپذیری منجر

به تعالیم غلط و درک نادرست از ایمان مسیحی می‌شود که عواقب ناخوشایندی برای زندگی بسیاری از ایمانداران دارد. پولس وقتی به تیموتائوس در دوم تیموتائوس ۲: ۱۵ هشدار می‌دهد، همین خطر را در نظر دارد:

سعی کن که خود را مقبول خدا سازی، عاملی که خجل نشود و کلام خدا را به خوبی انجام دهد (دوم تیموتائوس ۲: ۱۵).

هر یک از ما باید به دقت تعریفی را که از الاهیات داریم، بررسی کنیم. بعضی از ما طبیعتاً گرایش به جهت‌گیری آکادمیک از الاهیات داریم و جنبه‌های دیگر زندگی را مورد چشم‌پوشی قرار می‌دهیم. سایرین گرایش به نوعی جهت‌گیری زندگی دارند و از امور عقلانی چشم‌پوشی می‌کنند. برای اجتناب از این افراط‌گرایی‌ها، باید دریابیم که در هر دو دیدگاه، خطرات و مزیت‌هایی وجود دارد. حکمت ایجاب می‌کند که همزمان هر دو نگرش را بپذیریم. ما به این دو الاهیات دانش پژوهانه و زندگی‌گرا نیاز داریم.

پس از بررسی بعضی از روش‌های تعریف الاهیات توسط الاهیدانان، آماده‌ایم تا به مسئله دوم یعنی اهداف الاهیات، بپردازیم. چه اهدافی را باید در بررسی الاهیات مد نظر قرار دهیم؟ این اهداف چگونه با هم ارتباط پیدا می‌کنند؟

پاسخ این سوالات را می‌توانید در شماره بعدی مجله شبان بخوانید.



# تفاوت موعظه و تعلیم

را مکلاکلین

سوال

تفاوت میان «موعظه» و «تعلیم» چیست؟ در کدام قسمت کتاب مقدس تمایز بین این دو را می‌یابیم؟

پاسخ

تمایز بین موعظه و تعلیم چیزی نیست که کلام خدا آن را صراحتاً به ما نشان بدهد. همچنین می‌توان گفت طریقی که فرقه‌های امروزی از این اصطلاحات

استفاده می‌کنند، همیشه بر شیوه‌ای که کتاب مقدس از آن استفاده می‌کند، استوار نیست.

برای مثال در فرقهٔ من، اخیراً موردی در مجمع عمومی داشتیم که صلاحیت یک خانم برای صحبت با جماعت در جلسه‌ای پرستشی، و توضیح و کاربرد کلام خدا توسط او در زندگی مردم را به چالش کشید. شبان آن کلیسا گفت که او معتقد است خانم‌ها می‌توانند «موعظه» کنند؛ به این مفهوم که در موقعیت‌های بسیاری بر حقیقت انجیل شهادت دهند، اما نه به این مفهوم که در جلسهٔ پرستش، تعلیمی مقتدرانه از منبر ارائه کنند. او استدلال می‌کرد که هر دو استفاده از کلمهٔ «وعظ کردن» نمونه‌های کتاب مقدسی دارند و او در این نظریه تنها نیست.

در حقیقت کلام خدا (اکثراً در عهد جدید) بسیاری چیزها را «موعظه» می‌خواند، حتی وقتی که آنها در طول یک جلسهٔ پرستشی و توسط یک خدمتگزار انجام نمی‌شوند. معمولاً کلمه‌ای که در عهد جدید امروزی ما «وعظ» ترجمه شده، اصطلاح یونانی کروسو (kerusso) است که می‌تواند به انواع بسیاری از انواع اعلام کردن و خبر دادن در موقعیت‌های متعددی اشاره کند. برای نمونه، در مرقس ۵: ۲۰ مردی که عیسی تعداد زیادی روح پلید از او خارج کرد، گفته شده است که به همه «خبر» داد (کلمهٔ یونانی کروسو) که عیسی به او کمک کرده است و متن هیچ نشانه‌ای از این ندارد که این عمل در طول یک جلسهٔ پرستشی عمومی انجام شده باشد یا اینکه قبل از اعلام این خبر دستگذاری شده باشد. سیتواجنت (ترجمهٔ یونانی عهد عتیق) کلمهٔ کروسو را به شکل مشابه و وسیعی استفاده کرده است که شامل اعلام خبر جشن بت پرستانه‌ای که اسرائیل بعد از خروج از مصر به پا کرد، توسط هارون نیز می‌شود (خروج ۳۲: ۵). اما به طور قراردادی، معمولاً عهد عتیق از کلمات دیگری غیر از وعظ برای چنین فعالیت‌هایی استفاده می‌کند.

در مقابل، «تعلیم» نسبتاً در هر دو عهد متداول است. اصطلاح «تعلیم» در هر دو زبان عبری و یونانی طیف معنایی دارد که برابر کلمهٔ تعلیم در زبان ماست و بر آموزش و توضیح تأکید دارد تا اعلام سادهٔ امور. و در حقیقت، کلام خدا معمولاً

هر دو کلمه «تعلیم» و «موعظه» را با هم و بدون اینکه حقیقتاً خط تمایزی بین آن دو بکشد، استفاده می‌کند (نک. اعمال ۵: ۴۲، ۲۸؛ ۳۱؛ اول تیموتائوس ۲: ۷، ۵؛ ۱۷، ۶: ۲).

با این وجود، مطمئن نیستم که این تعاریف چیزی باشند که شما احتیاج دارید. عموماً، مسیحیان و کلیساها زمانی بین «موعظه» و «تعلیم» تفاوت قائل می‌شوند که می‌خواهند نقش به‌خصوصی را تعریف کنند که ممکن است اعضای کلیسا به عهده بگیرند. برای مثال، بعضی از کلیساها به زنان اجازه «تعلیم» می‌دهند، اما اجازه «موعظه نمی‌دهند.» در مثالی که از فرقه خودم ذکر کردم، کلیسا از آن خانم خواسته بود که تعلیم دهد، اما آنها فکر می‌کردند وقتی او شروع به توضیح و کاربرد کلام خدا کرده، از خط قرمز رد شده است. اما حقیقتاً، اینجا سوال اصلی این نبود که «کتاب مقدس چطور «موعظه» را در برابر «تعلیم» تعریف می‌کند؟» بلکه «آیا آن خانم کاری انجام داد که نمی‌بایست انجام دهد؟» و شک دارم که محتوای سوال شما هم همین باشد.

بنابراین فکر می‌کنم بهترین راه برای پاسخ به این سوال، این نیست که به دامنه معنایی که کلمات می‌توانند در کتاب مقدس داشته باشند نگاه کنیم. به هر حال، هر وقت هر کس هر چیزی به یک گروه بگوید، نوعی اعلام و اعلان است که ما باید آن را همان اصطلاح یونانی کروسو بدانیم و به همین خاطر اگر از تعریف کلمه یونانی و ترجمه آن استدلال کنیم، می‌تواند قانوناً «موعظه» خوانده شود. اما فکر می‌کنم اکثر خوانندگان انگلیسی‌زبان و فارسی‌زبان این استفاده را گمراه‌کننده بدانند. ما معمولاً نمی‌گوییم که وقتی مهمانداران هواپیما به مسافران می‌گویند به نمایشگر جلوی‌شان نگاه کنند، «موعظه» می‌کنند.

بلکه موضوع مهم‌تر، نقشه‌ای به‌خصوص است که خدا برای مردان و زنان، خدمتگزاران و عموم مردم، تعیین کرده است. اگر منظور کتاب مقدس این است که «یک زن نمی‌تواند در طول یک جلسه رسمی پرستشی از پشت منبر کلام خدا را بخواند، توضیح دهد، و به کار ببرد»، دیگر واقعاً فرقی ندارد که چنین کاری را

«موعظه» یا «تعلیم» یا «سخنرانی» یا هر چیز دیگری بنامیم. حقیقت این است که شاید کتاب مقدس آن را هر یک از این تعاریف و یا تعاریف بسیار دیگری بنامد. بنابراین، تمرکز بر تعاریف چنین اصطلاحات گسترده‌ای، کمک فوق العاده‌ای به ما نمی‌کند.

در کتاب مقدس، مردان و زنان منصوب و غیر منصوبی را پیدا می‌کنیم که در موقعیت‌های متفاوت، با تایید آشکار نویسندگان کتاب مقدس، دستورالعمل‌هایی ارائه کرده‌اند و اعلاناتی داشته‌اند. بنابراین، کتاب مقدس در برخی موارد به زنان اجازه موعظه و تعلیم داده است، حتی وقتی که مردان مخاطب بوده‌اند (نک. به داوران ۴۵؛ دوم پادشاهان ۲۲؛ دوم تواریخ ۳۴؛ اعمال ۱۸: ۲۴)، اگرچه این مسلماً یک استثنای عرفی است.

با وجود این، الاهیدانان، حداقل در سنت اصلاحات، گاهی استدلال کرده‌اند که توضیح و به‌کارگیری کلام خدا در یک جلسه پرستشی، تعلیم مقتدرانه کلیسا است (اول تسالونیکیان ۲: ۱۳)، و به همین دلیل باید صرفاً توسط آنانی که در کلیسا صاحب اقتدار هستند، یعنی مشایخ، انجام بگیرد. دیگران استدلال کرده‌اند که می‌تواند توسط مردان غیر منصوب انجام شود، اما نه توسط زنان غیر منصوب (نک. به اول تیموتائوس ۲: ۱۱-۱۴). این روش متداول در کلیسای خود من است، اگرچه شخصاً قانع نشده‌ام که مردان غیرمنصوب، در این مورد معافیتی بیشتر از زنان دارند.

بی‌شک نمونه‌های کتاب مقدسی فراوانی برای دستگذاری مردان به مقام شیخی وجود دارد. و در حقیقت، هیچ نمونه کتاب مقدسی‌ای نه در عهد عتیق و نه در عهد جدید از زنی که در این مقام به‌خصوص بوده باشد، نداریم (اگرچه آنها مقاماتی مقتدرانه‌تر از شیخ، مثل داور و نبیه داشتند). مشایخ به‌طور عمده مرکب از سران خانواده‌ها بودند که معمولاً مرد بودند (نک. اعداد ۲۷: ۱ و آیات بعدی). دلیل خوبی وجود دارد که باور داشته باشیم بخش عمده تعلیم و موعظه، وقتی امکان دارد، باید توسط مشایخ انجام شود (طبیعتاً اکثر کلیساها به تعداد کافی برای

تدریس همه کلاس‌ها و مطالعات و موعظه شیخ ندارند). امروزه، مشایخ احتمالا واجد شرایط‌ترین و بالاترین مقام در کلیسا هستند (به عبارت دیگر، شماس و شیخ)، و فقط آنها صراحتاً در وظایف مربوط به تعلیم دخیل می‌شوند (اول تیموتائوس ۳: ۲؛ دوم تیموتائوس ۲: ۲، ۲۴).

آنچه کمتر در کتاب مقدس واضح است اینکه یک جلسه رسمی پرستشی کلیسا به نحوی بسیار متفاوت از هر اجتماع دیگری است که قوانین خاصی درباره آن به کار می‌رود. ما توضیحات بسیار کمی درباره جلسات کلیسای اولیه در عهد جدید پیدا می‌کنیم و تقریباً هیچ توضیحی درباره جلسات هفتگی در عهد عتیق وجود ندارد (نک. لاویان ۲۳: ۳-۴). بنابراین سخت است که بدانیم چرا جلسات رسمی پرستشی باید چنین مشخصه‌های سخت و تندی داشته باشند.

دشوار است که در تمام موارد با توجه به این حقیقت که حداقل بعضی از زنان در کتاب مقدس مقامات مقتدرانه‌ای داشته‌اند و قانوناً به خاطر کاربرد مقام‌شان به مردان تعلیم داده‌اند، با گفتاری مانند «زن را اجازت نمی‌دهم که تعلیم دهد یا بر شوهر مسلط شود بلکه در سکوت بماند» (اول تیموتائوس ۲: ۱۱-۱۲) خودمان را وفق دهیم (برای مثال دبوره در داوران باب ۴۵ و حلدۀ در دوم پادشاهان باب ۲۲؛ دوم تواریخ باب ۳۴). پولس مبنای تعلیم خود را بر تقدیر آفرینش گذاشت (اول تیموتائوس ۲: ۱۳-۱۴)، در نتیجه نشان می‌دهد که این تعلیمی همیشگی در طول تمام اعصار بوده است. پس چطور نقش‌های دبوره و حلدۀ قابل دفاع است؟ ظاهراً آنها استثنایی در این قانون بوده‌اند، اگرچه این اقتدار یا ارزش آنها را کم نکرده است. کتاب مقدس اشاره نمی‌کند که آنها استثنا بوده‌اند اما از تعداد بی‌نهایت بیشتر مردانی که در این مقام بوده‌اند، واضح است که زنان استثنا بوده‌اند. احتمالاً ارتقای زنان در این موارد استثنایی به خاطر شکست مردان اسرائیل در رهبری صحیح بوده است (به دودلی باراق در داوران باب ۴ نگاه کنید)؛ اگرچه همه روی این نکته توافق ندارند.

من به طور سیاست‌مدارانه‌ای از سوال شما استفاده کردم تا در مورد چیز دیگری صحبت کنم. اما امید من این بود که نشان دهم تمایز بین موعظه و تعلیم در کتاب مقدس معمولاً مبهم است و گاهی وجود ندارد تا اشاره کنم که نقش‌هایی که ما به عنوان مردان و زنان، منصوب و غیر منصوب، در آنها خدمت می‌کنیم باید بیشتر با بازتاب‌شان مشخص شوند تا معنایی که فرهنگ لغت ارائه می‌دهد.

## در باب موعظه

### تت استیوارت

اگر می‌خواهید بدانید که کلیسایی تا چه حد سلامت است، باید به منبرش نگاه کنید و به واعظینش گوش دهید، زیرا از طریق موعظه بوده است که خدا در تمام طول تاریخ، کلیسا را احیا کرده و انسان‌ها را با پیام امیدبخش انجیل دگرگون ساخته است. مسیحیت اصیل، بستگی به موعظه کتاب مقدسی دارد. مسیحیت یعنی رابطه با خدا بر اساس کلامش. خدا از طریق انبیا سخن گفت (عبرانیان ۱: ۱-۳)، و سپس از طریق پسرش سخن گفت (یوحنا ۱: ۱-۲)، و اکنون نیز می‌خواهد از طریق واعظین سخن بگوید. موعظه یعنی بیان آنچه که خدا فرموده،

به منظور اینکه انسان‌های گمشده به سوی مسیح بیایند. موعظه است که انسان را به توبه سوق می‌دهد و ایماندار را به رشد و بلوغ ترغیب می‌کند. واعظ، این خدمت مقدس را بر عهده دارد که پیام خدا را به قلب‌های زخمی و بی‌روح برساند تا ایشان را ملزم سازد، تعلیم دهد، و با حقایق رهایی‌بخش، برکت‌شان دهد. (یوحنا ۸: ۳۶).

### واعظ باید دعوت شده باشد

واعظ باید از سوی خدا برای این خدمت دعوت شده باشد. اما بسیاری ممکن است با انگیزه‌های نادرست جذب آن شوند. بعضی مایلند موعظه کنند زیرا تشنه‌ی توجه مردم هستند. بعضی دیگر نیز تشنه‌ی اقتداری هستند که فکر می‌کنند واعظ بر مردم دارد.

روزی یکی از دوستان قدیمی‌ام که بی‌ایمان است، به دیدنم آمد؛ او به محراب کلیسایی که در آن زمان محل خدمتم بود رفت و پشت منبر قرار گرفت. او هر دو دست را قدرت‌مندان بر منبر گذاشت و گفت: «این منبر چه قدرتی به آدم می‌دهد؛ از این قدرت لذت می‌بری، هان؟»

در دلم گفتم: «کاش می‌دانستی با چه ترس و لرزی، و با چه حس ناتوانی‌ای پشت منبر می‌روم! چون برای من، موعظه کردن یعنی ایستادن در حضور او که مقدس است و می‌خواهد کلامش به درستی موعظه شود.»

منبر جای نمایش دانش و قدرت بیان واعظ نیست؛ منبر جای ریاست‌طلبی و سلطه‌جویی بر مردم نیست. منبر جایی است مقدس که واعظ باید با فروتنی پشت آن قرار بگیرد و با دعای بسیار به درگاه خدا، پیام او را به قوم او اعلام کند.

### «کلام» را موعظه کنید!

«تو را در حضور خدا و مسیح عیسی... قسم می‌دهم... که به کلام موعظه کنی و در فرصت و غیر فرصت مواظب باشی و تنبیه و توبیخ و نصیحت نمایی، با کمال



تحمل و تعلیم) (دوم تیموتائوس ۴: ۱ و ۲).

خدا می‌تواند جنبه‌های مختلف موعظه را با قدرت دگرگون‌کننده‌اش مسح کند؛ اما آیا هر واعظی را نیز مسح می‌کند؟ خدا واعظی را برای خدمت خود به کار می‌گیرد که کلام او را به درستی و به گونه‌ای موثر به کار ببرد. قدرت موعظه در کلام خدا است. از این رو است که پولس رسول در رومیان ۱۰: ۷ می‌فرماید: «ایمان از شنیدن است و شنیدن از کلام خدا». خدا برای ملزم ساختن و ایجاد ایمان در قلب انسان از کلام خود استفاده می‌کند، و واعظ دانا کسی است که همواره کلام خدا را با فروتنی مطالعه می‌کند تا راهی بیابد که پیام آن را به قلب‌های شکسته برساند (عبرانیان ۴: ۱۲-۱۳).

### اهمیت نگرش واعظ نسبت به کتاب مقدس

یک خادم پیش از آنکه بدل به واعظی توانمند گردد، باید برای خود مشخص سازد که اعتقاداتش در مورد کتاب مقدس چیست. واعظی می‌تواند موعظه‌های دگرگون‌کننده ایراد کند که هم زندگی‌اش و هم پیامش تماماً منطبق با کلام خدا باشد. موعظه‌هایی که از عقل و منطق برخیزد، فقط بر عقل و منطق می‌نشیند، اما موعظه‌هایی زندگی شنوندگان را دگرگون می‌سازد که از قلب واعظی بر می‌خیزد که یقین دارد کتاب مقدس مکاشفه قطعی خداست و یگانه طریق برای شناخت اوست. او باید فرمایش پولس رسول در دوم تیموتائوس ۳: ۱۶ را بپذیرد که می‌فرماید: «تمامی کتب از الهام خداست...» و یقین بداند که فقط کتاب مقدس می‌تواند قلب گناهکاران را متحول سازد؛ او باید یقین کامل داشته باشد که نامی دیگر زیر آسمان و زمین نیست که به واسطه آن بتوان رستگار شد (اعمال ۴: ۱۲)؛ او باید اعتقاد راسخ داشته باشد که کتاب مقدس هر آنچه را که برای زندگی مبتنی بر عدالت لازم است، در اختیار ما قرار می‌دهد. او باید با توکلی فروتنانه به روح القدس، به حضور خدا دعا کند و بعد از آن بدون ترس و پراز اشتیاق به منبر برود و پیام کلام الهی را با امانت و انتظار موعظه کند (اعمال ۲۰: ۲۷).

## با چه حالتی موعظه کنیم

حال به این مطلب می‌پردازیم که شخص باید چگونه کلام خدا را موعظه کند تا باعث دگرگونی زندگی دیگران شود. بی‌شک زندگی خود شما می‌تواند نمونه قدرتمندی باشد از اینکه مسیح چطور انسان را عوض می‌کند؛ اما این کافی نیست. واعظ باید در به‌کارگیری کتاب مقدس مهارت کسب کند. او باید بداند که کتاب مقدس خودش در زمینه استفاده از خودش چه تعلیمی می‌دهد. به این منظور به بررسی توصیه پولس به تیموتائوس در رساله دوم تیموتائوس ۳: ۱۶-۱۷ می‌پردازیم. با مطالعه این آیه‌ها، خواهیم کوشید راز موعظه با قدرت کلام خدا را بیابیم.

**معیارهای مقدس خدا را بدون ترس به جماعت خود عرضه کنید.**  
«تمامی کتب از الهام خداست و به جهت تعلیم... مفید است» (دوم تیموتائوس ۳: ۱۶). سخن خداوندمان را نیز به یاد آورید که فرمود: «حق را خواهید شناخت و حق شما را آزاد خواهد کرد» (یوحنا ۸: ۳۲). مانند واعظی نباشید که موعظه‌اش درباره گناه را اینچنین آغاز کرد: «می‌دانم که نکاتی که درباره گناه می‌گوییم، درباره هیچ یک از شما صدق نمی‌کند». تا زمانی که نیش گناه را حس نکنیم و قصور خود را نبینیم، احتمال کمی هست که به سوی مسیح بیابیم و شفا بیابیم. وظیفه واعظ اعلام حقیقت است، اعلام قدوسیت خدا به مردم. اگر به یک بیمار مبتلا به سرطان بگویید که کسالتش چندان جدی نیست یا اصلاً تخیلی است، لطفی در حقش نکرده‌اید. پزشکی را شجاع می‌نامیم که حقیقت را به بیمار یا خویشانش بگوید.

## با محبت تشخیص دهید که جماعت شما در چه قسمت‌هایی از جلال خدا قاصرند.

در دوم تیموتائوس ۳: ۱۶، کلمه دیگری به کار رفته است، یعنی «تنبیه». کار شبان بسیار شبیه به کار مامورین امنیت فرودگاه است که مسافری را از دستگاه فلزیاب عبور می‌دهند تا اشیاء غیرقانونی را بیابند. کار آنان فقط این است که شما را از دستگاهی شبیه به چارچوب در بگذرانند؛ بقیه کار را دستگاه خودش انجام می‌دهد. موعظه کردن یعنی هدایت افراد به سوی نقطه‌ای که اجازه دهند خدا گناهان و جهالت‌شان را از طریق کلام خدا بیابد. راز موفقیت در این است که ایشان به مرحله‌ای برسند که بدانند این کلام خداست که ایشان را مورد داوری قرار می‌دهد، نه واعظ. به همین جهت است که پولس رسول می‌نویسد: «...تنبیه و توبیخ و نصیحت نما با کمال تحمل و تعلیم» (دوم تیموتائوس ۴: ۲؛ همچنین ر. ش به دوم تیموتائوس ۲: ۲۴-۲۶).

## به روشنی تعلیم دهید که خدا چه نوع واکنشی از جماعت خود می‌طلبد.

در همان آیه ۱۶، کلمه «اصلاح» به کار رفته است. بسا موعظه‌ها شنیده‌ایم که ما را عمیقاً ملزم ساخته‌اند، اما فکر کرده‌ایم که واعظ فقط می‌خواهد که احساس گناه بکنیم و نه چیزی افزون بر آن. موعظه مبتنی بر کتاب مقدس همیشه راهی برای گریز از گناه پیش روی ما قرار می‌دهد. خبر خوش این است که عیسی آمد تا ما را فدیة دهد و رهایی بخشد (لوقا ۴: ۱۸-۱۹). بسیار دقت کنید که به روشنی به شنوندگان خود بگویید که چه باید بکنند. در غیر این صورت، جماعت پس از شنیدن موعظه خواهند گفت: «خوب، چه ربطی به ما داشت؟» پسر من وقتی کوچک بود، انگشت پایش را شکست. وقتی پزشک او را معاینه می‌کرد، دردش بسیار شدید بود، اما وقتی پزشک آن انگشت را بیشتر شکست، شوک وارده درد را بیشتر کرد. پزشک این کار را کرد تا انگشت به درستی بهبود بیابد. وقتی

استخوان‌ها به درستی در کنار هم قرار گرفتند، انگشت را گچ گرفت. موعظه مبتنی بر کتاب مقدس، شنونده را به سوی عیسی هدایت می‌کند تا به واسطه تنبیه و اصلاح، به درستی بهبود یابد.

### همیشه شنوندگان خود را امیدوار کنید!

آیه ۱۷ می‌فرماید: «تا مرد خدا کامل و به جهت هر عمل نیکو آراسته شود». پولس رسول می‌خواهد ما بدانیم که وقتی تعلیم کتاب مقدس به درستی به کار برده می‌شود، امید هست که انسان تغییر کرده، رشد روحانی یابد. یک واعظ خداترس یک بار می‌گفت که وقتی به جماعت کلیسای خود نگاه می‌کند، آنان را آنطور می‌بیند که می‌توانند باشند، نه آنطور که در آن لحظه هستند. هر موعظه‌ای که می‌کنید، باید گناهکاران را به سوی صلیب جلب کند - به سوی جایی که بخشایش و شفا و امید هست. وقتی پسر کوچک بود، از او می‌خواستیم که کنار دیوار بایستد تا قدش را روی دیوار علامت بزنیم. وقتی دفعه بعد، باز قدش را اندازه می‌گرفتیم، از دیدن رشد او چقدر خوشحال می‌شدیم. موعظه‌ای که باعث تشویق ایمانداران به رشد می‌گردد و به آنان این امید را می‌بخشد که خدا در زندگی‌شان کار می‌کند، موجب خرسندی خدا و شادی فرزندان او است.

### موعظه خوب کدام است؟

موعظه خوب باعث تغییر زندگی و رشد کلیساهای سالم می‌شود. هیچ چیز دیگری مانند موعظه نمی‌تواند رابطه خادم را با خدا نشان دهد؛ هیچ چیز دیگری مانند موعظه نمی‌تواند قلب و فکر کلیسا را به سوی خدا برافرازد. اگر موعظه‌ای این «نان حیات» را به مردم ندهد، هیچ ثمره ماندگاری نخواهد داشت. اما برای اینکه ثمری حاصل شود، پیام واعظ باید به زندگی شنوندگانش ارتباط داشته باشد. واعظ باید پلی باشد که کلام خدا را به زندگی افراد مرتبط کند. شنونده باید فوراً احساس کند که آنچه از منبر گفته می‌شود، به او و شرایط

زندگی‌اش مربوط است. او باید میان مشکلات خود و فیض خدا در عیسی مسیح ارتباطی احساس کند.

اما اگر واعظ می‌خواهد که چنین پلی باشد، باید شنوندگان خود را بشناسد و در رنج‌ها و مشکلات‌شان شریک بوده باشد. اما در ضمن باید بداند که چگونه موعظه‌ای تهیه کند که وسیله‌ای باشد در دستان خدا برای انتقال امید و فیض او به مردمان رنج‌دیده.

### طرح کلی یک موعظه خوب

در اینجا چهارچوبی ارائه می‌دهیم که با الگوگیری از آن، می‌توانید موعظه‌ای تهیه کنید که توجه شنوندگان را جلب کند و به ایشان نشان دهد که خدا برای زندگی‌شان چه نقشه یا راه حلی دارد.

### نحوه آغاز

موعظه خود را با یک موضوع واقعی از زندگی روزمره یا با مشکلی که باعث کشمکش در زندگی افراد می‌شود، آغاز کنید. از همان جایی آغاز کنید که مردم در آن قرار دارند. مگر عیسی در اناجیل همین کار را نمی‌کرد؟ برای مثال، فرض کنید که می‌خواهید درباره ماجرای ایلیا و انبیای بعث (اول پادشاهان ۱۹: ۱-۲۱) موعظه کنید. حال به نظر شما کدام بهتر است: اینکه موعظه را با تعلیم کتاب مقدس درباره ایلیا و پیروزی بزرگ او در کوه کرمل شروع کنید؟ یا با چنین سوالی: «آیا تا به حال اتفاق افتاده که چنان نومید شده باشید که دیگر نخواهید زندگی کنید؟» طبعاً شروع موعظه با چنین سوالی توجه همه شنوندگان را جلب خواهد کرد؛ چرا که هر کسی در مقطع خاصی از زندگی خود در شرایطی قرار گرفته که دیگر میلی به زنده ماندن نداشته است. پس از بیان این سوال، می‌توانید تجربه خودتان را با شنوندگان در میان بگذارید و بعد بگویید که در کتاب مقدس نیز افراد برجسته‌ای بوده‌اند که در چنین شرایط سختی قرار گرفته‌اند.

## درسی از کتاب مقدس

پس از ایجاد ارتباطی اینچنین با شنوندگان خود، توجه ایشان را به کتاب مقدس جلب کنید تا بدانند که خدا درباره شرایط سخت‌شان چه می‌گوید. می‌توانید بگویید که مرد خدایی بود که درست همان احساس شما را نسبت به زندگی داشت و بعد اول پادشاهان ۱۹: ۴ را قرائت کنید. به این ترتیب، میان متن کتاب مقدس و زندگی شنوندگان تان پلی ایجاد کرده‌اید. به هنگام بررسی دقیق متن، می‌توانید نکات مهمی را در موعظه‌تان بگنجانید؛ نظیر این دو نکته: ما در «واقعی» بیشتر آسیب‌پذیر هستیم که موفقیت‌هایی به دست آورده‌ایم. «وسیله» و «سبب» آسیب‌رسانی و نومیدی نیز گفته‌های نیش‌دار و تهدیدهای دیگران است. در متن کتاب مقدس پلی طبیعی هست که نشان می‌دهد ایلیا چگونه توانست از نومیدی خویش رهایی یابد. می‌توانید از شنوندگان خود بخواهید که این پل را همراه با شما کشف کنند. در خود متن، چهار چوبی طبیعی به شرح زیر می‌یابید:

- ۱- آیات ۴ تا ۸: خدا ایلیا را فرا خواند تا بیاساید. وقتی خسته و در مانده‌ایم، امید خود را از دست می‌دهیم و بیشتر در معرض نومیدی قرار می‌گیریم.
- ۲- آیات ۹ تا ۱۴: خدا او را به سوی خود فرا خواند. دور شدن از مشارکت با خدا، باعث نومیدی می‌گردد.
- ۳- آیات ۱۵ تا ۱۸: خدا او را فرا خواند تا خدمت خود را از سر گیرد. وقتی از خدمت خود دور می‌مانیم، بیشتر مایوس و ناامید می‌شویم.

## کاربرد برای امروز

اکنون که شنوندگان خود را به دنیای کتاب مقدس برده‌اید، نباید ایشان را در همان جا باقی بگذارید. باید ایشان را به واقعیات زندگی امروزی بازگردانید. به نومیدی‌ها و یأس‌های خودشان. باید بر اساس تعلیمی که از کتاب مقدس دادید، ایشان را به سوی پیام کتاب مقدس و امیدی که در آن نهفته است هدایت کنید. شاید مناسب بدانید که موعظه خود را با چنین سوالی پایان دهید: «آیا می‌خواهید

در چنگال امواج متلاطم نومیدی باقی بمانید؟ یا مایلید صدای خدا را بشنوید و به سوی عیسیای مسیح، این آرامی و امید الهی بیایید؟»

## اهمیت موعظه تشریحی

موعظه را می‌توان به سه روش عمده تهیه کرد:

\* موعظه موضوعی: در این روش، واعظ یک موضوع روحانی یا اخلاقی را که در فکر یا قلب خود دارد بسط می‌دهد و از ماجراها و آیه‌های کتاب مقدس برای گفته‌های خود شاهد می‌آورد.

\* موعظه آیه‌ای: در این روش، واعظ موضوع موعظه خود را از یک آیه اخذ می‌کند. سپس می‌تواند جزئیات موعظه را یا از خود آیه بگیرد یا از مطالب مورد نظر خود.

\* موعظه تشریحی: در این روش، واعظ دو یا چند آیه را انتخاب می‌کند و به تشریح و تفسیر آنها پرداخته، بیان می‌دارد که مقصود اولیه و اصلی این آیات در زمان نگارش چه بوده است. بدون اینکه احساسات و برداشت‌ها و عقاید شخصی خود را بر آنها بیوشاند. آخر الامر، پیام این آیات را به موقعیت امروزی شنوندگان ارتباط می‌دهد.

## امتیاز موعظه تشریحی

همانطور که قبلاً گفتیم، صاحب نظران معتقدند که سالم‌ترین روش موعظه، روش تشریحی است؛ چرا که در این روش، واعظ پیام خود را فقط محدود به مطالبی می‌کند که در آیات مورد نظر آمده است. به علاوه، موعظه تشریحی روشی بوده که از ابتدا در کنایس یهود و بعد در کلیسای مسیح متداول بوده و هنوز نیز در اکثر کلیساها مرسوم می‌باشد.

## خطر روش موضوعی

ممکن است واعظ با استفاده از آیات مختلف و پراکنده، عقاید و نظرات و احساسات خود را در آن مقطع زمانی به عنوان پیام خدا به شنوندگان عرضه کند. از این رو، دیده می‌شود که بعد از مرور سال‌ها، وقتی اندیشه و تجربیات واعظ دچار تحول و تکامل شد که قطعاً می‌شود، پیام واعظ در خصوص همان موضوع تغییر می‌کند و این امر موجب بروز سوال برای شنوندگان و سردرگمی ایشان می‌شود. به همین جهت، شما را دعوت می‌کنیم تا موضوع موعظه و مطالب و تقسیم‌بندی‌های آنها را از خود آیات اخذ کنید تا کلام خدا را به درستی و با یقین کامل موعظه کنید.

## اهمیت موعظه تشریحی

ما در این بخش، بر اهمیت موعظه به روش تشریحی (*Expository Preaching*) تاکید می‌کنیم و به توضیح آن خواهیم پرداخت. دکتر هادن رایبسون که استاد رشته موعظه است، موعظه تشریحی را اینچنین توصیف می‌کند:

«موعظه تشریحی انتقال و اعلام مفهوم کتاب مقدس است، مفهومی برخاسته از بررسی تاریخی، ادبی و گرامری بخشی از کتاب مقدس در چهارچوب درستش. این مفهوم را روح القدس نخست در زندگی و تجربه واعظ پیاده می‌کند، سپس از طریق او در زندگی شنوندگانش.»

واعظی که مشتاق است مکاشفه الهی را موعظه کند، باید بگذارد کلام خدا برای خودش سخن بگوید؛ او کتاب مقدس را تبدیل به وسیله‌ای برای ابراز و اعلام عقاید خودش نمی‌سازد. او از روش بعضی از واعظین پیروی نمی‌کند که وعظ خود را با قرائت بخشی از کتاب مقدس آغاز می‌کنند و سپس مطالبی را در موعظه ارائه می‌دهند که اصلاً ارتباطی به آن بخش ندارد. او منبر را برای تخلیه خشمش بر مردم، یا انتقال حس گناه برای تحریکشان به عمل خاصی، یا بذله‌گویی برای



سرگرم کردن ایشان به کار نمی‌گیرد، بلکه می‌کوشد در مقام نبی و سخنگوی خدا، بگوید که «این است پیام خدا به ما.»

## سه گام برای تهیه موعظه

### \* گام اول

برای اینکه مطمئن شوید که پیام خدا را با امانت بیان می‌کنید، نخست باید بکشید که مقصود اصلی نویسنده را در چهارچوب و زمینه تاریخی‌اش کشف کنید. در این مرحله است که کتاب‌های تفسیر و کتاب راهنمای مطالعه کتاب مقدس کمک بزرگی خواهند بود.

### \* گام دوم

دومین گام این است که واعظ تشخیص دهد که خدا چگونه می‌خواهد شخص او را تغییر دهد. مطمئنم که همگی ما دچار این وسوسه شده‌ایم که کتاب مقدس را مشتاقانه مطالعه کنیم تا آن را به زندگی دیگران مربوط سازیم، نه به زندگی خودمان. به یاد دارم که واعظ توانایی یک بار به من گفت که موعظه‌ای که در عقل واعظ تهیه شده باشد، بر عقل مردم تاثیر خواهد گذاشت؛ ولی موعظه‌ای که در زندگی واعظ شکل گرفته باشد، بر زندگی مردم تاثیر خواهد گذاشت. اگر حقیقتی را شخصا تجربه کرده باشید، با اشتیاقی بیشتر موعظه‌اش خواهید کرد تا حقیقتی که فقط خوانده باشید. آن اشتیاق است که مردم را تحت تاثیر قرار خواهد داد. به همین دلیل است که نمونه‌هایی که در موعظه از زندگی خودتان بازگو می‌کنید، اغلب اثر بیشتری بر شنونده می‌گذارد. تجربه به من نشان داده که وقتی موقعیت خاصی از زندگی خود را بازگو کرده‌ام که از آن درسی روحانی گرفته‌ام، بعد از موعظه افراد بیشتری برای دریافت مشورت و دعا به من مراجعه کرده‌اند. آنها می‌گفتند که نزد من می‌آیند چون می‌بینند که من نیز درگیر همان کشمکش‌هایی هستم که خودشان هستند. برای مثال، من اغلب تعلیم می‌دهم

که باید در هر شرایطی خدا را شکر کنیم؛ اما این تعلیم زمانی تاثیر عمیق تری می‌گذارد که تجربهٔ بچه‌دار شدن خودمان را با شنوندگان در میان می‌گذارم. دکتر به ما گفته بود که نمی‌توانیم صاحب فرزند شویم، اما من و همسر از کلام خدا اطاعت کردیم و در همان شرایط مایوس‌کننده خدا را شکر گفتیم. با نهایت تعجب، همسرم باردار شد و پسری به دنیا آورد که او را تیموته نامیدیم، یعنی «هدیهٔ خدا». این نمونه که تجربهٔ شخصی خودم است، شنوندگان را بیشتر متقاعد می‌کند که مانند من در هر شرایطی خدا را شکر کنند.

### \* گام سوم

سومین گام این است که واعظ دعا کند تا طوری سخن بگوید که شنوندگان مقصود اصلی‌اش را درک کنند. آنها باید درک کنند که پیام ما چه بوده است. من هرچقدر بیشتر موعظه می‌کنم، با کمال تعجب بیشتر پی می‌برم که بسیاری از مردم اصلا متوجه مقصود اصلی من نمی‌شوند. به یاد دارم که یک بار دربارهٔ موضوعی موعظه می‌کردم که عنوانش این بود: «هرچه بخوریم، همان می‌شویم!» روی این موعظه خیلی کار کرده بودم تا نشان دهم که شخصیت ما را افکار و تفکرات ما شکل می‌دهند. بعد از جلسه، خانمی پیشم آمد و با تشکر گفت که تشویق شده که حتما رژیم بگیرد! او مطلقا متوجه مقصود پیام من نشده بود. عوامل بسیاری هست که بر توانایی درک افراد تاثیر می‌گذارد. واعظ باید از این عوامل آگاهی داشته باشد. یک بی‌ایمان نمی‌تواند جهالت صلیب را درک کند؛ کسی که در طغیان و عصیان زندگی می‌کند، گوشه‌ای خود را بر روی حقیقت بسته است؛ و شخص افسرده و غم‌زده آنقدر دردمند است که قادر به شنیدن نیست. اما دل‌سرد نشوید! این موانع و نیازها دقیقا راه‌هایی هستند برای نفوذ در دل شنوندگان، به شرطی که بتوانید پیام انجیل را به دردها و رنج‌های مردم مرتبط سازید. سی. اس. لوئیس چه درست نوشته که «خدا در شادی‌های ما زمزمه‌وار سخن می‌گوید و در دردهای ما با فریاد!»

موعظه کردن کاری است بس دشوار. باید کلام را مطالعه کنید. باید زندگی خودتان را به روی مسیح بگشایید و مطیع او باشید. همچنین باید روحیات مردم را مطالعه کنید و بیاموزید که چگونه در موعظه‌تان مشکلاتشان را مورد تحلیل قرار دهید. برای این کار، باید با اعضای کلیسای‌تان وقت صرف کنید و با ایشان و برای ایشان دعا کنید. پاداشی بزرگتر از این برای خادم وجود ندارد که ببیند جماعت او در فیض و قدوسیت رشد می‌کنند.



# هنر موعظه‌ای که زندگی را تغییر می‌دهد

## پال تریپ

نخست، بخش محتوای موعظه است. موعظه تماما درباره تشریح دقیق و درک حقایق انجیل به گونه‌ای است که در قسمت خاصی از کتاب مقدس مطرح می‌شود. من نمی‌توانم در این جنبه از آماده‌سازی موعظه‌ام عجله کنم. من نمی‌توانم ترتیب محتوا را قبل از درک هدف متن ترک کنم. و اگر نتوانم حقایق متن را عملاً در زندگی خودم و افرادی که به آنان موعظه می‌کنم به کار ببندم، آن وقت کاملاً متن را درک نکرده‌ام. روند تشریح نه با درک آن، بلکه با کاربرد آن تمام می‌شود.

لازم است که من با متن زندگی کنم، آن را با خودم همه جا ببرم، و روحم را به مواد مغذی و آب عطش فرو نشان آن آغشته کنم. این چیزی نیست که بتوانم به سادگی در چند ساعت آن را انجام بدهم. به زمان احتیاج دارم که روی متن تمرکز کنم تا روح القدس از طریق آن در من کار کند، و از طریق من در افرادی که تحت شبانی‌ام هستند کار کند. چیزی که می‌خواهم بگویم احتمالاً بعضی از شما را عصبانی می‌کند، اما به هر حال می‌گویم. اگر شنبه عصر روی متن اصلی کار می‌کنید، نباید آن را روز یکشنبه موعظه کنید. بعید است که توانسته باشید طیف کامل شکوه بنیادین انجیل در متن را درک کرده باشید، آنها با قلب شما روبرو شده باشند، و آمادگی لازم را کسب کرده باشید که آنها را به شکلی خوشایند و عملی به شنوندگان‌تان منتقل کنید.

در آن ساعات دیروقت، شما تنها سطح متن را مروری اجمالی کرده‌اید و اسم آن را موعظه می‌گذارید. حتی با اینکه ممکن است خودتان متوجه نشوید، اما کار دیگران را سرقت می‌کنید، و توانایی کمی در به تصویر کشیدن تقابلات بنیادین و مشوق‌های انجیل عیسای مسیح خواهید داشت. چون وقت لازم را صرف نکرده‌اید، قطعاتی غیر کاربردی از آموزه‌ها و تکه‌هایی غیر مرتبط از انجیل فیض را موعظه خواهید کرد. افکار را منتقل خواهید کرد، اما حضور مسیح شکوهمندی که در تمام متونی که برای موعظه آن خوانده شده‌اید را با قدرت موعظه نخواهید کرد. یک نظام نجات‌بخش را به مردم موعظه می‌کنید اما به آنها کمک نمی‌کنید که امید و یاری را در نجات‌دهنده پیدا کنند. بنابراین مخاطبین شما فکر می‌کنند در حال رشد به سوی بلوغ هستند چون در درک الاهیاتی رشد می‌کنند، اما موعظه شما آنها را به عمق وجود خودشان و صلیب عیسای مسیح نمی‌برد. ما همیشه باید به یاد داشته باشیم که الهیات کلام خدا در خودش پایان نمی‌گیرد بلکه وسیله‌ای برای یک پایان است - زندگی‌ای که از طریق فیض و به شکلی بنیادین تغییر کرده است.

## هنر ارتباط

اما موعظه، جنبه‌ی اساسی دومی دارد. موعظه کردن فقط هنر محتوا نیست، بلکه هنر ارتباط نیز هست. شما برای اینکه چطور حقیقی که حالا خودتان درک کرده‌اید را به افراد تحت شبانی‌تان ربط بدهید، باید تمرکز کنید، دعا کنید، زحمت بکشید و تقلا کنید. من متقاعد شده‌ام که ما جنبه‌ی ارتباطی موعظه‌ی قدرتمند، موثر، و دگرگون‌کننده را کم ارزش کرده‌ایم. منظورم این نیست که تلاش کنید جان پایپر یا تیم کلر باشید. منظورم تعهد شماست، که هرچه در توان دارید انجام دهید تا آن حقایق شکوهمندی که در سرسپردگی خود به ترتیب لازم محتوا تاویل کرده‌اید را به شکلی خوشایند و متقاعدکننده توضیح دهید و به کار ببرید. اگر این روند تا روز شنبه شروع نشده باشد، دیگر به هیچ‌وجه وقتی برای بسط جنبه‌ی ارتباطی موعظه‌تان نخواهید داشت که به یک بخش مفید از متن فکر کنید، یک مثال شخصی روشن‌تر پیدا کنید، یا به نکته‌ای عملی از کاربرد انجیل اشاره کنید. فقط خودتان را با این موضوع که متن را خوانده‌اید و در وقتی که لازم است بایستید و موعظه کنید، حرفی برای گفتن دارید، آرام می‌کنید. اما نکات را به خوبی بیان نخواهید کرد، نخواهید توانست از ورای کلمات، تصاویر روشن‌تر خلق کنید، آن لحظه‌ای که با خیرخواهی صادقانه، حقیقی درباره‌ی خودتان آشکار کنید را نخواهید داشت، نخواهید توانست کاربردهای مخصوص فرهنگی که شنونده در آن زندگی می‌کند را نشان دهید، نخواهید توانست به مردم نشان دهید که چطور هر حقیقتی که در متن آشکار شده، انگشتی است که به مسیح اشاره می‌کند، و مردم را برای بیشتر شنیدن تشنه نخواهید کرد. شما با کوله‌باری از محتوا پشت منبر رفته‌اید، اما هنوز به شکل موعظه در نیامده‌است.

این چیزی است که درباره‌ی ارتباط بین این دو جنبه‌ی موعظه فکر می‌کنم. من عاشق آشپزی هستم، به همین دلیل مسئولیت پخت غذا برای عید شکرگزاری و کریسمس در خانواده‌مان با من است. اگر هدف شما این است که به خانواده‌تان غذایی عالی و فراموش‌نشدنی بدهید، همه چیز از تهیه‌ی مواد اولیه‌ی خوب شروع

می‌شود. اگر برای تهیهٔ بهترین مواد اولیه‌ای که در دسترس است وقت نگذارید، هرگز نخواهید توانست آن غذای رویایی را داشته باشید. تهیهٔ بهترین مواد اولیه، مشابه بخش محتوای موعظه است. موعظهٔ خوب، از تهیهٔ مواد اولیهٔ عالی انجیل از متنی که پیش روی‌تان قرار دارد نشأت می‌گیرد.

اما در عید شکرگزاری، من مواد اولیه را روی میز نمی‌گذارم. مواد اولیه لازم هستند، اما غذا نیستند. آنها باید به شکل عناصر جذاب، خوشمزه، مغذی، و قابل استفاده‌ای در بیایند که با هم یک غذا را تشکیل می‌دهند. تکه‌ای کره، یک قاشق آرد گندم، و یک قاشق آرد ذرت، خیلی اشتهاآور یا قابل هضم نیستند. اما نان ذرت چیز فوق‌العاده‌ای است. بهترین بوقلمون هم وقتی خام روی میز گذاشته شود، نه خوشنما است و نه قابل خوردن. پختن غذایی عالی از مواد اولیهٔ عالی‌ای که فراهم شده، مشابه جنبهٔ ارتباطی موعظه است.

متأسفانه واعظان بسیاری عادت دارند مواد اولیه را روی میز بگذارند. شاید آنها مواد خیلی خوبی باشند، اما به شکل یک غذا در نیامده‌اند و به همین دلیل نه جذاب هستند و نه قابل استفاده. اگر همهٔ آنهايي که باید برای‌شان غذا تهیه می‌کردم آشپز بودند، می‌توانستم مواد اولیه را روی میز بگذارم و آنها خودشان غذا را تهیه کنند. و اگر همهٔ آنهايي که شما برای‌شان موعظه می‌کنید شبان هستند، می‌توانید مواد اولیهٔ انجیل را روی میز بگذارید و آنها می‌توانند خودشان از آن غذا تهیه کنند. اما آنها شبان نیستند. من قدرت روح‌القدس را برای تسخیر، متقاعد، و عوض کردن افراد از طریق کلامش تنزل نمی‌دهم. ما همیشه کاملاً به او متکی هستیم، و خوانده نشده‌ایم که کار او را انجام بدهیم. اما روح‌القدس ما را مامور کرده است و وظیفهٔ ماست که هرچه در توان داریم انجام دهیم تا ابزاری مفید در دستان نجات‌بخش او باشیم.

## روش شخصی

اجازه بدهید به شما بگویم که این برای من چه معنایی دارد. معنایش این است



که من نمی‌توانم در همان هفته‌ای که مواجهه‌ای تازه با قسمت مشخصی از کتاب مقدس داشته‌ام، حقایق آن را موعظه کنم. این به من وقت کافی برای محتوا و ارتباط نخواهد داد. هر جا که از من خواسته‌اند به صورت هفتگی موعظه کنم، محتوا را سه یا چهار هفته زودتر آماده کرده‌ام. این باعث می‌شود که قلبم به حقایق آغشته شوند و آنها را عمیق‌تر و عملی‌تر درک کنم. در هفته‌ای که باید وعظ کنم، متن را چندین بار با صدای بلند برای خودم موعظه می‌کنم. با چنین کاری، هم درک من از متن و هم راه‌های خلاقانه‌ای که متن با مخاطب ارتباط برقرار خواهد کرد عمیق‌تر می‌شود و بسط پیدا می‌کند.

من نمی‌گویم که این روش آماده‌سازی بهترین روش برای شماست، اما نمی‌توانیم از متن موعظه‌ای که به طرز ضعیفی آماده شده و توسط شبانی موعظه می‌شود که حد میانه بودن وعظ خود را نمی‌بیند - چون لازم است قلبش دوباره با هیبت خدای جلال و فیض تسخیر شود - راضی باشیم. خدایی که در موعظه ما حاضر است و فیض او در ناتوانی‌مان به سراغمان می‌آید، به ما اطمینان می‌دهد که می‌توانیم این کار را بهتر انجام بدهیم.

شبان! آیا از نسیان هیبتی رنج می‌برید که به شما اجازه می‌دهد معیارهای تان را بسیار پایین‌تر از آن جدیتی قرار دهید که در خواندگی شما به عنوان سفیر وجود دارد؟ آیا این به شما اجازه داده است که با حد میانه بودن در خدمت احساس راحتی کنید؟ اگر اینطور است، شرمند نباشید و خودتان را در احساس تقصیر پنهان نکنید. به سوی نجات‌دهنده‌تان بشتابید و از فیض شکوهمند او روشن و گرم شوید. بخشش و توانی را بجوید که فقط او می‌تواند ببخشد. و به فیض او، خودتان را به انضباطی برای تعالی بسپارید که وقتی او شما را باز می‌یابد و آن هیبت را به شما برمی‌گرداند، از پس آن می‌آید.



## موعظهٔ مسیح از ده فرمان

جان فریم

اگر تمام کلام خدا به مسیح شهادت می‌دهد، قطعاً شریعت خدا نمی‌تواند یک استثنا باشد. وقتی شریعت خدا را در زمینهٔ دانشگاهی الهیات مطالعه می‌کنیم، هیچ چیز نمی‌تواند مهم‌تر از مطالعه‌ای باشد که به مسیح شهادت دهد. خدمتگزاران انجیل باید بیاموزند چطور از دل شریعت، مسیح را موعظه کنند. در حقیقت، شریعت به اشکال متعددی به مسیح شهادت می‌دهد که برخی از آنها را در ادامه مورد بررسی قرار می‌دهم.

۱- ده فرمان، عدالت مسیح را نشان می‌دهد. وقتی می‌گوییم که مسیح بره‌بی‌عیب خدا و نمونه‌عالی برای زندگی مسیحی است، یعنی او به بهترین شکل از شریعت خدا اطاعت کرده است. او هرگز خدای دیگری را در کنار پدر خود قرار نداد. او هرگز بت نپرستید و اسم خدا را به باطل نبرد. علیرغم ادعای فریسیان، او هرگز فرمان سبت را نقض نکرد. بنابراین، ده فرمان به ما می‌گوید که مسیح چگونه بوده است و شخصیت عالی او را نشان می‌دهد.

۲- ده فرمان نیاز ما به مسیح را نشان می‌دهد. شریعت خدا ما را به گناه محکوم و به مسیح رهنمون می‌کند. شریعت به ما نشان می‌دهد که جدا از مسیح، کیستیم. ما بت پرستان، کافران، ناقضان سبت و ... هستیم.

۳- ده فرمان نشان می‌دهد که عدالت مسیح به پای ما گذارده شده است. در او ما مقدس هستیم و خدا ما را در مسیح، نگاه‌دارندگان شریعت می‌بیند.

۴- ده فرمان به ما نشان می‌دهد که خدا می‌خواهد چطور برای مسیح شکرگزار باشیم. در ده فرمان، اطاعت از پی‌رستگاری می‌آید. خدا به قوم خود می‌گوید که او آنان را از مصر خارج کرد. شریعت چیزی نیست که آنان باید حفظ کنند تا شایسته‌رستگاری شوند. خدا آنان را رستگار کرده است و حفظ شریعت، راهیست که آنان خدا را برای نجاتی که به رایگان بخشیده شده است، شکر می‌کنند. بنابراین، پرشش و پاسخ اعتقادی هایدلبرگ، شریعت را زیرمجموعه‌شکرگزاری توضیح می‌دهد.

۵- مسیح جوهر شریعت است. این نکته، به نکته‌اول مربوط می‌شود اما دقیقاً همان نیست. می‌خواهم بگویم که عیسی نه تنها یک نگاه‌دارنده‌عالی شریعت است (با توجه به انسانیت او)، بلکه با توجه به الوهیت او، مسیح کسی است که ما با نگاه داشتن شریعت می‌پرستیم و به او احترام می‌گذاریم:

الف. فرمان اول به ما می‌آموزد که عیسی را به عنوان تنها خداوند،

نجات‌دهنده و میانجی پرستیم (اعمال ۴: ۱۲؛ اول تیموتائوس ۲: ۵).

ب. در فرمان دوم، عیسی تصویر عالی خدا است (کولسیان ۱: ۱۵؛

عبرانیان ۱: ۳). سرسپردگی به او مانع پرستش هر تصویر دیگری می‌شود.

پ. در فرمان سوم، عیسی نام خدا است؛ نامی که هر زانویی باید به آن خم شود (فیلیپیان ۲: ۱۰-۱۱؛ مقایسه کنید با اشعیا ۴۵: ۲۳).

ت. در فرمان چهارم، عیسی آرامی سبت ماست. در حضور او ما وظایف روزانه‌مان را متوقف می‌کنیم و صدای او را می‌شنویم (لوقا ۱۰: ۳۸-۴۲).

ث. در فرمان پنجم، به عیسی که ما را به عنوان «پسران» (عبرانیان ۲: ۱۰) وارد جلال کرد، احترام می‌گذاریم.

ج. در فرمان ششم، ما به او به عنوان حیات (یوحنا ۱۰: ۱۰؛ ۱۴: ۶؛ غلاطیان ۲: ۲۰؛ کولسیان ۳: ۴)، رئیس حیات (اعمال ۳: ۱۵)، و آنکه حیات خود را داد تا ما زندگی کنیم (مرقس ۱۰: ۴۵)، احترام می‌گذاریم.

چ. در فرمان هفتم، ما به او به عنوان دامادی احترام می‌گذاریم که خویشان را داد تا ما را طاهر و عروس پاک و بی‌عیب خویش کند (افسیسیان ۵: ۲۲-۳۳). ما هیچکس دیگر را مثل او محبت نمی‌کنیم.

ح. در فرمان هشتم، ما به عیسی به عنوان میراث خویش احترام می‌گذاریم (افسیسیان ۱: ۱۱) و نیز به عنوان کسی که تمام احتیاجات قوم خود در این دنیا و فرای آن را فراهم می‌کند.

خ. در فرمان نهم، ما به او به عنوان راستی خدا (یوحنا ۱: ۱۷، ۱۴: ۶) احترام می‌گذاریم که در او تمام وعده‌های خدا بلی و آمین است (دوم‌قرن‌تیان ۱: ۲۰).

د. در فرمان دهم، ما به او به عنوان کفایت کامل‌مان (دوم‌قرن‌تیان ۳: ۵، ۱۲: ۹) احترام می‌گذاریم که تمام احتیاجات بیرونی و خواسته‌های تازه شده دل‌مان را به جا می‌آورد.



## موعظه جهنم در عصر مسامحه

تیم کلر

مرد جوان در دفترم بسیار خوش پوش و خوش صحبت بود. بازیکن حرفه‌ای لیگ بسکتبال امریکا، موفق در امور مالی، و قبل از سن ۳۰ سالگی در سه کشور مختلف زندگی کرده بود. او که در خانواده‌ای بزرگ شده بود که تنها ارتباط سستی با یک کلیسای لیبرال داشتند، درک چندانی از مسیحیت نداشت. به همین خاطر خوشحال بودم که درباره‌ی علائق مشتاقانه‌ی روحانی او بدانم که اخیراً با شادی به کلیسای ما می‌آمد. او گفت که آماده‌ی پذیرفتن انجیل است اما یک مانع نهایی وجود دارد.

او گفت: «شما گفتید که اگر به مسیح ایمان نداشته باشیم، گمشده و محکوم هستیم. عذر می‌خواهم، من نمی‌تونم همچین چیزی رو قبول کنم. من با آدم‌های خیلی خوبی کار می‌کنم که بعضی‌هاشون مسلمان، یهودی، یا خداناباور هستند. نمی‌تونم باور کنم که اونها به جهنم میرن فقط به خاطر اینکه به عیسی ایمان ندارند. در واقع، من نمی‌تونم با موضوع جهنم و خدای محبت کنار بیام حتی اگر مقدس هم باشه.»

این مرد جوان نکته‌ای را عنوان کرد که شاید ایراد اصلی‌ای باشد که مردمان سکولار معاصر به پیغام مسیحیت وارد می‌کنند. (بنا به تجربه من، دومین مشکل با فاصله‌ای نزدیک، موضوع رنج و شرارت است.) افراد امروزی موضوع داوری نهایی و جهنم را رد می‌کنند.

بنابراین، وسوسه‌کننده است که از چنین موضوعاتی در وعظمان اجتناب کنیم. اما غفلت از آموزه‌های ناخوشایند ایمان تاریخی، نتایج غیرمعمولی در بر خواهد داشت. تعادلی زیست‌محیطی در حقیقت کتاب مقدسی وجود دارد که نباید مختل شود.

وقتی منطقه‌ای از گونه‌های شکارچی یا حیوانات نامطلوب عاری می‌شود، ممکن است تعادل آن محیط به هم بخورد و گیاهان و حیوانات مطلوب آن به خاطر پرورش بیش از حد با منابع غذایی محدود ناپدید شوند. گونه شکارچی نامطوبعی که حذف شد، در حقیقت تعادل در تعداد حیوانات و گیاهان ضروری در آن اکوسیستم خاص را حفظ می‌کرد. به طریق مشابه، اگر ما آموزه‌های «بد» و خشن در ایمان مسیحی تاریخی را دست کم بگیریم، با کمال تعجب خواهیم دید که با باورهای خوشایند و راحت‌مان هم همین کار را کرده‌ایم. فقدان آموزه جهنم و داوری و قدوسیت خدا، آسیبی جبران‌ناپذیر به عمیق‌ترین تسلی‌های ما خواهد زد یعنی درک ما از فیض خدا، محبت، شأن انسانی‌مان، و ارزش آن. برای موعظه خبر خوش، باید خبر بد را نیز موعظه کنیم. اما در این عصر مسامحه؟! چطور؟



## چطور جهنم را برای سنت گرایان موعظه کنیم

قبل از موعظه دربارهٔ موضوع جهنم، باید تشخیص بدهم که امروزه، جماعت کلیسا از دو گروه تشکیل شده است: سنت گرایان و پست مدرن‌ها. این دو، پیغام جهنم را به شکل کاملاً متفاوتی می‌شنوند.

افراد از فرهنگ‌ها و ذهنیت‌های سنتی تمایل دارند به (الف) ایمان به خدا، و (ب) یک احساس قوی دربارهٔ اصول اخلاقی و تعهد به نیکویی. این افراد معمولاً مسن، از پیش‌زمینه‌های قوی کاتولیک یا یهودی مذهبی، از زمینه‌های اوانجلیکال محافظه‌کار یا پروتستان‌های پنتیکاستی، مردم جنوب ایالات متحده و نسل اول مهاجرین از کشورهای غیر اروپایی هستند.

راهی که می‌توان از طریق آن به افراد سنتی نشان داد که به انجیل احتیاج دارند، این است که بگوییم «گناه تو، تو را از خدا جدا می‌کند! تو نمی‌توانی به اندازه کافی برای او عادل باشی.» عدم کاملیت، ترس کسانی است که از روی وظیفه پرستش می‌کنند. انگیزهٔ سنت گرایان برای نزدیکی به خدا، موضوع مجازات در جهنم است. آنها جدیت گناه را احساس می‌کنند.

اما ممکن است پاسخ سنت گرایان به انجیل فقط به خاطر ترس از جهنم باشد، مگر اینکه به آنها نشان بدهم که عیسی نه فقط درد را به صورت عمومی روی صلیب تجربه کرد، بلکه به خصوص جهنم را نیز تجربه کرد. این باید تا زمانی انجام بگیرد که آنها به سوی مسیح برای زیبایی محبت گرانبهای عمل او جلب شوند. جهنم باید برای فرد سنت‌گرا به عنوان تنها راه برای درک اینکه مسیح چقدر ما را محبت کرد، موعظه شود.

اگر آموزه‌های خشن را دست کم بگیریم، با باورهای خوشایند و تسلی‌بخش مان نیز همین کار را خواهیم کرد.

این یک راهی است که من این موضوع را موعظه کردم: تا زمانی که ما این آموزهٔ هولناک را درک نکنیم، هرگز نخواهیم توانست عمق آنچه عیسی روی صلیب برای ما انجام داد را درک کنیم. بدن او به بدترین شکل

ممکن نبود شد، اما در مقایسه با آنچه که برای روح او اتفاق می افتاد، مثل نیش پشه‌ای بود. وقتی او فریاد زد که خدایش او را ترک کرده است، در حال تجربه جهنم بود.

اگر یک آشنای معمولی شما را انکار یا رد کند، درد آور است. اگر یک دوست خوب چنین کاری بکند، درد بیشتری دارد. اما اگر همسرتان شما را ترک کند و بگوید دیگر نمی خواهد هرگز شما را ببیند، خیلی بیشتر ویرانگر خواهد بود. هر چه رابطه طولانی تر، عمیق تر، و صمیمی تر باشد، جدایی رنج آورتر است.

اما رابطه پسر با پدر، ازلی و بی نهایت بزرگتر از صمیمی ترین و پرشورترین رابطه انسانی بود. وقتی عیسی از پدر جدا شد، به عمیق ترین گودال و قدرتمندترین بوتۀ آزمایش رفت، که فرای هر تصویری است. و او این کار را داوطلبانه و برای ما انجام داد.

### چطور جهنم را به افراد پست مدرن موعظه کنیم

بر خلاف افراد سنت گرا، فرد پست مدرن با موضوع جهنم ضدیت دارد. افراد با ذهنیتی بیشتر سکولار و پست مدرن تمایل دارند به (الف) اعتقادی مبهم به وجود الهی، اگر اصلاً اعتقادی داشته باشند، و (ب) حس کمی به اصول اخلاقی، اما حسی که نسبت به رویاهای آنان حقیقی تر باشد. آنها معمولاً جوان، از کاتولیک‌های اسمی یا زمینۀ یهودی غیر مذهبی، زمینۀ‌های پروتستان لیبرال، غرب یا شمال شرقی ایالات متحده، و اروپایی هستند.

من متوجه شده‌ام که در موعظه جهنم به افرادی با این ذهنیت، باید چهار استدلال را مطرح کنم.

۱- گناه، بندگی است. من گناه را صرفاً به عنوان شکستن قوانین تعریف نمی‌کنم، بلکه بنای چیزی در کنار خدا، که ارزش و اعتبار نهایی ما است. این چیزهای خوب که تبدیل به خدا می‌شوند، ما را به اسارت ذهنی و روحانی می‌کشند و اگر به آنان اجازه بدهیم، بدون تردید ما را برای ابد به سوی جهنم خواهند برد.

من می گویم «شما در اصل مذهبی هستید، اگرچه خودتان نمی دانید شما سعی می کنید از طریق پرستش چیزهایی که در نهایت به شکلی ویرانگر به تسخیر آنها در می آید، نجات پیدا کنید.» بندگی، ترس افرادی است که انتخاب می کنند چه چیزی را بپرستند.

تساوی سی. اس. لوئیس از جهنم، برای افراد پست مدرن مهم است. لوئیس در کتاب «جدایی عظیم» اتوبوسی از جهنمیان را توصیف می کند که به دامنه های بهشت آمده اند. آنها در آنجا مجبور می شوند گناہانی که باعث گرفتاری شان در جهنم شده را پشت سر بگذارند. توصیفات که لوئیس از افراد جهنم می کند بسیار قابل توجه هستند چون انکار و خودخواهی مواد اعتیادآور را می بینیم. وقتی به الکل اعتیاد داریم، تیره بخت هستیم اما دیگران را سرزنش می کنیم و به خودمان حس ترحم داریم؛ مسئولیت رفتارمان را قبول نمی کنیم و ریشه های مشکل مان را نمی بینیم.

لوئیس می نویسد: «جهنم با حالت گله و غرغر آغاز می شود... و شما خودتان را از آن جدا می کنید؛ شاید حتی آن را نقد کنید... شما می توانید توبه کنید و دوباره از آن بیرون بیایید. اما ممکن است روزی برسد که دیگر نتوانید این کار را انجام دهید. آن وقت دیگر چیزی برای تان باقی نمی ماند که آن حالت را نقد کنید یا حتی از آن لذت ببرید، بلکه فقط گله و غرغر باقی می ماند و تا ابد مثل یک دستگاہ ادامه پیدا خواهد کرد.»

افراد مدرن با این موضوع که خدا به اعمال مجازات بر افراد نامطیع فکر می کند، مشکل دارند. وقتی گناه به عنوان بردگی دیده شود، و جهنم به عنوان چیزی که آزادانه انتخاب شده است، و مسیر رو به زوال ابدی جهان، جهنم بسیار قابل فهم تر خواهد شد.

اینجا نمونه ای از یک موعظه وجود دارد که اخیراً سعی کردم در آن، این موضوع را توضیح بدهم:

اول، گناه ما را از حضور خدا جدا می کند (اشعیا ۵۹: ۲) که منبع تمام خوشی

(مزمور ۱۶: ۱۱) محبت، حکمت، و هر چیز نیکو است (یعقوب ۱: ۱۷). دوم، برای درک جهنم، باید گناه را به عنوان بردگی درک کنیم. رومیان ۱: ۲۱-۲۵ به ما می‌گویند که ما خلق شدیم تا به شکلی خارق‌العاده برای خدا زندگی کنیم، اما در عوض ما برای محبت، کار، دستاورد، یا اخلاقیات زندگی می‌کنیم تا به ما معنا و ارزش ببخشند. بدین ترتیب هر فردی، مذهبی یا غیر مذهبی، چیزی را می‌پرستد - بت‌ها، شبه نجات‌دهنده‌ها - تا ارزش خود را از آنها بگیرد. اما این چیزها ما را به بندگی می‌کشند؛ بنده احساس مجرمیت (اگر در دستیابی به آنها شکست بخوریم) یا خشم (اگر کسی مانع ما شود) یا ترس (اگر آنها تهدید شوند) یا رقابت (چون باید آنها را داشته باشیم). احساس مجرمیت، خشم، و ترس مثل آتشی هستند که ما را نابود می‌کند.

شاید بزرگترین تناقض در تمام اینها این باشد که سرنشینان اتوبوس لوئیس از جهنم، به بندگی کشیده شده‌اند چون آزادانه آن را انتخاب کرده‌اند. آنها ترجیح می‌دهند به جای نجات، آزادی خود (آنطور که خودشان آن را تعریف می‌کنند) را داشته باشند. وهم بی‌وقفه آنان این است که اگر خدا را جلال دهند عظمت انسانی خود را از دست می‌دهند (پیدایش ۳: ۴-۵)، اما انتخاب آنان حقیقتاً عظمت انسانی‌شان را تباه کرده است. همانطور که لوئیس می‌گوید، جهنم «عالی‌ترین بنای یادبود آزادی بشری است.»

۲- جهنم کمتر از آنچه به اصطلاح مسامحه خوانده می‌شود، مشهور است. بارزترین مشخصه یک ذهنیت مدرن این است: «من فکر می‌کنم مسیح خوب است، اما باور دارم که یک مسلمان یا بودایی دیندار و حتی یک آتئیست خوب هم قطعا خدا را پیدا می‌کند.» نسخه کمی متفاوت اینطور است: «فکر نمی‌کنم خدا کسی را که خوب زندگی کرده است صرفاً به خاطر باور اشتباه به جهنم بفرستد.» این رویکرد فراگیرتر است.

بعد، در موعظه کردن دربارهٔ جهنم لازم است که با این استدلال مقابله کنیم: مذهب جهانی بشریت این است: ما یک سابقهٔ خوب می‌سازیم و آن را به خدا

می‌دهیم و بعد او مدیون ما می‌شود. انجیل یعنی: خدا یک سابقه خوب می‌سازد و آن را به ما می‌دهد و بعد ما به او مدیون می‌شویم (رومان ۱: ۱۷). به طور خلاصه، اینکه بگوییم افراد خوب - نه فقط مسیحیان - می‌توانند خدا را پیدا کنند، مثل این است که بگوییم اعمال خوب برای پیدا کردن خدا کافیست.

شما می‌توانید باور داشته باشید که ایمان به مسیح ضروری نیست یا می‌توانید باور داشته باشید که ما از طریق فیض نجات پیدا می‌کنیم. اما نمی‌توانید در یک زمان به هر دو باور داشته باشید.

بنابراین آنچه رویکرد فراگیر به نظر می‌رسد، در حقیقت بسیار غیرفراگیر است. این رویکرد می‌گوید: «افراد خوب می‌توانند خدا را پیدا کنند و افراد بد نه.» اما ما شکست خوردگان اخلاقی چه می‌شویم؟ ما محروم هستیم.

انجیل می‌گوید، «افرادی که می‌دانند خوب نیستند می‌توانند خدا را پیدا کنند، و افرادی که فکر می‌کنند آدم خوبی هستند، نه.» بعد غیرمسیحیان که در این تعریف تمام‌شان باور دارند با تلاش‌های اخلاقی به خدا می‌رسند، چه می‌شوند؟ آنان محروم هستند.

بنابراین هر دو رویکرد منحصر به فرد هستند، اما انجیل فراگیرتر است. با شادی می‌توان گفت که مهم نیست شما چه کسی هستید یا چه کاری انجام داده‌اید. مهم نیست که دم دروازه‌های جهنم بوده‌اید. شما می‌توانید فوراً توسط مسیح پذیرفته شوید.

۳- دیدگاه مسیحیت نسبت به جهنم، شخصی‌تر از دیدگاه‌های دیگر است. معمولاً افرادی را می‌بینم که می‌گویند «من رابطه‌ای شخصی با یک خدای زنده دارم، اما هیچ باوری به عیسای مسیح ندارم.»

می‌پرسم «چرا؟»

آنها جواب می‌دهند، «خدا آنقدر محبت دارد که کسی را به خاطر گناه در رنج ابدی قرار نمی‌دهد.»

اما یک سوال باقی می‌ماند: «چنین خدایی برای محبت و پذیرش ما چه بهایی

داد؟ برای دریافت ما متحمل چه چیزی شد؟ کجا تحقیر شد و ناله کرد؟ میخها و خارهایش کجا بودند؟»

تنها پاسخ این است که: «فکر نمی‌کنم آنها لازم بوده باشند.»  
چقدر خنده‌دار! در تلاش برای اینکه خدا را پرمحبت‌تر جلوه بدهیم، او را کم‌محبت‌تر کرده‌ایم. لازم نبوده است که محبت او در نهایت کاری انجام دهد. پرستش چنین خدایی فاقد شخصیت، شناخت و اخلاق خواهد بود. خبری از سرسپردگی مسرورانه، تهور فروتنانه، و حس پایدار شگفتی نخواهد بود. ما برای چنین موجودی نمی‌توانیم سرود پرستشی بخوانیم.

رویکرد «حساس» پست مدرن به موضوع جهنم در حقیقت بسیار فاقد شخصیت است. این رویکرد می‌گوید «تا وقتی که از نمونهٔ مسیح پیروی می‌کنید، مهم نیست که به شخص او ایمان داشته باشید.»

اما چنین سخنی مثل این است که بگوییم جوهرهٔ مذهب شخصی نیست بلکه فکری و اخلاقی است. اگر هر فرد خوبی می‌تواند خدا را پیدا کند، هستهٔ اساسی مذهب درک و پیروی قوانین است.

من در موعظه دربارهٔ جهنم، تلاش می‌کنم نشان دهم که چطور این دیدگاه فاقد شخصیت است:

اینکه بگوییم هر شخص خوبی می‌تواند خدا را پیدا کند، یعنی مذهبی بدون اشک‌ها، تجربه، و بدون برخورد خلق کنیم.

**جهنم، مسیر آزادانه انتخاب شدهٔ رو به زوال ابدی جهان است.**

انجیل قطعاً کمتر از درک حقیقت و اصول نیست، اما بی‌نهایت فراتر از آن است. جوهر نجات، شناخت یک شخص است (یوحنا ۱۷: ۳). همانند شناخت هر شخصی، توبه کردن، گریستن، شادی، و مواجهه وجود دارد. انجیل ما را به رابطهٔ محبت‌آمیزی به شدت پرشور و صمیمی با عیسای مسیح می‌خواند و از آن به عنوان هستهٔ یک نجات حقیقی نام می‌برد.

۴- محبت بدون غضب وجود ندارد. آنچه مردم را ناراحت می‌کند، ایده داوری و غضب خداوند است: «من نمی‌توانم به خدایی ایمان داشته باشم که مردم را به رنج ابدی می‌فرستد. چگونه خدای محبت پر از غضب است؟»

بنابراین در موعظه جهنم، باید توضیح بدهیم که یک خدای بی‌غضب نمی‌تواند یک خدای پر محبت باشد. اینجا به شکلی اشاره می‌کنم که من سعی کردم در یک موعظه این موضوع را توضیح بدهم:

مردم می‌پرسند: «چگونه خدای محبت، پر از غضب است؟» اما هر شخص پر محبتی معمولاً غضبناک می‌شود. «بکی پیرت» در کتاب خود به نام «امید دلایل خود را دارد» می‌نویسد: «فکر کنید چه احساسی به ما دست می‌دهد وقتی می‌بینیم کسی که او را خیلی دوست داریم، به خاطر اعمال یا روابط جاهلانه صدمه می‌بیند. آیا با همان بردباری ملایمی که درباره‌ی غریبه‌ها داریم واکنش نشان می‌دهیم؟ قطعاً نه... خشم متضاد محبت نیست. تنفر، متضاد محبت است و شکل نهایی تنفر، بی‌تفاوتی است.»

پیرت از ای. اچ. گیفورد نقل قول می‌کند که «در اینجا محبت بشری یک نمونه‌ی حقیقی ارائه می‌کند: هرچه پدری بیشتر پسرش را دوست داشته باشد، بیشتر از اینکه می‌خوارگی و دروغگویی و خیانت در او ببیند متنفر خواهد بود.»

پیرت نتیجه می‌گیرد: «اگر من، یک زن خودشیفته گناهکار، می‌توانم نسبت به وضعیت شخصی اینقدر درد و خشم داشته باشم، چه قدر بیشتر خدای اخلاقی کاملی که آنها را خلق کرده است چنین احساسی خواهد داشت؟ خشم خدا یک انفجار از سر بد اخلاقی نیست، بلکه مخالفت او با سرطان گناه است که نژاد بشری‌ای که او با تمام وجود آنها را دوست دارد را از درون نابود می‌کند.»

## خدایی مثل این

بعد از موعظه‌ای که اخیراً درباره‌ی مَثَل ایلعاذر و مرد ثروتمند داشتم، جلسه پرسش و پاسخ بعد از موعظه سرشار از شرکت‌کنندگانی بیشتر از حد معمول بود.

سوالات و نظرات بر موضوع داوری ابدی متمرکز بودند. دلم ریخت وقتی یک دانشجوی جوان گفت: «من تمام عمرم به کلیسا رفتم، اما فکر نمی‌کنم که بتوانم به خدایی مثل این ایمان داشته باشم.» لحن او بیشتر از اینکه ستیزه‌جویانه باشد، غمگین بود و تمایل او به ایستادن و صحبت دربارهٔ موضوع، نشان از این داشت که او ذهنی باز دارد.

معمولاً همهٔ سوالات از من پرسیده می‌شود و من هم به بهترین شکلی که بتوانم جواب می‌دهم. اما در این مورد، مردم شروع کردند به جواب دادن به همدیگر.

یک خانم تاجر مسن گفت: «من خیلی اهل کلیسا رفتن نیستم و حالا شوکه‌ام. من همیشه از موضوع جهنم بیزار بوده‌ام اما هیچوقت به آن به عنوان معیاری برای آنچه خدا می‌خواست برای محبت به من متحمل شود فکر نکرده بودم.»

بعد، مسیحی بالغی موضوع را به موعظهٔ یک ماه پیش دربارهٔ عیسی بر سر قبر ایلعاذر در یوحنا باب ۱۱ ربط داد. او گفت: «متن به ما می‌گوید که عیسی گریه کرد و در عین حال به شدت از شیطان خشمگین بود. این به من کمک کرد. او فقط یک خدای خشمگین یا یک خدای محبت و گریان نیست؛ او هر دوی اینهاست. او نه تنها شیطان را قضاوت می‌کند، بلکه خود، جهنم و قضاوت را برای ما روی صلیب بر دوش کشید.»

خانم دیگری گفت: «من همیشه فکر می‌کردم که جهنم به ما می‌گوید خدا چقدر از دست ما عصبانی است، اما نمی‌دانستم که همچنین، به من دربارهٔ این می‌گوید که خدا چقدر می‌خواهد برای ما متحمل رنج بشود. هرگز نمی‌دانستم که جهنم چقدر دربارهٔ محبت عیسی صحبت می‌کند. این موضوع بسیار انگیزه‌بخش است.» فقط به خاطر آموزهٔ داوری و جهنم است که اعلان فیض و محبت عیسی بسیار درخشان و برانگیزنده است.



# از گرفتاری‌های ما؛ موعظات غیر کتاب مقدسی

فرهاد آزاد

سال‌ها پیش، جوان و پیرانژی و هیجان‌زده از ایمان به عیسی مسیح، تنها به یک موعظه در هفته اکتفا نمی‌کردیم! جلسات پرستش کلیسای ما ساعت ۳۰: ۱۰ صبح‌های جمعه بود و معمولا بعد از کلیسا با تعدادی از برادران و خواهران غذایی می‌خوردیم و بعد با هم به کلیسای دیگری می‌رفتیم که جلسات آنها عصرهای جمعه برگزار می‌شد. معمولا برای ورود به کلیسا باید صف می‌ایستادیم و از دیوار دژمانند انتظامات اخموی کلیسا با هزار نشان به آن نشان و دست تکان دادن برای برادری که می‌شناختیم و توسل به دامان فلان خواهری که ما را

می‌شناخت، رد می‌شدیم و بالاخره شادان از فتح‌الفتوحاتی که انجام داده بودیم، بر نیمکت کلیسا می‌نشستیم. برای ما که مدام در گوش‌مان از احترام و ترس خدا و نظم و انضباط گفته می‌شد، پرستش کلیسای همسایه با آن همه هیاهو و کف زدن و گاهی رقص! معمولاً لذتی که نداشت هیچ، گاهی باعث معذب شدن ما هم می‌شد. اما امان از وقتی که موعظه شروع می‌شد. سراپا گوش می‌شدیم و چنان در دست واعظ به اوج و حسیض می‌رفتیم که گویی ما پَر و او تندباد است. واعظین آن کلیسا معمولاً بر خلاف واعظین کلیسای ما که بخشی از کتاب مقدس را موعظه می‌کردند، هر هفته پشت منبر می‌رفتند و با مقدمه‌ای غالباً کوتاه اما آتشین، موعظه خود را دربارهٔ یک «موضوع» ایراد می‌کردند. موعظه پر بود از حکایات و تجربه‌های شخصی و لطیفه‌هایی که گاه تا دو هفته بعد هم در خاطرمان می‌ماندند. وقتی از کلیسا خارج می‌شدیم آنچنان احساسات‌مان تهییج شده بود که به هم می‌گفتیم «آها! این شد موعظه! کاش واعظ‌های کلیسای ما هم بلد بودند اینجوری موعظه کنند.» به ندرت پیش می‌آمد که واعظین کلیسای ما - به غیر از یک واعظ جوان که به خاطر جک‌ها و داستان‌های شنیدنی‌اش، واعظ محبوب همه بود - داستان یا لطیفه‌ای تعریف کنند و تمرکز آنها بیشتر بر متنی بود که پیشتر قرائت شده بود. برای همین، در نظر ما که چند جوان خام بودیم، واعظین کلیسای همسایه واعظین بهتری بودند.

سال‌ها گذشت و من به آمریکا آمدم و یادگیری زبان انگلیسی فرصتی به دست داد تا چند موعظه خوب گوش کنم و چند کتاب خوب دربارهٔ موعظه بخوانم. و تازه اینجا بود که متوجه شدم در حقیقت بخش اعظمی از تمام آنچه که در طی سالیان به عنوان موعظه شنیده بودم، فاصله‌ای چشمگیر با تعاریف کتاب مقدسی و الاهیاتی موعظه داشته‌اند و اکثرشان قصه‌گویی و گاهی بذله‌گویی بوده‌اند.

اکنون، آموخته‌ام که به قول دکتر جوزف پایپا، «موعظه مرکزی است که همه چیز مثل خدمات شبانی، شاگردسازی، و بشارت باید از آن جاری شود. پس هر چه مردان بهتر موعظه کنند، کلیسا بهتر خدمت خواهد کرد.» موعظه وفادارانهٔ کلام

خدا، مهم‌ترین بخش پرستش ما در روزهای یکشنبه است که همه سراپا گوش می‌شویم تا آنچه خدا می‌خواهد به ما بگوید را از زبان واعظ بشنویم. و شاید خدمتی پرخوف‌تر از خدمت موعظه وجود نداشته باشد که در حضور قوم خدا می‌ایستیم تا کلام او را اعلام کنیم.

گشت و گذاری هرچند کوتاه در یوتیوب و شبکه‌های اجتماعی و شنیدن به اصطلاح موعظاتی که امروزه در کلیساها و مشارکت‌های ایرانی در اطراف جهان انجام می‌شود، حاکی از ضعفی شگرف در اینباره است. افرادی پشت منبر قرار می‌گیرند که هیچ تعلیم و تمرینی در موعظه ندارند و فکر می‌کنند می‌توانند بدون مطالعات قبلی، روز یکشنبه کتاب مقدس‌شان را روی منبر باز کنند و هرچه به ذهن‌شان آمد را بگویند. جماعت بیچاره‌ای هم که غالبا یا نوایمانانی صادق اما کم‌تجربه هستند و هنوز آنچنان از کلام خدا مطلع نیستند، و یا پناه‌جویان در پی اقامت هستند، به ناچار سر تکان می‌دهند و گاهی هم برای نشان دادن روحانیت و توجه‌شان به موعظه با صدای بلند آمین و هلولویا می‌گویند.

همانطور که در مقاله پیشین هم عرض کردم، گرفتاری‌های ما یکی و دو تا نیستند و اکثرا هم زنجیروار به هم مربوطند. اما شاید موعظات غیر کتاب مقدسی را بتوان اهم آنان دانست. از این رو که وقتی کلام خدا به درستی موعظه نشود و قوم خدا از آن تعلیم نینند، رشدی نخواهند داشت. همانطور که ایمان از شنیدن است و شنیدن، از کلام خدا، رشد و بلوغ در ایمان نیز از شنیدن موعظه و تعلیم صحیح کلام خداست. طبیعتا انتظار ندارم آن دسته از واعظینی که به هزار و یک دلیل غیر روحانی و بدون خواندگی پشت منبر می‌روند (مثل لذت دیده‌شدن، اقتداری که منبر می‌بخشد، یا از سر بیکاری به خدمت کلیسا در آمدن برای تامین معاش و ...) با خواندن این مقاله کوتاه دگرگون شوند و توبه کنند و در پی موعظه کتاب مقدسی بروند. اما امیدوارم همه آنانی که صادقانه در پی خدمت خدا و انتشار و تعلیم کلام او هستند، از مقالات بسیار خوبی که در این شماره از شبان آمده است، برای خدمت بهتر و موثرتر بهره بگیرند. از آنجا که مقالات این شماره

همگی بر جوانب مختلف موعظه تاکید و تمرکز می کنند، بر خلاف شماره پیشین که کوشیدم راهکارهایی برای مشکل ارائه کنم، سخن را همین جا به پایان می برم و از تمام شما عزیزان استدعا می کنم به راهکارهای عملی و کتاب مقدسی ای که در مقالات این شماره آمده اند توجه کنید و آنها را به کار بگیرید.

تمنا می کنم کلام خدا را تخفیف ندهید و حقیقت آن را با هیچ چیز معامله نکنید. همواره چشمانتان را به روزی بدوزید که در حضور عیسای مسیح خواهیم ایستاد و برای تمام آنچه گفته ایم و فکر کرده ایم و در دل و ذهن داشته ایم، پاسخگو خواهیم بود. با این فکر و ترس هر بار پشت منبر کلیسا قرار بگیرید، و دهان باز نکنید مگر اینکه مطمئن باشید آنچه می گوئید کلام خدا است که برای درک آن دعا کرده، زحمت کشیده، مطالعه کرده و وقت کافی گذاشته اید.

# فرهنگ روده‌درازی در کلیسای فارسی‌زبان

## کشیش طنّاز

تصحیح می‌کنم: بهتر است بگوییم همون روده‌درازی. مگر چه لطف و فضیلتی در روده‌درازی هست که پیش‌واژه فرهنگ به خود بگیرد؟! روده‌درازی در یک کلام بد است و مذموم. حال می‌خواهد از طرف کشیش باشد یا عضو معمولی کلیسا. ولی برای مجادله و اثبات این گزاره بگذارید اول با ارائه تعریف روده‌درازی، به سراغ کشیش روده‌دراز برویم و بعد عضو روده‌دراز و نهایت تحلیل طنّازانه.

## در تعریف روده‌درازی

روده‌دراز کسی است که زیاد حرف می‌زند. مثل آدم پرچانه، پرحرف، و راج، و کسی که مزخرف سرهم می‌کند. ولی حال چرا می‌گوییم روده‌دراز؟ اول اینکه فی الواقع روده، دراز است. ما انسان‌ها دو روده داریم؛ یکی کوچک و دیگری بزرگ. روده کوچک که به خاطر قطر کمترش (دو و نیم سانتی‌متر) کوچک خوانده می‌شود، تقریباً شش متر است. طول روده بزرگ در عوض نزدیک صد و هشتاد سانتی‌متر است. پس نتیجه می‌گیریم که چیزی حدود هشت متر روده تیوبی در داخل شکم هر انسان بالغ تعبیه شده است که از این طریق، خودتان می‌دانید چه اتفاقاتی می‌افتد... اتفاقاتی که در روده می‌افتد و دراز بودن خود روده و نوع عملکرد و غیره رو بگذارید به حساب وجه تسمیه این اصطلاح.

## کشیش روده‌دراز

مگر داریم؟ به هیچ وجه! یکی هم نی. اگر داشتیم همه می‌گفتند که فلانی کشیش روده‌درازی است. ولی اگر باشد از ویژگی‌هایی بی‌بهره نیست. البته این فهرست می‌توانست طولانی‌تر باشد ولی چون نگارنده روده‌دراز نیست پس به همین چند گزاره بسنده می‌کنیم:

گزاره اول: معمولاً موعظت‌های کشیش‌های روده‌دراز بسیار طولانی است. یعنی رحم نمی‌کنند. اگر موعظه کمتر از ۵۵ دقیقه باشد، دیگر موعظه نیست. شایان ذکر است موعظه‌های رسولان و آباء اولیة کلیسا یک ربع بیشتر نبود. انصافاً موعظه مشهور پطرس بعد از پنطیکاست چند دقیقه می‌شد؟ فوقش ۲۰ دقیقه.

گزاره دوم: کشیش‌ها در جلسات مختلف یا اصلاً حرف نمی‌زنند یا خیلی حرف می‌زنند، یا آخر کار حرف می‌زنند. وقتی کشیش بی‌چاره مجبوره در جلسه بانوان کلیسا در مورد رنگ دکوراسیون کریسمس نظر بده معمولاً با خودش می‌گه: «آخه چی بگم؟ اصلاً چرا منو اینجا دعوت کردن؟ که چی بشه؟ منم حرف نمی‌زنم. آ.آ.آ.» بیچاره‌ها حق هم دارند: چرا در مورد موضوعی که بهشون ربطی نداره

صحت کنند؟ کشیش باید سرسنگین باشد. اما معمولا کشیشان بالغ - مگر نابالغ هم داریم؟؟ - وقتی موضوع مهمی در جلسهٔ مشایخ مطرح می‌شود معمولا با آمادگی قبلی، یادداشت‌های از پیش آماده و بسیار منظم، اول به حرف همه گوش می‌دهند. همه چیز را به درستی تحلیل می‌کنند و در انتها آنقدر حرف می‌زنند که موضوع اصلی در بخش پایانی صحبت ایشان کاملا گم می‌شود. برای تشریح بهتر، صورت جلسهٔ کاری به شرح زیر زمان بندی شده است:

بیست دقیقه اول: سلام و احوالپرسی و من چطورم تو چطوری؟ و خدا رو شکر یا سه چهار تا شکر پشت سر هم.

دو دقیقه دوم: دعا

شصت دقیقه سوم: پای صحبت برادر الف، ب، و خواهر جیم (اگر عضو کلیسای غیرطنازانه باشند یعنی خواهران نقش مشایخ و ریش سفید در کلیسا را ایفا نمایند.)

صد و شصت دقیقه چهارم: پای درد و دل کشیش عزیز می‌نشینیم. دعای دو دقیقه‌ای آخر کار هم به دلایل نامعلوم حذف می‌شود.

## اعضای روده‌دراز

گزارهٔ اول: همیشه پای یک زن در میان نیست! معمولا همه فکر می‌کنیم که خواهران، زبانم لال، پرچانه‌اند. خیر. تجربه نشان داده است (البته فقط تجربه، نه آمار) یعنی اگر یک فرصت بدیم به یکی از برادران بفرمایند و از کار خدا در زندگی، برکت دریافته را اعلام کنند، وقتی برای موعظه باقی نمی‌ماند. به هر حال چه خواهر چه برادر، حتما دست کم یک آدم پرچانهٔ روده‌دراز در کلیسا هست. پس زیاد سخت نگیرید. تا اینجا دو نفر به قطع می‌توانند پرچانه باشند - یکی کشیش و یکی از اعضا. وای به حال کلیسایی که آدم پرچانه و روده‌دراز به وفور داشته باشد.

گزارهٔ دوم: روده‌درازی لزوما ارثی نیست بلکه اکتسابی نیز می‌تواند باشد. طبق

آمار واصله، اعضایی که از بچگی در کلیسا بوده‌اند و در آن بزرگ شده‌اند می‌توانند روده‌دراز باشند. سندرم روده‌درازی معمولا از شنیدن موعظه‌های طولانی و برکات طویل‌البیان به اعضا منتقل می‌شود و هم‌اینک به یک اپیدمی در کلیسای فارسی‌زبان مبدل شده است. البته کلا می‌دانید که فارسی‌زبانان اصلا پرچانه نیستند. ما فقط در صنعت ایجاز تخصص داریم نه اطنا. اقوام دیگر هستند که زیاد حرف می‌زنند!

## تحلیل طنزانه

اگر بیش از این می‌نوشتم روده‌درازی می‌شد، ولی چون من هم کشیش هستم، حرف آخر را خودم می‌زنم. البته چون باید کوتاه بنویسم، به اختصار به این نکات اشاره می‌کنم. شنونده عاقل باشد:

چیزهایی که از کشیش‌ها روی اعصاب من و شاید شما باشد:

الف. وقتی کشیش‌ها الکی جلسه کلیسایی رو کش می‌دهند: لطفا اطمینان حاصل کنید که کشیش ساعت دارد، وگرنه برآش بخرید.

ب. وقتی در دعا نطق می‌کنند: دعا هم چارچوب دارد. اگر بلد نیستید و نمی‌دانید، به دعای ربّانی مراجعه کنید. به جای روده‌درازی از الگوی مسیح پیروی کنید.

پ. وقتی در جلسه شوراها کلیسایی، رئیس جلسه الکی از همه تعریف می‌کند که همه چه خوبند و همه چیز آرام است و هیچ مشکلی نداریم و هزار تا حرف نامربوط دیگر: آدم را بعضی اوقات مجبور می‌کنند همان جا وسط جلسه به سبک ژاپنی‌ها هاراگیری کند یا یگ چیزی را بگیرم و بزنم تو سر خودم یا رئیس جلسه.

ت. وقتی کسی فوت می‌کند و کشیش اصرار دارد حتما باید بیست دقیقه در مورد او حرف بزند: بابا، بیوگرافی طرف دو خط بیشتر نیست. قال قضیه را بکن. مردم کار دارند. این احترام که نه، بی‌احترامی به متوفی هم هست.

ث. وقتی در جلسه شورایی یک نفر الکی برای روده‌درازی هم که شده، نظر مخالف می‌دهد و قضیه به درازا می‌کشد: بهتر است آدم باشیم.



ج. وقتی در جلسه شورایی حتما باید همه حرف بزنند: همه برای حرف زدن نیامدند، باید رای بدهیم. رای رو بدین بره...

چ. وقتی مهمانی به کلیسا می آید: مثلا واعظ مهمان و کشیش قبل و بعد از موعظه نیم ساعت (از هر طرف) وراجی پیشه می کند.

ح. وقتی کشیش در موعظه داستان تعریف می کند: نه یکی، نه دو تا. پنج تا. هر کدام دونه ای ۱۰ دقیقه. این شد ۵۰ دقیقه. چه به سر بقیه قسمت های موعظه میاد آخه؟!

خ. وقتی کشیش یا واعظ مهمان بیست دقیقه اول خود را خفیف می کند و می گوید که من هیچم و هیچی بلد نیستم و به اصطلاح، فروتنانه سخن می گوید: دوست من، این روده درازی است. حتما به دکتر مراجعه کنید.

اما در باب اعضای کلیسا:

الف. همه موارد بالا تقریبا در مورد اعضا نیز صادق است. چه عضو گروه کلیسایی باشند یا کار و منصب کوچکی در کلیسا داشته باشند. یا اگر قرار است در وصف کسی سخن بگویند یا در مورد خود؛ آقایان و خانمها، لطفا کوتاه، مختصر و مفید صحبت کنید.

ب. اعضای کلیسا، به کشیشان و خانواده ایشان نیز رحم بفرمایید. کشیش طنز هم صاحب دو فرزند است و می خواهد با آنها نیز وقت بگذارد. اگر طنز آدم نیست، بچه هایش که آدمند.

## راه حل های طنزانه

اول) همکاران عزیزم، مختصر و مفید حرف بزنید. اصلا به کاری بکنید. همه حرف هایی که قراره بزنید رو یک بار خواهشا بنویسید، اگر بعد از اتمام نگارش کارتون به اورژانس نکشید، بیاید به من بد و بیراه بگید. اگر دستتون از کار نیفته، حتما یا چشم یا قلب تون از حرکت باز ایستاده است.

دوم) همکاران و هم‌کلیسایی‌های عزیز: فرهنگ کوتاه‌گویی را ترویج دهید. کوتاه، مختصر و مفید. بروید و در کلاس‌های فن بیان شرکت کنید. وقتی یک نفر در خارج از ایران در یک کشور نسبتاً آباد و پیشرفته می‌میرد، ببینید چطور برایش جلسه و ترحیم می‌گذارند. دست از این فرهنگ درازگویی بردارید. به جای این همه حرف زدن کار کنید.

سوم) در جلسات مقرراتی وضع کنید. هر کسی زمانی دارد برای صحبت و این زمان مشخص است و به اندازه و مساوی. حتی در مجلس ایران هم این اواخر ثانیه‌شمار تعبیه شده. یک کاری نکنید که ما هم برای کلیسا سفارش بدیم.

سخن کوتاه می‌کنم در یک جمله: روده‌درازی نکنیم... حتی شما طنز جان.



## SHABAN MAGAZINE

*Pastoral Magazine for Farsi Speaking Ministers*

### MISSION STATEMENT

*SHABAN Magazine provide essential support for churches, missionaries, and pastors who work to advance the Gospel among Farsi speakers all around the world.*

### VISION STATEMENT

*SHABAN builds a community of Christian ministers by nurturing their spiritual needs and enabling them to become mature leaders for the Kingdom and advancement of the Gospel.*

### DEDICATION

*To Rev. Allahyar Mirzaee for his lifelong minstry among Farsi speakers.*

### CONTRIBUTORS

*Founder: Rev. Ashton R. Stewart*

*Design and Layout: Ninet Shahverdian*

*Contributors: Nima Alizadeh, John McArthur, A. W. Tozer, Richard Pratt, Ra McLaughlin, Tat Stewart, Paul Tripp, John Frame, Tim Keller, Rev. Tannaz, Farhad Azad.*

## HOW TO FIND US

*www.JudeProject.org*  
*www.TalimMinistries.org*  
*order@judeproject.org*  
*Instagram & Twitter: jampublishers*

## HOW TO HELP US

*Make your Checks to The Jude Project*  
*The Jude Project*  
*P O Box 532*  
*Ashburn, VA 20146*

*The Heidelberg Catechism in Farsi  
coming soon...*

پرسش و پاسخ اعتقادی هایدلبرگ به زودی  
از انتشارات جهان ادبیات مسیحی در دسترس  
شماست. برای دریافت عمده و تخفیف کلیسایی  
با آدرس زیر تماس بگیرید.

[order@judeproject.org](mailto:order@judeproject.org)

